

# حکومت نظام نامہ

مؤلف: محمد کاظم بن محمد فاضل مشہدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# نظامنامه حکومت

نویسنده:

محمد کاظم بن محمد فاضل مشهدی

ناشر چاپی:

موسسه انصاریان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۰	نظامنامه حکومت
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	پیشگفتار
۱۰	اشاره
۱۲	سیاست اسلامی
۱۴	شیوه رهبری
۱۵	فرمان سیاست
۱۷	مالک اشتر نخعی
۱۹	مصر و حکومت اسلامی
۲۴	این کتاب
۲۸	من کتاب له کتبه للاشتر النخعی
۳۳	مقدمه
۳۶	وصیت و سفارش علی بن ابیطالب به مالک اشتر
۳۶	امر به تقوا و پرهیزگاری
۳۷	امر به هضم نفس و ترک لذات
۳۷	امر به عبرت گرفتن از ملوک گذشته
۳۸	امر به ذخیره اعمال و نهی از جمع اموال
۳۸	نهی از اطاعت نفس
۳۸	امر به مهربانی با رعایا و برایا
۳۹	امر به عفو و صفح
۳۹	نهی از فصیح اموال و انفس مردمان و منع از ندامت عفو و مسرت عقوبت آن
۳۹	نهی از غضب و زود از جا در آمدن

- بیان صلاح مرض نخوت و غرور ..... ۳۹
- امر به عدل و انصاف ..... ۴۰
- امر به رعایت عوام الناس ..... ۴۰
- مذمت خواص و مدح عوام ..... ۴۱
- نهی از عیب جویی و منع از مصاحبت عیب جویان ..... ۴۱
- امر به اصلاح میان مردم و رفع کدورت و کینه ایشان ..... ۴۲
- نهی از تفحص احوال مردمان و منع از تصدیق غمازان ..... ۴۲
- نهی از مشورت با بخیلان ..... ۴۲
- نهی از مشورت با جبانان ..... ۴۳
- نهی از مشورت با حریص ..... ۴۳
- بیان آن که خصال ذمیمه از ضعف یقین است به خدای عز و تعالی ..... ۴۳
- بیان صفات وزراء و ارکان دولت و ارباب مناصب ..... ۴۴
- بیان آن که مقرب ترین وزراء که باشد ..... ۴۴
- امر به مصاحبت اهل ورع و تقوا ..... ۴۵
- امر به نهی مردم از خوش آمد گویی و چاپلوسی ..... ۴۵
- بیان معاشرت با مردمان و نهی از تسویه میان خوبان و بدان ..... ۴۵
- امر به حسن ظن به رعیت و اطمینان به ایشان و بیان طریق تحصیل آن ..... ۴۵
- نهی از تبدیل قواعد سالفه و منع از احداث بدع مخترعه ..... ۴۶
- امر به مشورت با علماء گرام ..... ۴۷
- بیان اصناف و طبقات رعایا و برابا ..... ۴۷
- بیان احتیاج اصناف ناس به یکدیگر ..... ۴۸
- وجه احتیاج به اهل جزیه و باج و تعیین عمال جهت گرفتن خراج ..... ۴۸
- وجه احتیاج به قضات و کارکنان و نویسندگان ..... ۴۹
- وجه احتیاج به تجار و ارباب حرفه در هر دیار ..... ۴۹

- ۴۹ ..... وجه احتیاج به ارباب استحقاق
- ۴۹ ..... امر به تعیین سردار و بیان اوصاف سپه سالار
- ۵۰ ..... بیان آن که مصاحبت چه نحو باید و همنشینی که را شاید
- ۵۰ ..... امر به تفقدات و جزئیات و جستجوی آن و نهی از گذشتن کارها به امراء و سرداران
- ۵۱ ..... بیان آنکه مقرب‌ترین سرداران که باید و تقرب که را شاید
- ۵۱ ..... امر به مهربانی با لشکریان بر وفق مقصود
- ۵۲ ..... امر به تسویه میان وضع و شریف در ادای حقوق سپاهیگری
- ۵۲ ..... امر رجوع به کتاب و سنت در هنگام اشتباه و حیرت
- ۵۳ ..... بیان طبقه ثانیه از طبقات و تعیین حکام شرع
- ۵۴ ..... امر به تفقد احوال قضا و توسیع معیشت ایشان
- ۵۴ ..... امر به جستجوی احکام قضا و تفحص از قضا
- ۵۵ ..... امر به توسیع معیشت بر قضا و ترفیه احوال ایشان
- ۵۵ ..... امر به اعزاز و اکرام قضا
- ۵۵ ..... تعظیم امر قضا و نهی از سهل انگاری آن
- ۵۶ ..... بیان صنف ثالث از اصناف و تعیین عمال از اطراف
- ۵۶ ..... بیان ارجاع اعمال
- ۵۶ ..... امر به ترفیه احوال و توسیع ارزاق عمال
- ۵۷ ..... امر به تفحص بر احوال عمال و گماشتن جاسوسان بر ایشان
- ۵۷ ..... امر به عقوبت عمال بعد از ثبوت خیانت ایشان
- ۵۷ ..... بیان طبقه اهل و خراج و سلوک با ایشان
- ۵۸ ..... امر به تعمیر بلاد زیاده بر سعی در اخذ خراج
- ۵۸ ..... امر به تخفیف خراج در مقام احتیاج
- ۵۸ ..... بیان منافع به تخفیف خراج
- ۵۹ ..... بیان آن که تخفیف خراج وسیله تحصیل در وقت احتیاج است

- بیان سبب ویرانی بلاد و تفرقه عباد ..... ۵۹
- بیان طبقه کتاب و نویسندگان و طریق سلوک و آداب ایشان ..... ۵۹
- بیان اوصاف کتاب ..... ۶۰
- نهی از اعتماد بر حسن ظن و اعتقاد به فراست خود ..... ۶۰
- امر به رعایت سبق خدمت و شهرت به خوبی ..... ۶۱
- امر به تعیین سرکرده از کتاب یا هر سرکرده در هر باب ..... ۶۱
- بیان وزر و وبال تغافل از کردار عمال ..... ۶۱
- ذکر طایفه تجار و کاسبان و سلوک با ایشان ..... ۶۲
- بیان احتیاج تجار و ضرورات وجود ایشان ..... ۶۲
- بیان صفات ذمیمه تجار و نهی از احتکار و تادیب ایشان ..... ۶۲
- ذکر طبقه عجزه و بیچارگان و مبالغه در مراعات ایشان ..... ۶۳
- امر به تفقد اصناف مستحقین اطراف ..... ۶۴
- امر به تواضع و فروتنی و تقویت ضعیف در معارضه با قوی ..... ۶۶
- امر به حلم و بردباری و تحمل تندی و درشتی مستحقین ..... ۶۷
- بیان اموری که عمال باید خود متوجه شوند ..... ۶۷
- نهی از تاخیر کارها از وقت آنها ..... ۶۷
- امر به صرف افضل اوقات در طاعات و عبادات ..... ۶۸
- امر به محافظت صلوات ..... ۶۸
- بیان کیفیت امامت ..... ۶۸
- نهی از خلوت نشستن ملوک و بیان مفسد این وضع سلوک ..... ۶۹
- تاکید در نهی احتجاب و مبالغه در آن باب ..... ۷۰
- امر به محافظت مقربان از ظلم و ستم بر زیردستان ..... ۷۱
- نهی از تیول دادن به خویشان و اقارب ..... ۷۱
- مبالغه در عدالت میان خلق الله و تسویه قریب و بعید در احقاق حق ..... ۷۱

- ۷۲ ..... امر به عذر خواهی در مقام بدگمانی
- ۷۲ ..... آداب سلوک با دشمنان در باب صلح با ایشان
- ۷۳ ..... نهی از اعتماد بر صلح دشمنان به خبرداری از حيله ایشان
- ۷۳ ..... نهی از نقض عهد و پیمان و هتک حرمت
- ۷۴ ..... مبالغه در باب وفاداری و نهی از بی وفایی و غداری
- ۷۴ ..... نهی از توریه در عقود و حيله در صیغ عهود
- ۷۵ ..... امر به صبر در شدايد عهد و پیمان و منع از نقض و بطلان
- ۷۵ ..... نهی از خون ناحق ریختن
- ۷۶ ..... نهی از اعجاب و خواهش بستایش خوش آمد گویان
- ۷۶ ..... نهی از منت بر احسان و باز گفتن آن و منع از خلف وعده
- ۷۷ ..... در تعجیل و تاخیر کارها و امر به عمل آوردن مهمات در اوقات آنها
- ۷۷ ..... نهی در استیثار و چیزی را مخصوص گردانیدن و از رد مظالم عباد تغافل ورزیدن
- ۷۸ ..... نهی از عمل به مقتضای قوت غضبی
- ۷۸ ..... امر به تبلیغ اطوار عدول ملوک ماضی و پیروی سنت نبوی
- ۷۹ ..... اختتام کلام به دعا
- ۷۹ ..... پاورقی
- ۱۰۱ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان



## نظامنامه حکومت

### مشخصات کتاب

سرشناسه: مشهدی، محمد کاظم بن محمد فاضل، قرن ۱۲ق.  
 عنوان قرارداد: نهج البلاغه. برگزیده. فرمان مالک اشتر. شرح  
 عنوان و نام پدیدآور: نظامنامه حکومت: شرح و تفسیر عهدنامه امیر مومنان(ع)/تالیف محمد کاظم بن محمد فاضل مشهدی؛ تحقیق و تصحیح مهدی انصاری.  
 مشخصات نشر: قم: موسسه انصاریان، ۱۳۷۳.  
 مشخصات ظاهری: ۲۲۲ص.  
 شابک: ۴۰۰۰ ریال (چاپ دوم)  
 یادداشت: کتاب حاضر شرح و تفسیر فرمان مالک اشتر از نهج البلاغه حضرت علی(ع) می‌باشد.  
 یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۷۵.  
 یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۱۹] - ۲۲۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.  
 عنوان دیگر: شرح و تفسیر عهدنامه امیر مومنان(ع).  
 موضوع: علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- سیاست  
 موضوع: علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. نهج البلاغه -- نقد و تفسیر  
 موضوع: اسلام و دولت  
 شناسه افزوده: علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- نهج البلاغه. برگزیده. فرمان مالک اشتر. شرح  
 شناسه افزوده: انصاری، مهدی، مصحح  
 شناسه افزوده: علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- نهج البلاغه. برگزیده. فرمان مالک اشتر. شرح  
 رده بندی کنگره: ۱۳۷۳ ۵م/BP۳۸/۰۲  
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵  
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۳۶-۷۴

### پیشگفتار

#### اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

دیلمی از عمار بن یاسر و ابی ایوب انصاری روایت کرده است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عمار اگر دیدی که علی از راهی رفت و همه مردم از راه دیگر، تو با علی برو و سایر مردم را رها کن. یقین بدان علی هرگز ترا به راه هلاکت نمی‌برد و از شاهراه رستگاری خارج نمی‌سازد» [۱].

نهج البلاغه که از قرن‌ها پیش تا امروز در دسترس شیفتگان حق و واقعیت قرار دارد، ویژگیهای منحصر به فردی را داراست. در کنار این ویژگیها خصوصیت بسیار مهمی که از لابلای کلمات آن حضرت به دست می‌آید و هر بیننده‌ی ژرفنگر را به خود جلب

می‌کند. تصویر زیبا و دقیق زندگی شخصی آن حضرت و حوادث و وقایعی که در دوران حیات با آنها روبرو بوده و طرز برخورد و مقابله با این حوادث است. بنابراین نهج‌البلاغه از این دیدگاه یک الگوی عظیم و آموزنده از زندگی جانشین برحق پیامبر (ص) است که تمامی شیفتگان آن حضرت و پیروان راه و پویندگان مکتبش،

[صفحه ۱۲]

می‌توانند سیمای ملکوتی پیشوای خود را در آن نظاره کنند و ابعاد گسترده این سیمای بی‌مانند را سرمشق زندگی و روش و رفتار خود قرار دهند.

این کتاب نمونه‌ای از صفات و ملکات و علوم علی‌علیه‌السلام در تمام مسائل زندگی - علمی، فلسفی، معارف الهی، مسائل و حقوق اجتماعی اقتصادی، سیاسی اخلاقی، جنگ و صلح، مردم‌شناسی، رابطه مردم و حکومت و بالاخره بهترین شیوه‌ی رهبری و اداره صحیح جوامع بشری اعم از دینی و غیر آن می‌باشد.

در اسلام و طبیعتاً در سیره و سیاست امامت، که نشأت گرفته از اسلام می‌باشد ادراهی جامعه و تدبیر نظام اجتماعی امت اسلام، یک مسئله حیاتی است، که به حد کافی و گسترده، در خصوص آن بحث شده و نظامنامه ویژه‌ای برای آن مشخص گردیده است. و معیناً در نهج‌البلاغه اهمیت مدیریت و سیاست از دیدگاه امیرالمؤمنان علیه‌السلام.

اما سفسطه عدم دخالت در سیاست که امروز حربه‌ای در دست استبکار جهانی و عمال خود فروخته آنها می‌باشد و به وسیله آن برکیان و شرف مسلمین یورش می‌برند و سرنوشت اسلام و مسلمین را به دست عمال شیاطین غرب و شرق می‌سپردند و رجال مذهبی را به گوشه معابد، در حد یک کارگزار و عملی استکبار و یا عنصر بی‌خاصیت تنزل می‌دهند استمرار یک تفکر انحرافی تاریخی است، که نمونه آن را در کشورهای اسلامی به‌عیان برخورد می‌کنیم.

در تحلیل چنین تفکر انحرافی باید دانست، از قرن پانزدهم میلادی که آسیا و افریقا میدان تاخت و تاز استعمارگران حادثه جوی غربی شد، علاوه بر بدعتها و رسوم نوظهور در شئون مختلف زندگی واژه و اصطلاحات تازه‌یی نیز در بین مردم این کشورها رواج پیدا کرد که یکی از آنها کلمه‌ی «سیاست» است.

این کلمه در احادیث و متون قدیم عربی به معنی فرماندهی و اداره و امر و نهی و تربیت به کار می‌رفت ولی در عصر استعمار و بر اثر رفتار ریاکارانه غربی‌ها با ملل شرق به خصوص عربها و ایرانیها اکنون غالباً در معنی نفاق و دورویی و فریب

[صفحه ۱۳]

استعمال می‌شود.

اما بی‌تردید از تاخت و تازهای نظامی و سیاسی خطرناکتر، استعمار فکری بود، استعمارگران نه تنها دولتمردان و سرداران و زمینداران و روسای عشایر و بازرگانان را مرعوب یا مجذوب کرده و دولتهای شرق را پایگاهی برای سلطه هر چه بیشتر خود در می‌آوردند بلکه بر مقدسات و فرهنگ اصیل این ملتها نیز هجوم برده و با نیرنگها دقیق جوانان را به سوی کشور و ملت خود کشاندند و طبقه تحصیلکرده در مدارس جدید را به فرنگی‌مآبی سوق دادند تا جائی که این طبقه بر اثر خالی شدن از برخاسته و رسوم و سنن قدیم را که مانع خودباختگی و خودفراموشی بودند و سد محکمی را در برابر استعمار تشکیل می‌دادند تخطئه کرده و از اصل و بن برمی‌انداختند.

برنامه‌های استعمار کهنه و نو، در آسیا و افریقا در کشورهای اسلامی و غیر اسلامی، اگر چه در وسایل و ابزار و مقدمات اختلاف داشتند ولی همه آنها یک هدف را دنبال می‌نمودند. تفرقه و نفاق در بین ملل شرق بخصوص کشورهای اسلامی و دنبال آن از بین بردن ریشه‌های مذهبی و حاکم کردن فرهنگ غربی و گشودن راه ستم و غارتگری.

این ماجرای تلخ و این جریان انحرافی از همان سالهای اول نشر اسلام آغاز شد و علی‌علیه‌السلام نمونه عینی یک سیاستمدار بزرگ

و درستکار، در تعدادی از خطبه‌ها و نامه‌های خود این جریان را معرفی و سردمداران آن را با شدیدترین عبارت مورد حمله قرار داده و آنها را منافق و هواداران حزب شیطان می‌خواند [۲] این بینش زنده علی علیه‌السلام که در آن عصر در مورد سیاستمداران غیر خدایی بیان داشته و اکنون استعمار با تمام چهره‌های نو و پیشرفته علمی به قید آمده، بیان حال [صفحه ۱۴]

دولتمردان ظالم و ستمگر جهان امروز است.

## سیاست اسلامی

شیوه‌ی سیاستمداری اسلامی در خلافت علی علیه‌السلام از میان برداشتن تعصبات قبیله‌یی و نژادی و بدون توجه به میهن و رنگ و زبان مسلمانان یک ملت و امت هم‌کیش و متحدالهدف و هم‌زبان به وجود آمد. این وحدت و برابری حتی غیر مسلمانان را که به قوانین و رژیم حکومت اسلامی گردن نهاده بودند شامل می‌شد و فی‌المثل در دادگاه بین مسلمانان و ذمی برابری کامل وجود داشت.

سیاست علی علیه‌السلام در برابر رفتارهای قومیت‌گرائی در عهد سه خلیفه‌ی پیش که به قومیت عربی توجه خاص مبذول میشد و بین عرب و موالی فرق می‌گذاشتند انجام می‌گرفت. مثلاً عمر توصیه می‌کرد در سرزمینهای فتح شده خصوصیات نژادی خود را از غیر عرب حفظ کنند و با هم نیامیزند. وی همچنین دستور داد در شبه جزیره‌ی عربستان غیز از عربهای مسلمان کسی باقی نماند تا اندیشه تازه‌ای در بین عربها پیدا نشود. به خواندن و نوشتن و کسب علم «حتی علوم اسلامی» و حفظ و جمع حدیث و تفسیر قرآن مایل نبود [۹] و برای حفظ وحدت و اصالت قومیت عرب حتی نمی‌خواست دامنه فتوحات گسترده شود.

به موجب روایات عامه، عمر در تقسیم عطاء بین مجاهدین بدر یا سایر مجاهدین فرق می‌گذاشت و سهم قرشی را افزونتر از غیر قرشی می‌داد. همچنین مسلمانان عرب را بر مسلمانان غیر عرب در غنیمت برتر می‌شمرد. و بدینطریق اساس آریستوکراسی عربی را علی‌رغم زهد و تقواگرائی شخصی بنیان نهاد. حتی او اجازه نمی‌داد عامه مردم با زنان قیش و غیر عربها با عربها ازدواج کنند. یا اینکه اگر یک عرب به پول نیاز داشت و همسایه نبطی «قومی از عرب ساکن شام» داشت

[صفحه ۱۵]

می‌توانست او را به غلامی بفروشد [۱۰].

بیهقی در روایتی می‌نویسد: «عباده من صامت صحابی در بیت‌المقدس یک مرد نبطی را آنچنان زد که از پای درآمد. عمر آن وقت در بیت‌المقدس بود، خواست او را قصاص کند عباده گفت: آیا تو برادر خود را قصاص یک نبطی بقتل می‌رسانی خلیفه چون این سخن شنید از قصاص عباده صرفنظر کرد [۹].

در عهد عثمان نیز احیای روح تعصب قبیله‌گی و جاهلی شدیدتر ادامه داشت بخصوص مروان بن حکم مشاور او و معاویه بن ابی‌سفیان استاندار شام در تقویت عنصر عربی یا بهتر بگوئیم اموی و متمرکز نمودن ثروت و قدرت در بین رجال بنی‌امیه و تصاحب اراضی مزروعی و دادن تیول به اعوان و اتباع خویش و تضعیف فکر مساوات اسلامی و قلع و قمع آن دسته از صحابه که روش فتودالیزم و کنز سرمایه را مخالف اسلام می‌دانستند... از هیچ اقدامی فروگذار نکردند.

اما امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام پیشوای آن دسته از صحابه بود که رعایت حال طبقه نادار و کارگر و کشاورز را وظیفه اول خلیفه مسلمانان می‌دانستند. پیوسته مانند نادارترین افراد غذا می‌خورد و لباس برتن می‌کرد. بهای پیراهنش هنگام خلافت از سه درهم نمی‌گذشت، جمع اموال او بعد از مرگ هفتصد درهم بود، در تمام ایام خلافت، فرقی بین ضعیف و قوی و عربی و عجمی و ذمی و مسلمان در برابر شرع و قانون قائل نمی‌شد. ماموران دولت در درجه اول موظف به برقراری عدل و رفع تبعیض و سلطه

زورمندان بودند. از غنائم جنگی و درآمدهای گوناگون هرگز چیزی در بیت‌المال جمع نمی‌شد و در هر استان و شهرستان فوار به مصارف معینه می‌رسید [۱۰].

مدائینی روایت کرده که: «جمعی از اصحاب نزد امام علیه‌السلام رفتند و گفتند

[صفحه ۱۶]

ای امیرالمومنین در تقسیم اموال اشراف عرب را بردیگران برتری ده و قریش را از موالی و عجم سهم بیشتری عطا فرما و کسانی را که از مخالفت و فرار ایشان بیم داری استمالت کن. این سخن را از آن گفتند که معاویه در تقسیم اموال این ماحظات را بکار بست. امام در جواب آنان فرمود: آیا به من پیشنهاد می‌کنید پیروزی را در بهای ظلم و بی‌عدالتی بدست آورم؟! نه بخدا تا آفتاب می‌تابد و تا ستاره می‌درخشد چنین نخواهم کرد. و الله اگر این اموال متعلق به شخص من و ملک من بود به تساوی قسمت می‌کردم، چه رسد به اینکه مال مردم است.

بهترین نمونه مساوات عدل و امانت امام علی علیه‌السلام رفتار است که با برادر نابینا و عیالمند خویش که از او هم بزرگتر بود کرده است [۹] و هدف خود را از زمامداری و شرکت در جنگها فقط خدمت به خلق و رفع ظلم و احیای معالم اسلام میدانست [۱۰] در تاریخ اسلام گاه چنین حوادثی رخ داده که به افسانه می‌ماند. اما افسانه نیست حکومت کوتاه علی علیه‌السلام و شیوه‌ای که او در سیاست امور پیش گرفت یکی از آنها است. صحیح است که امام (ع) مردم را به اطاعت می‌خواست اما برای کسب آن مردم را به هراس نیفکند.

واقعیت اینست که مردم امیرمومنان (ع) را از دست دادند اما تاریخ و بشریت حقیقت را فراموش نکرد. دیدگاه حضرت به سیاست مردم، نگاه دیگری بود و بررسی اندیشه‌ای از دیدگاه دیگری اشتباه است. اگر حکومتش کوتاه بود نه از آن جهت که نمی‌توانست یا از راه و رسم آن آگاه نبود بلکه نمی‌خواست آن را به زور و ظلم جستجو کند و با فریب مردم برایشان حکومت کند. چون سیاستی اسلامی محض داشت بر مردم همچون دیگران از حاکمان فشار نیاورد.

چون فرموده بود: «من ملک استاثر» [۹] هر کس فرمانروای مطلق باشد مستبد

[صفحه ۱۷]

شود. نخواست فرمانروای مطلق باشد تا مردم به استبداد کشیده شوند. او مردم را گله نمی‌پنداشت تا در چراگاه جهل و بی‌خبری پروارشان سازد.

چنین اندیشه بلند و پرارزش انسانی را در بسیج امیرالمومنین (ع) هنگام لشکرکشی به شام با کشاورزان آزاد شده‌ی ایرانی شهر «انبار» بر ساحل فرات می‌یابیم. این برخورد موجب تقریر یکی از شیواترین و تکان‌دهنده‌ترین خطبه‌های علی (ع) است که از این پیشوای بی‌نظیر تاریخ جهاننداری و سیاست، برای همیشه جهت عبرت رهبران آینده جهان برجای مانده است. نیروی عراق بسوی شام بسیج کرده بود. دهگان شهر زیبای انبار بر ساحل فرات، به آئین ایران قدیم، صف بسته بودند تا مرکب همایون امیرالمومنین (ع) را همچون شاهنشاهان ایران، استقبال کنند. چون نوبت رسید، پیش‌دویدند. علی (ع) را که سربازان دیگر امتیازی نداشت، با هلهله و شادباش، تلقی کردند... آنگاه، آن پیشوای آزاده، از رسم تعظیم و تکریم ایرانیان نسبت به پیشوای خویش، با بیانی پرلطف و نوازش، این چنین انتقاد می‌کند و سجده و تعظیم را، ویژه‌ی خداوند آسمان‌ها و زمین می‌شمارد:

«پاکدل و پاکیزه جانید. قلبی حساس و عشقی آتشین دارید! اما اظهار آن، در حضور کسی که همانند و همشان خودتان است! و تنها وظیفه‌ای پاسداری و پرستاری شما را برگردن دارد، هرگز قبول ندارم.

این احساسات را که به اظهار کرنش و تملق شبیه‌تر است و برای پیشوا اهمیتی فوق‌العاده قائل می‌شود و ارزیابی را بر پیشوا مشتبه ساخته، به خود پرستی و غرور سوقش می‌دهد، من نمی‌پذیرم. شما مطابق قانون کشور خویش، آن چنانکه خسروان ایران، میان

رعیت گذاشته‌اند، می‌خواهید، در ملت آزاد اسلام، و بنام اسلام، از همچو منی که سربازی بیش نیستم، پیشواز کنید؟! و چنین زحمت استقبال و احترام را، بر خود تحمیل کرده نيمروزی را به انتظار ورود من، بر روی پای خود، در حرارت خورشید، معطل و معذب بمانید؟!!

عاوه بر آنکه پروردگار متعال از این عمل راضی نیست و در نظر امیرالمومنین

[صفحه ۱۸]

هم سخت ناپسند و مکروه است، بدانید که احرار و آزادگان نیز، هرگز به چنین ننگی تن در نمی‌دهند و جز خداوند بزرگ، احدی را شایسته پرستش و نیایش نمی‌شمارند. خسروان شما، در آن روز که آئین نامبارک طبقاتی را در ایران گذاشته بودند و گروهی پیاده را در رکاب خویش می‌دوانیدند و بر مقام موهوم خود، مغرور و خیره سر، تکیه می‌داشتند، هرگز باور نمی‌کردند که روزی دوره‌ی این باد و جبروت، به سر خواهد رسید. واژگون خواهد شد. نخست خودپرستان را در مذلتگاه نکبت‌بار نیستی فرو خواهد افکند. و سپس کشوری را نابود خواهد کرد. جامعه‌ای که رهبر خویش را بپرستد، خدای را نخواهد پرستید و بر اراده و عزم خویش، ارزش نخواهد گذاشت. و همچون گوسپندانی ذلیل و زبون، کورکورانه بدنبال چوپان خواهد رفت. و شبان بی‌خرد را بغرور و اشتباه خواهد انداخت. و سرانجام طعمه‌ای گرگ خوانخواه شد و از ذروه‌ی شرافت و حیات، با سر سقوط خواهد کرد.

در این کردار ناشایست، دو گوهر گرانبها را به رایگان از دست می‌دهید که هدف موهوم شما، ایق این سودای بهادار و عزیز نیست. نخست روح یگانه پرستی و اتکاء به نفس را در شما خفه خواهد کرد و بر «مناعت ذات» و عزت طبعتان، شکستن غیر قابل مرمت، وارد خواهد نمود.

دوم آنکه نعمت آسایش و راحت را از شما سلب، وقت گراندترتان را به بی‌هوده و ناچیز تلف خواهد کرد. شما در این کار دشوار، نتیجه‌ی می‌گیرید که ابلهان و تهی مغزان هم از آن، گریزانند. فکر کنید، آیا خردمند، خشم خداوند را، به بهای مشقت و زحمت خویش خریدار است...؟

ای عباد! آن محنت و زحمت که در این جهان، تن را آزرده و روح را ننگین و خوار دارد. و در آن جهان هم به کیفر طاقت فرسای خداوند و عذاب جاویدان منتهی

[صفحه ۱۹]

شود! [۱۰].

آری امام (ع) چنانکه بر ارزشهای وجودی خویش آگاه بود. برای دیگران نیز ارزش انسانی قائل بود. این شیوه برخورد با دیگران بود که امام (ع) را از پستی حکومت کردن و تن به دنائت فروختن به شیوه‌ی معاویه صفتان برحذر میداشت. و در طول تاریخ بر اندیشه کسانی حکومت کرد که جز انسانشان آرزو نبود. از اینرو نه به عدالت پشت کرد و نه به فریب مردم را قهرمان خواند. آنچه در مردم دید گفت و چون دوستشان حقیقت را بیان می‌داشت هر چند آزرده شوند. هر رفتارشان با عدالت توأم بود و چون سخن از عدالت رود نام علی (ع) تداعی شود. حکم نه کار هر کس است تا بر عدالت رود. چه خوش فرمود امام حسن (ع) که «قتل لشدۀ عدله» از شدت عدالتش خونس بریختند.

### شیوه رهبری

امیرمومنان علیه‌السلام انگیزه خویش را از پذیرش حکومت، دفاع از مظلومان و سرکوب ستمگران می‌خواند [۱۱] از اینرو پیوسته در ادای وظایف الهی و اجرای احکام و اوامر رسول‌الله (ص) و اداره کشور و فرماندهی ارتش با قدرت عمل می‌کرد تا آنجا که او را

به خشونت منسوب می‌داشتند [۱۲] در عین حال از متواضع‌ترین و خوش‌مشرّب‌ترین افراد بود تا آنجا که این خنده روئی و بی‌تکلفی و طنز گوئی را بر او خرده می‌گرفتند. بی‌تکلفی او تا آنجا بود که شخصا در بازارها و بین مردم می‌گشت و با طبقات مردم سخن می‌گفت و همه حق داشتند مستقیماً با او تماس بگیرند و یادآوری‌های لازم را حتی با بدوی‌ترین روش و سخت‌ترین کلمات با او در میان

[صفحه ۲۰]

گذارند. اینکه سرداری با آن همه شجاعت و زمامداری با آن همه گرفتاری، زاهدی چنان وارسته باشد و رفتارش با افراد خلق تا آن اندازه صمیمی و پیوسته، خود معجزه‌ایست که جز در شخصیتی همچون حضرت علی (ع) در هیچ زمامدار دیگری دیده نشده است. هر چند جنگهای داخلی که از سودجوئی و جاه‌طلبی بعضی صحابه و بازگشت روح جاهلی و دنیا طلبی در عهد خلفا و کینه‌های کهن و رقابتهای خانوادگی و قبیله‌ای و مبارزات طبقاتی بین رجال درجه اول اسلام و عامه مردم سرچشمه می‌گرفت، تقریباً تمام دوران خلافت امام (ع) را بخود مشغول می‌داشت. اما در همان فرصتهای کوتاه نظمی چنان استوار به سازمانهای اداری و مالی و ارتشی و قضائی جهان اسلام داده شد که حتی رژیم‌های غیر روحانی ششصد ساله اموی و عباسی هم نتوانست قالبهای آن را بشکنند و از آن زمان تاکنون هر مسلمان انقابی به دنبال آن رفته و ذره‌ای از روح سازندگی و جان بخشی آن کاسته نشده است [۱۳].

نهج‌البلاغه صراحت دارد که در عصر خلفای پیشین بی‌نظمی‌ها و خاصه خرجی‌ها و تصرفات نابجا در اموال و اراضی عمومی زیاد بوده است. از اینرو امیرمومنان (ع) از روز اول زمامداری به جبران و ترمیم خرابیهای گذشته پرداخت. در استرداد اموال بیت‌المال و عزل و تبدیل کارگزاران نادرست اقدام جدی و سریع نمود. در کار انتخاب ماموران و اصحاب جمع و خرج اموال و تقسیم غنائم نهایت مراقبت را به عمل آورد و در کار ماموران جمع آوری خراج بازرسی دقیق می‌نمود. از اقدامات مهم و بی‌سابقه آن حضرت در این زمینه آموزشهای فنی و رفتاری به تحصیلداران و کارگزاران بود. در این زمینه ده‌ها دستور فردی و بخش نامه‌ای در

[صفحه ۲۱]

نهج‌البلاغه آمده است. [۱۴].

در هفتاد و نه نامه‌ای که از امیرمومنان (ع) در نهج‌البلاغه ثبت است، جنبه رهنمودهای آنها بیش از سایر جنبه‌ها به چشم می‌خورد. در این نامه‌ها به سران لشکر و قضات و استانداران و عامان خراج و سپاهیان موکداً تذکر داده است که شغل خود را جزء وظایف عبادی بشمارند و کشورداری را از دین داری جدا ندانند و در عین حال که انجام وظیفه می‌کنند مظهر رافت و عدالت باشند و بر ضعیفان ببخشایند و بر زخمهای آنان مرهم گذارند. باید که به رهبر و خلیفه خود تاسی کنند و از هوا پرستی و طول امل و آزمندی و شهوت و غضب و مال اندوزی و کبر و جاه طلبی و ... دوری کنند و از هر نوع بدعت و تکروی و خود محوری و خودرایی و بخل و جهل و رشوه‌خواری و مخالفت با کتاب و سنت اجتناب نمایند و حمال گناهان مردم و بدآموز خلق نباشند و در صدور فرامین و وضع مالیات خود را به جای ناتوان‌ترین افراد قرار دهند...

## فرمان سیاست

یکی از فصول درخشان نهج‌البلاغه که همچون سایر بخش‌های آن رنگ جاودانگی بخود گرفته و به ابدیت پیوسته است، فرمان سیاسی حکومتی امام (ع) به سردار دلیر و پاک اعتقاد و یار وفادار و صحابی ارزشمند خود مالک اشتر می‌باشد. در این فرمان کبیر که جامع آراء سیاسی و کشورداری آن حضرت است هر چه را که یک مقام عالی رتبه مسئول در دولت اسلامی باید بداند و برنامه کار خود قرار دهد برای

[صفحه ۲۲]

مالک مرقوم داشته است. و به صورت منشوری جاودانه و انسانی و انسانساز در تاریخ و فرهنگ اسامی، با گذشت قرن‌ها از صدور آن، بی نظیر و بی بدیل باقی مانده است.

این فرمان فشرده‌ای از نظریات و افکار و اندیشه‌های جهان‌تاب علی علیه‌السلام، به چنان صورت دقیق و عمیقی بیان گردیده است که میتوان در آن، تکلیف تمامی افراد بشر، چه به عنوان یک بنده و مخلوق در برابر آفریدگار جهان و یا یک انسان در جامعه و یا به عنوان حاکمی که مسئول اجرای احکام است و یا به عنوان فردی که در سایه حمایت قوانین نجاتبخش اسلام زندگی می‌کند بروشنی بدست آورد. بی تردید هر گاه بدرستی و به طول کامل اجرا شود، نه تنها ضامن ایجاد و حفظ عدالت اجتماعی و امنیت زندگی و آرامش خاطر و آسایش مردم جامعه است، بلکه بالاتر از آن، عامل مهمی است که در جامعه انسانی، زمینه‌های مساعدی را ایجاد می‌کند تا تمام افراد اجتماع، با علم و آگاهی و درک و ایمان، به خود سازی اسلامی پردازند و چنان خود را از رذایل و مفاسد پیراسته گردانند که همگی به صورت بندگانی مومن و صالح برای خدا در آینده و راه نجات و رستگاری را طی کنند. با

مروری گذار بر سر فصلهای فرمان تاریخی امام علی علیه‌السلام این واقعیت بیشتر آشکار میگردد:

- ۱- شخصیت والیان و شرایط انتخاب ایشان.
- ۲- لزوم استقلال دادگاه و دادرس.
- ۳- راه حل در اختلاف حکمی بین دادرسان.
- ۴- راه اصلاح ماموران دولت.
- ۵- آموزش ماموران دولت و برنامه‌ریزی.
- ۶- سازمانهای اداری و طبقه بندی مشاغل دولتی.
- ۷- طبقه بندی افراد جامعه از نظر وظایفی که دارند و ویژگیهای هر طبقه.
- ۸- فرماندهان و افراد ارتش.
- ۹- تاثیر ایمان و خداشناسی در پرورش روح سلحشوری.

[صفحه ۲۳]

- ۱۰- جنگ و صلح.
- ۱۱- معاهدات در اسلام و لزوم پای بندی ولات به عهد خویش.
- ۱۲- راه انتخاب مامور واجد شرایط.
- ۱۳- مسئولیت وزیران و کارمندان عالیرتبه.
- ۱۴- عقد معاهدات و وظایف رئیس قوه مجریه.
- ۱۵- مبدء تفکیک قوی.
- ۱۶- زیان نزدیکیان و یاران نادرست والی.
- ۱۷- عوامل ایجاد اعتماد بین رئیس حکومت و مردم.
- ۱۸- عدالت اجتماعی.
- ۱۹- اساس سیادت ملت و سلطه آراء عمومی.
- ۲۰- بهترین و غنی ترین خزانه دولت افراد ملت است.
- ۲۱- اهمیت بازرگانان و صنعتگران در جامعه و در اقتصاد ملت‌ها.
- ۲۲- احتکار و زیانهای همگانی.

- ۲۳- حفظ حقوق کارگران و طبقه نادار بهترین نگهبان امنیت اجتماعی است.
- ۲۴- راه درمان فقر در اسلام.
- ۲۵- برابری قوی و ضعیف در برابر قوانین اسلام.
- ۲۶- روی نشان ندادن والیان و سلب اعتماد مردم.
- ۲۷- ریختن خون ناحق موجب ویرانی کشور و زوال دولت است.
- ۲۸- لزوم پیروی از سنت‌های پسندیده پیشین در حکمرانی.
- ۲۹- تعریف و تملق سبب ویرانی بنیان حکومت.
- ۳۰- حکومت جهانی اسلام و برابری همه افراد در برابر قانون «چه مسلمان و چه ذمی».
- [صفحه ۲۴]

### مالک اشتر نخعی

مالک. چه بود مالک؟ ...

سوگند به خدا اگر کوهی بود کوهی بی همتا و یگانه بود.

اگر صخره‌ای بود صخره‌ای سخت و محکم بود.

هیچ رونده‌ای بر قله بلند آن نمی‌رسید.

و هیچ پرنده‌ای توانائی رسیدن بر فراز آنرا نداشت [۱۵].

بیان ویژگی‌های مالک اشتر سردار نامدار و پرآوازه صدر اسلام و بزرگ مرد تاریخ جهاد و دیانت. اهمیت و ارزش ارسال فرمان سیاست توسط امیرمومنان (ع) به او و روشنگر توان بنیاد و اجرای صحیح و دقیق آن به وسیله اشتر نخعی می‌باشد. مالک بن حارث بن عبد یغوث بن مسلمه بن ربیع بن خزیمه بن سعد مالک بن نخع از فرزندان شهره‌ترین قبایل عرب یمن و شجاع‌ترین آنها و یگانه روزگار بود. در راه خدا از آتش سوزنده‌تر. و بر دشمنان دین از آب بی‌باکتر و از شمشیر برنده‌تر. از بزرگان شیعه علی (ع) و سپهسالار لشکر اسلام بود.

کمی پیش از ظهور اسلام به دنیا آمد و معاصر پیامبر (ص) بود. اما نه وی را دید و نه از او حدیثی شنید. در حضور رسول خدا (ص) از مالک نام برده شد. فرمود: «انه المومن حقا» [۱۶]

و چنین شهادتی از برترین انسانها نشانگر وزانت و مرتبت بلند و ارزشمند این مجاهد صحنه‌های جهاد و مبارزه در راه خدا است. در واقعه یرموک شرکت نمود و چشم او در این جنگ و یا در ستیز مرتدین «به رهبری ابی‌مسیکه ایادی» اصابت دید «از اینروی به اشتر معروف گردید» و در اواخر به کوفه ساکن شد و تباری پرآوازه از خود باقی گذارد.

بنوشته این شهر آشوب: مالک از برجسته‌ترین اصحاب و بهترین تابعان بود و یکی از دلدادگان به حق. زمان رسول خدا (ص) را به خاطر داشت و شاهد دوره

[صفحه ۲۵]

خلافت بیست و پنج ساله نخستین بوده است [۱۷].

شخصیت مالک اشتر را میتوان در دو مرحله شناخت، نخست پیش از اسلام و پس از آن تا زمان خلافت ابوبکر و عمر که بیشتر از جهاد و مبارزه در میان دیگر پیروان حق و شجاعت و فصاحت و کرامت و جوانمردی برخوردار می‌باشد. در غالب جنگهای بین اسلام و کفر و بین حق و باطل شرکت فعالانه داشته است. همچنین پس از وفات رسول خدا (ص) در جنگهای بین اسلام و ایران و



دولت جبار ساسانی و بین اسلام و روم شرکت نموده است. و دیگر باره از قیام علیه عثمان تا پایان عمروی که به علی بن ابی طالب (ع) پیوست و به شهادت رسید.

مالک از هم‌زمان و دوستان عمار یاسر صحابی جلیل بود و شهادت وی بسیار متأثر و متالم گردید و جوش و خروش خود را در آن هنگام بر لشکر معاویه آورد و با یورشهای مکرر انتقام صدیق و رفیق هم‌زیم خود را باویل دشمن گرفت.

اشتر از دینداران بنام بود. و از معدود تابعین که از زهد و پرهیزگاری شدید برخوردار و دلیل آن را میتوان در شدت دوستی وی با ابوذر غفاری معترض بزرگ خلافت جستجو کرد. همچنین مالک یکی از کسانی است که علی رغم غضب خلیفه سوم بر ابوذر از وی دیدن کرد و پس از وفات او را بخاک سپرد و پیش بینی رسول خدای (ص) به ابوذر که در هنگام مرگ وی عده‌ای از بندگان صالح و شایسته خدا نزدش خواهند بود به حقیقت پیوست [۱۸].

در دوره عثمان از معترضان به شیوه‌ی حکومتی اوست. یکبار همراه هفتاد هزار نفر سوار از اهالی کوفه، کارنامه سیاه اعمال «سعید بن عاص» حاکم کوفه را به مدینه آورد و از عثمان عزل او را خواست، تا اندیشه حاکمان به سویی نرود که [صفحه ۲۶]

حکومت و ثروت مردم را بوستان و تفرجگاه خود بدانند [۱۹].

از شگفتیها، موقعیت و مرتبت نامحدود امیرمومنان (ع) نزد مالک است. مردی که در برابر همه به مقاومت برمی‌خاست در برابر امام (ع) خود به اندازه‌ای شیفته و شیدای در محبت به او ثابت قدم و استوار بود که حدی بر آن متصور نیست. هر گاه فرمانی از امیرمومنان (ع) دریافت می‌کرد همچون فرمانی نظامی که در آن جای هیچگونه بحث و مناقشه‌ای نیست تلقی می‌کرد. از این‌روی در صفین چون فرمان بازگشت را از امام (ع) شنید از جنگ خودداری کرد و یا فرمان ولایت منطقه جزیره واقع در شام و یا ولایت مصر را به جانشینی از محمد بن ابی‌بکر پذیرفت.

در دوران کوتاه حکومت امام علی (ع) برجسته‌ترین عضو حکومتی در کنار امام بود و ارزنده‌ترین سردار سپاه بشمار می‌آمد. موقعیت حکومتی نیز نتوانست از او موجودی دیگر بسازد... روزی از بازار می‌گذشت مردی که او را نمی‌شناخت طعنه‌ای بر او زد، مالک بی‌اعتنا گذشت، دیگران آن مرد را متوجه کردند که او مالک سردار سپاه علی (ع) است. مرد بر خود لرزید و به دنبال مالک دوید تا عذری بطلبد، مالک را در مسجد یافت بعد از نماز به مالک نزدیک شد. بخشش طلبید، مالک نگاهی به او کرد و گفت: بخدا سوگند به مسجد آمدم تا برای تو طلب آمرزش کنم...

ضمن خطبه‌ای در صفین به لشکر خود می‌گفت: «مردم پسر عم پیامبر با ما است. وی شمشیری از شمشیرهای خدا است. با رسول خدا نماز گذارد و کسی بر او در نماز سبقت نجست تا حال که عمری از وی گذشته است. وی را انحراف و تردید و لغزش و تحیر نباشد. دین خداوند را فقیه. و حدود الله را آگاه و بر شما باد به حزم و جدیت. و آگاه باشید شما بر حق هستید و این مردم «لشکرشام» بر باطل روند. شما با معاویه می‌جنگید در حالیکه در کنار شما صد نفر از یاران بدر و پیامبر هستند. بیشترین پرچمهایی که با شما است با رسول خدا بوده. و دشمن ما با پرچمهای

[صفحه ۲۷]

مشرکین علیه رسول خدا. در این صورت کیست در جنگ با ایشان تردید داشته باشد جز مرده دل. یاران، شما بر یکی از دو ارزشها هستید. یا فتح یا شهادت» [۲۰].

همچنین مناظرات مالک با ابوموسی اشعری و سعید بن العاص در بصره و کوفه و دیگران در میدانهای جنگ جمل و صفین و نهراوان به خوبی مشهود است.

مالک با اینکه سلحشوری بود رزمجو. و سرهنگی بود لشکرکش. در عین حال زاهدی بود ناسک و عارفی بود سیاس و با تدبیر. هم

حلم‌اش از کوه‌های بلند گران سنگ‌تر. و هم خشم‌اش برای خدا از سحاب ثقال سنگین‌تر بود. هر چه بود تنها و بس همچو مولایش امیرمومنان (ع) برای خدا بود. زبان تیغ و تیغ زبانش هر دو برنده و کاری بود. گاهی با جملات موجز و منطقی آتشین در میدانهای جنگ کارها انجام می‌داد که ده‌ها هزار شمشیر برنده از عهده انجام آن کار بر نمی‌آمد. هنگامیکه اهل رقه پل را بر امیرالمومنین (ع) شکستند و مانع از عبورش به سوی صفین شدند او بود که با یک کلمه تهدید آمیز، رقیان را وادار کرد تا دو مرتبه پل را بستند و حضرت عبور کرد.

مالک این شیر دلیر و یکه تاز عرصه میدانهای جنگ همان خداوند تیغ یمانی است، که درخشش آن شعاع بصر را بر میتافت و به هنگام جنبش شررهای مرگ و نابودی از آن برمی‌جهید. آورده‌اند: در یکی از روزهای صفین، مالک را با چنین شمشیری دیدند که بر اسبی اشهب برنشسته که از فرط سیاهی تو گفتم غرابی به پرواز است و او همچون کسیکه طالب ملک و دنیا باشد همی حمله می‌کرد. و همی صف برمی‌درید. و ابدا پروای جان نداشت. ابن ابی‌الحدید گوید: زنده باد مادریکه همچون اشتر فرزندی بزاد. اگر کسی سوگند یاد کند که در تمامی عرب و عجم، خداوند مردی به دلاوری اشتر جز استادش علی بن ابی‌طالب (ع) نیافریده است گمان ندارم در سوگندش گنهکار باشد. چه نیکو گفته است آن کس که گفت چه گویم

[صفحه ۲۸]

درباره کسی که زندگی‌اش اهل شام را منهزم ساخت و مرگ‌اش اهل عراق را در هم شکست [۲۱].

مالک همچنانکه یکه تاز میدانهای حق و کوبنده باطل در جنگها بود. در عرصه‌های سیاسی دوران خلفا نیز تحمل قدرت یابی باطل را نداشت. از اینرو در جنجال زشتکاریهای ولید بن عتبه استاندار و نماینده عثمان در کوفه که مورد علاقه شدید و محبت خلیفه بود. مالک و همفکران او مانند زید و صعصعه بن صوحان و کمیل بن زیاد و حارث بن عبدالله حمدانی و ... را به علت اعتراض شدید با سیره عثمان مخالف تشخیص دادند و به فرمان مدینه به شام تبعید شدند. و چون عرصه را بر معاویه نیز تنگ کرد و افکار عمومی را بر ضد دستگاه خلافت و نماینده او در شام برآشفست، بار دیگر به فرمان عثمان با دیگر دوستانش به حمص تبعید شدند [۲۲] اما طولی نکشید که در سال ۳۰ هجری مالک در راس یک گروه هزار نفری از کوفه در کنار دیگر مخالفان عثمان در مدینه پیوستند تا به محاصره خانه و قتل عثمان انجامید [۲۳] و در کودتای پیمان شکنان که به جنگ جمل انجامید مالک اشتر در عزل ابوموسی اشعری از استانداری کوفه و در هم کوبیدن سپاه مخالفان امامت و سرانجام پی نمودن شتر عایشه از نقش فعالی برخوردار بود [۲۴].

علی (ع) هنگام معرفی مالک به فرماندهی سپاه صفین در مورد شخصیت ارزشمند و صفات بلند وی اشاره نمود و دیگر فرماندهان را به اطاعت از اشتر فراخوانده فرمود: «او کسی نیست که از سبک عقلی و لغزش او بترسیم و کسی نیست که در هنگام شتاب، کندی نشان دهد و یا در هنگام بردباری، شتابزده شود» [۲۵].

[صفحه ۲۹]

خلاصه تا مالک زنده بود دل و دیده‌ی علی بدو شادان و به دیدارش روشن بود. دشمن هر اندازه سرسخت و بی باک بود. اشتر مجال چیره دستی و زور گوئی را به او نمیداد. چه زهرهای ناگواری که او به کام دشمنان ریخت و چه شبهائی را که فرزند ابوسفیان از هیبت و شکوه مالک تا صبح به خواب نرفت. اما همینکه اشتر از دست علی (ع) رفت. روزگار با وی رنگی دیگرگون بخود گرفت. علی خانه نشین شد. دوستان پا از درش کشیدند. شیعیانش قتل عام می‌شدند. سپاهیان شام تا پشت دروازه کوفه یورش می‌بردند. زنان مسلمانان را اسیر می‌گرفتند. علی (ع) به منبر می‌شد به مردم التماس می‌کرد. زار زار می‌گریست. مردم می‌شنیدند و به غیرت نیامده و پاسخش نمی‌دادند.

پس از قتل عثمان، که همه مناطق به جز شام در قلمرو حکومت امیرمومنان (ع) درآمد، همه چیز رو به تغییر و دگرگونی گذاشت. از جمله به اوضاع مصر با حساسیت و موقعیت ویژه‌ای که داشت، توجه خاصی مبذول داشت و به محض استقرار حکومتش، برای سر و سامان دادن به اوضاع مصر اقدام کرد. زیرا سرزمین مصر نه تنها در میان سایر مناطق اسلامی، بلکه اصولاً در میان تمامی سرزمینها و کشورهای جهان آن روز از لحاظ تمدن، علم و فرهنگ، موقعیت خاصی داشته است. این سرزمین در طول سالها، غنی‌ترین ولایت تابعه حکومت روم شرقی «بیزانس» بود. در نواحی حوزه نیل، به برکت آب و هوای مناسب آن، سالی سه بار محصول برمی‌داشتند و از این جهت در واقع مصر انبار غله بیزانس بشمار می‌رفت. در آستانه فتح مصر توسط مسلمین، اوضاع آنجا آشفته بود. مصریان نسبت به بیزانس حس نفرت و کینه‌توزی داشتند. زیرا بخصوص در کشمکشهای مذهبی از آنان آزار و رنج بسیار می‌دیدند. قبطیان که پیرو مذهب یعقوبی بودند از عمال حکومت بیزانس

[صفحه ۳۰]

که مذهب ملکایی «مسیحی ارتدکس» داشتند در نارضایی بسر می‌بردند و کشیشان ملکایی و عوامل حکومتی هم با اعمال فشار و ظلم و تعدی، این خشم و نفرت و دشمنی را دامن می‌زدند. چند سال پیش از ورود مسلمین، خسرو پرویز پادشاه ایران هم به مصر تاخت و تاز کرده و آنجا را عرصه جنگ و تجاوز قرار داده و مدتی هم قسمتهای مهم سرزمین نیل را به تصرف در آورده بود. ولی حکومت روم در جنگی دیگر، مجدداً مصر را از خسرو پرویز باز پس گرفته بود [۲۶] در این فتح مجدد رفتار هر دو طرف - رومیان و مصریان - خصمانه‌تر شده و اوضاع داخلی مصر را آشفته‌تر کرده بود. والی مصر در این زمان «قیروس» یا کوروش خوانده می‌شد و چون از قفقاز به مصر آمده بود، نزد «قفقازی» خوانده می‌شد و مسلمین او را «مقوقس» می‌نامیدند [۲۷].

مقوقس بنا به فرمان هرقل یا هراکلیوس، امپراتور بیزانس به سرزمین مصر آمده بود و در اداره امور مصر، نایب امپراتور هرقل بشمار می‌رفت [۲۸] او که سرزمین مصر برای خود قدرت و شوکتی داشت، همان کسی بود که رسول خدا (ص) ضمن نوشتن نامه‌ای، او را به پذیرش اسلام دعوت کرده بود. وی نیز با فرستاده‌ی رسول خدا (ص) به خوشرویی رفتار کرده و ضمن ادای احترام، هدایای برای آن حضرت ارسال داشته بود و ضمن این هدایا کنیزی قبطی به نام «ماریه» قبطیه فرستاده شد که پیامبر از وی صاحب فرزند پسری به نام ابراهیم شد که در کودکی از دنیا رفت [۲۹].

در دوران حکومت خلیفه ثانی برخی همچون عمروعاص پیشنهاد حمله به مصر را می‌نمودند، ولی خلیفه که مصر را تحت نفوذ رومیان و سربازان مسلح و مجهز و فراوان آنها می‌دید و امید فتح آن دیار را به دست سربازان اسلام نداشت هر بار با این پیشنهاد مخالفت می‌کرد. اما عمروعاص اصرار داشت فتح مصر به عظمت و سربلندی هر چه بیشتر اسلام کمک می‌کند. ولی او که مردی سیاست باز و حيله‌گری

[صفحه ۳۱]

فرصت طلب از تبار امیه بود و بیشتر در اندیشه شهرت و ترقی و مقامی برای خود بود تا عظمت اسلام و آرزو می‌کرد لیاقت و کفایت و جلالت او در جنگها همچون دیگر فرماندهان پرآوازه سپاه اسلام زبازند همگان باشد [۳۰] سرانجام بدون اطلاع خلیفه به مصر حمله کرد و پس از حدود یکماه جنگ با حاکم مصر از مدینه استمداد طلبید. خلیفه هم چهار نفر از سرداران سپاه به نامهای زبیر بن عوام، مقداد بن اسود، عباده بن صامت و مسلمه بن مخلد را همراه دوازده هزار نفر به کمک عمروعاص فرستاد و پس از حدود سه ماه جنگ دیار مصر توسط سپاهیان اسلام فتح گردید و مقوقس پرداخت جزیه را پذیرفت [۳۱] سپس سپاه مسلمین شهر بزرگ و سرزمین آباد و پایتخت این دیار، اسکندریه را به آسانی و با صلح فتح کرد و عمروعاص با خرسندی غیر قابل وصف در گزارشی به خلیفه نوشت: «شهری را فتح کرده‌ام که در وصف آن سخنی نمی‌گویم جز اینکه چهار هزار کاخ بیلاقی، چهار هزار

حمام، چهار هزار یهودی جزیه پرداز و چهار هزار تفرجگاه شاهان بدست آورده‌ام» [۳۲ ...] و حدود چهار سال اندی با رفتار نامطلوب و ناشایست که واژه گی مصریان را از عمال حکومت خلیفه سبب گردید برایشان ولایت نمود.

فتح سرزمین پهناور و پر نعمتی همچون مصر را نمی‌توان در رشد و گسترش و عظمت اسلام بی تاثیر دانست زیرا مصر در حکم دروازه‌ای بود که به سرزمین گسترده آفریقا گشوده می‌شد. از اینرو پس از فتح کامل آن، از طریق مرزها و راههای آن در مدتی کوتاه مسلمین پیشرفتهای زیادی در مناطق و نواحی دیگر داشتند به ویژه از سمت مغرب، فتوحات خود را گسترش چشمگیری دادند و تا سرزمین لیبی و سپس تا اندلس نیز پیش راندند.

اما با اینهمه، در زمان خلیفه سوم که دستگاه خلافت از بی‌کفایتی کامل و

[صفحه ۳۲]

اهمال و بی توجهی در همه کارها برخوردار بود. در مورد سرزمین مصر و مردم آن بی توجهی فراوانی صورت گرفت به ویژه پس از انتصاب «عبدالله بن ابی سرح» به عنوان والی مصر رفتار او سبب شورش عده‌ای از مردم این دیار و مراجعه آنها به مدینه و محاصره خانه عثمان و سرانجام به قتل خلیفه انجامید.

بدین ترتیب موقعیت استراتژیک و اجتماعی مصر برای جهان اسلام، بی تردید موقعیتی ارزنده بود و دقت و توجه درباره اوضاع و احوال آن سرزمین و مردم آن را الزام آور می‌ساخت. از اینرو امیرمومنان در اولین اقدام سیاسی خود در سال ۳۶ هجری پس از قبول خلافت «قیس بن سعد بن عباد» را والی مصر نمود [۳۳] تا اوضاع آشفته و بهم ریخته آن دیار را سر و سامان بخشد. و پس از جنگ جمل، محمد بن ابی بکر را به عنوان استاندار مصر برگزید. اما ولایت وی زیاد بطول نینجامید. زیرا وی متمرکدین دوران استانداری محمد بن قیس را پس از یکماه میان اطاعت یا ترک مصر مخیر ساخت و مخالفان در موضع خود مقاومت نمودند و چون در همین ایام نبرد صفین پیش آمد و خبر داوری میان امام (ع) و معاویه و پایان نبرد رسید، صریحا به مخالفت با حکومت برخاستند و نمایندگان محمد بن ابی بکر را به قتل رساندند. برخی دیگر بخود جرات داده که همچون شامیان مردم را به گرفتن انتقام خون عثمان دعوت کنند. زمینه‌های قبلی مخالفت گروهی دیگر را نیز با اینان همراه کرد و سرانجام مصر به اغتشاش کشیده شد و استاندار جوان نتوانست آرامش را به مصر باز گرداند.

در چنین موقعیت حساس و پر آشوب، امیرمومنان (ع) یکی از بهترین یاران خود مالک اشتر را به ولایت مصر برگزید تا پس از مدتها جنگ و ستیز و نارضایتی و تمرد و آشوب و فتنه، سر و سامان بخشد. معاویه که بخوبی مالک را در صحنه‌های کارزار و سوابق درخشان ایمان و وفاداریش را به اسلام و علی (ع) می‌دانست از اینخبر وحشت کرد و مقدمات قتل او را فراهم ساخت.

[صفحه ۳۳]

امیرمومنان در انتصابنامه مالک وی را چنین به مردم مصر معرفی نمود:

«از بنده خدا علی امیرالمومنین به شما ای مسلمانان مصر که همواره بخاطر خدا برخیزید و رضای خالق را به خشم مخلوق برگزینید. شما مردمی هستید که حق می‌جوئید و حق می‌خواهید. و بهنگام که مظالم و مناهای فضائل اجتماعی مسلمانان را تهدید می‌کند، بر مظالم و مناهای برمی‌آشوبید و دمار از روزگار ستمگران برمی‌آورید.

الا ای مردم مصر، من اکنون به آرزویی اینکه ریشه‌ی ستم را برآورم و بنیان فتنه و فساد را در هم شکنم، مردی جوانمرد و پرهیزگار را بسوی شما فرستادم. این مرد بنده‌ای از بندگان خداست که در حوادث آرام‌نگیرد و بروز پیکار خواب نکند و هرگز روی از دشمن قوی پنجه و توانا برنگرداند. این مرد در برابر دشمن از آتش سوزان سوزنده‌تر و از تبر بران دلاورتر است. این مرد مالک بن حارث فرماندهی قبیله مذحج است و من از شما می‌خواهم که بفرمان وی گوش بدارید و آنچنانکه از من اطاعت می‌کنید مطیع وی باشید و حرمت فرمانداری چنین شایسته و شریف را بدارید و مسلم است که تا فرماندار شما از حق و حقیقت پیروی می‌کند باید

پیرو کردار وی باشید. در آنجا که فرمان بسیج می‌دهد، بسیج کنید، ولحظه‌ای که از حمله باز ایستد، بدنبال وی باز ایستد. ای مردم مصر، این مالک است و مالک شمشیری آخته از شمشیرهای خداست. مالک جز از خدای از کس نترسد و آن شمشیر هرگز کندی نگیرد و هرگز زنگ نپذیرد و همواره کارگر باشد.

بهمراه مالک پیش بروید و مطمئن باشید که امر و نهی و مهر و قهر وی از من باشد.

ای مصر، من این مالک دلاور و شریف خود را بسیار محبوب می‌داشتم و اکنون بخاطر تو دل از وی برکندم و ترا بر خویشتن رجحان بخشیدم و چون وی را نسبت به شما مهربان و دلسوز یافتم، رضا دارم که مرا ترک گوید و برای شما [صفحه ۳۴]

فرمانداری کردان و فرماندهی دلیر باشد و دشمنان شما را از حریم کشورتان بدور دارد. والسلام» [۳۴].

واز آنجا که مصر سالها از تاخت و تاز کشمکشهای سیاسی و نظامی و حکومتهای خودکامه و نمایندگان زر و زور رنج فراوان برده و به تفرقه‌ها و جداییهای داخلی و شورشهای موضعی و حضور جاسوسان و مخربین و منافق صفتان و فرصت طلبان گرفتار شده بود، امام (ع) جهت بیداری مردم و وحدت و هماهنگی مصریان در پیروی از حکومت حق و آرامش داخلی، در پیامی کوتاه اما قاطع و روشنگرانه از آنچه تا آنروز بر اسلام و مسلمین گذشته همراه مالک اشتر به مردم مصر چنین فرمود:

... «پس از شکر و سپاس تمام به کردگار و درود به رسول خوش پیام خداوند سبحان «محمد» را که درود بی پایان خدا به روان پاکش باد. برای بیم بشر از عذاب الهی و به منظور گواهی بر پیامبران پیشین، برانگیخت. چون آن وجود عزیز چهره بر خاک نهاد و مرغ روح پاکش به عالم ملکوت پرکشید، مسلمانان درباره امر خلافت به ستیز و نزاع برخاستند.

بخدا سوگند، به دلم این سخن نمی‌گذشت و به خاطر این کلام خطور نمی‌کرد که «عرب» پس از آنحضرت، خلافت را از «اهل بیت» و خاندان اوبگیرند و آنرا به دیگری واگذارند. و یا آنان روزی، امارت و خلافت را از من دریغ نمایند. هیچ چیز بر رنج و محنتم نیفزود، جز اندام که مردم از هر سوی، برای بیعت گرد آن کس «ابی‌بکر» هجوم آوردند. تا با وی بیعت کنند، در این حال من دست بر وی نهادم و تنها تماشاگر آنان شدم. تا اینکه دیدم گروهی از مسلمانان، «مرتد» شدند و از اسلام و مسلمانی روی برتافتند و بر آن شدند تا دین «محمد» را نابود سازند. در این هنگام ترسیدم که اگر به یاری «اسلام» و مسلمانان قیام نکنم، شاید چنین کاخ رفیعی، شکاف بردارد و ویران شود. و پس از آن با نظاره کردنش، رنج و اندوه ترمیم آن، نسبت [صفحه ۳۵]

به از دست دادن حکومت بر شما، دشوارتر آید. آنهم چنان حکومت و ولایتی که کالای چند روزه دنیاست و هر چه از آن به دست می‌آید، چون سراب، به زودی نابود می‌گردد و یا همچون ابری است که بی درنگ از هم گسسته و پراکنده شود. از اینرو، در میان آن از هم گسیختگی‌ها و پراکندگی‌ها و رویدادهای تبهکارانه، بپاخاستم و همت گماشتم تا سرانجام ناراستی و تبهکاری نابود شد. و دین از خطر پریشانی رهید.

بخدا سوگند، اگر من یکه و تنها باشم و دشمن تمام عرصه‌ی زمین را فراگرفته باشد، بی‌ذره‌ای بیم و هراس با آنان روبرو می‌شوم و در پیکاری بس مهیب با آنان جهاد می‌کنم.

حال آنکه من بر ظلالتی که آنان در آن فرورفته‌اند، و راه هدایتی که خویشتن در آن گام، می‌زنم بصیرت و بینشی کامل داشته و به وجود آفریدگارم یقین دارم، و خواهان دیدارش هستم. و به فضل و لطف و پاداش نیکش امیدوارم. اما اندوه جانکاه من اینست که می‌بینم بر این ملت نادانان و بدکاران، حکمرانی و فرمانروایی می‌کنند. نعمت خدا را، دولتی و ثروتی مغتنم می‌شمرند و بندگان خدا را عبد و برده خود دانسته، نیکانرا دشمن می‌دارند و بدکاران و بدفطرتان را بیاری و دوستی خود برمی‌گزینند.

از میان آنان، کسی بود که شرابخواری کرد و بخاطر این عمل زشتش به «حدی» که در اسلام تعیین شده او را تازیانه زدند. و نیز

کسی بود که چون برای مسلمان شدنش عطا و مزد کمی به او دادند «اسلام» نیاورد! اگر بخاطر حاکم شدن این کسان نبود، من تا این اندازه شما را نکوهش نمی‌کردم و در گرد آوردنتان، اینهمه سعی و جهد نمی‌نمودم و هنگامیکه میدیدم شما سستی می‌ورزید و سر از جنگ با دشمن باز می‌زنید، بی شک بحال خود رهایتان می‌ساختم.

مگر نمی‌بینید که عرصه خاکتان کاهش یافته و آنچه در تصرف شما بوده، از چنگتان به در آورده‌اند و در دیارتان خون و خونریزی راه انداخته‌اند؟! رحمت خدا

[صفحه ۳۶]

بر شما و زمین گیری؟ و ای که می‌بینم بی‌چاره و در مانده خواهید شد و پستترین چیزها نصیبتان گردد. ای دلاور جنگجو بیدار شو، هر کس به غفلت، در برابر دشمن به خواب خوش رود، بی تردید باید بداند که دشمن به خاطر او لحظه‌ای چشم به خواب نسپرد» [۳۵].

بهر تقدیر مالک با تجهیزات لازم حرکت کرد و چون به منطقه‌ای بنام «قلزم» [۳۶] رسید و بر مردی از بزرگان آنجا بنام «عریش» [۳۷] میهمان گردید. میزبان توانست اعتماد مالک را بخود جلب کند و سرانجام او را با شربتی از عسل مسموم سازد و بدین ترتیب این شمشیر برنده برای همیشه در غلاف فرورفت و در همانجا به خاک سپرده شد.

چون خبر شهادت مالک به معاویه رسید بر منبر آمد و گفت:

ای مردم علی بن ابی طالب دو دست توانا داشت، یکی از آنها «عمار یاسر» در نبرد صفین بریده شد و دیگری «مالک» امروز قطع گردید» [۳۸].

امیر مومنان (ع) با شهادت اشتر مصیبتی بزرگ و جانکاه را بخود پذیرفت و با صدای بلند در غم از دست دادن او می‌گریست و می‌فرمود: «این مصل مالک» همچون مالک کجاست؟ «لقد کان لی مثل ما کنت لرسول الله» او برای من همانگونه بود که من برای رسول خدا (ص) بودم. و نشانه‌های اندوه و ماتم مدتها در سیمای ملکوتیش آشکار بود و پیوسته اظهار تاسف می‌نمود و می‌گفت: «خدا به مالک خیر دهد. چه شخصیتی بود مالک. اگر کوه بود کوهی بی نظیر و اگر سنگ بود سنگ سختی بود. به خدا سوگند، مرگ تو ای مالک جهانی را می‌لرزاند و جهانی دیگر را مسرور می‌سازد. آیا همتائی برای مالک هست؟» [۳۹ ...].

[صفحه ۳۷]

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: «هنگامی که خبر شهادت مالک به امام (ع) رسید فرمود: انا لله و انا الیه راجعون ... بار خدایا اجر مصیبت مالک را از تو خواهانم. که مرگ مالک از مصیبت‌های دهر است. سپس فرمود: خداوند مالک را رحمت کند که بعهد خود وفا کرد. و روزگار او بسر آمد. و خداوند خود را دیدار کرد، گرچه ما خود را بر این باور داشته‌ایم که بر هر تالم و ناگواری پس از رحلت رسول الله که از بزرگترین مصیبت‌هاست شکیباً باشیم» [۴۰] و بر وی می‌گریست و می‌فرمود: «لا-اری مثله بعده ابد» [۴۱] دیگر همچون او تا ابد نخواهم یافت.

اما افسوس و هزاران افسوس، که مالک به شهادت رسید و دستور العمل عظیم و پرارزش حیاتبخش فرمان سیاست امام (ع) به مرحله عمل و انجام نرسید و به دست معاویه افتاد و هر چه بر آن می‌نگریست شگفت زده از آن متعجب می‌ماند.

ابن ابی‌الحدید معتقد است آنچه مورد شگفت دائمی معاویه بود و در احکام سیاسی از آن استفاده می‌کرد، همین عهدنامه مالک می‌باشد و نه گفته ابراهیم بن سعد ثقفی که می‌نویسد: محمد بن ابی‌بکر پس از تصدی امر ولایت مصر نامه‌ای به امیرالمومنین (ع) نوشت و در خواست دستور العملی نمود. امام (ع) نیز در پاسخ او نامه‌ای عمیق نوشت و احکام و مواعظ و دستورات لازم را در اختیار او گذاشت.

اما محمد بن ابی‌بکر توسط عمرو عاص به شهادت رسید. و مجموعه کتابها و نامه‌ها و اسناد و مدارک وی، از جمله همان نامه پربار

دستورالعمل سازنده، را عمروعاص برای معاویه فرستاد. نامه که به معاویه رسید و از مفاد آن آگاهی یافت، از آنهمه علم و معرفت که طی نامه‌ای گنج‌انیده شده بود و حکایت دریا و سبورا به یاد می‌آورد، در شگفت ماند و وقتی آن را به اطرافیانش نشان داد «ولید بن عقبه» که شگفتی معاویه را دید، پیشنهاد کرد آن را در آتش بسوزاند. ولی معاویه مخالفت کرد و گفت: تو اهل نظر نیستی. ولید گفت: آیا این درست است که مردم بفهمند تو

[صفحه ۳۸]

نوشته‌های علی را سرمشق خود قرار داده‌ای و با استفاده از آن امور خود را انجام می‌دهی؟ معاویه پاسخ داد: پس آیا تو به من پیشنهاد می‌کنی علمی آشکار و بی‌مانند و درخشان همچون علم مکتوب در این نامه را بسوزانیم؟ به خدا سوگند که من تاکنون علمی جامع‌تر و محکم‌تر از این ندیده و نشنیده‌ام.

ولید گفت: تو که مقابل علم و قضاوت علی چنین در شگفتی و به تحسین فرومی‌روی پس چرا با او سر جنگ داری؟ معاویه گفت: جنگ ما جنبه خونخواهی عثمان را دارد. سپس لحظه‌ای سکوت کرد و به همنشینان خود نظری انداخت و گفت: البته من به خودم نخواهم گفت که این نامه از علی بن ابی‌طالب است، بلکه خواهم گفت از نامه‌های ابی‌بکر بوده که نزد فرزندش محمد پیدا شده است. و ما طبق آن دستور خواهیم داد.

و بدین ترتیب آن مجموعه کتابها و نامه‌ها نزد بنی امیه نگهداری می‌شد تا عمر بن عبدالعزیز به حکومت رسید و گفت آن نامه‌ها از سخنان علی بن ابی‌طالب (ع) بوده است.

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: بهتر آنست که بگوییم نامه‌ای که معاویه بر آن نظر می‌نمود و طبق آن دستور می‌داد و به قضاوت آن قضاء و حکم می‌کرد همان نامه امام (ع) به مالک اشتر بوده که تافته جدا بافته و منحصر بفردیست که تاکنون ملتها از آن شیوه‌ای اصلاح اجتماعی و قضاوتها و حکومت و سیاست را فرا گرفته‌اند. و حق اینست که چنین فرمان بلند و ارزشمندی در گنجینه‌های پادشاهان نگهداری شود [۴۲].

شیعه به انتظار حکومت مالک در دوران ایده‌آل حاکمیت مهدی علیه‌السلام بسر می‌برد. او که نتوانست در دوران سیاه جهل و عناد و دورویی، فرمان امیرمومنان (ع) را در عمل پیاده کند، باید بتواند در انتهای تاریخ بشر آن را تحقق بخشد [۴۳].

[صفحه ۳۹]

## این کتاب

در طی سده‌های گذشته شرح و ترجمه‌های بسیاری از نهج‌البلاغه شده است. همچنین به وسیله دانشمندان مختلف اسلامی از شیعه و عامه و حتی غیر مسلمان شرحها و کتابهای فراوانی در مورد این ارزشمندترین کتاب پس از قرآن به رشته تحریر درآمده است. بویژه آنچه که از میان این مجموعه نفیس بیشتر مورد توجه قرار گرفته، شیوه و آئین نامه سیاست و حکومت اسلامی است که به عهدنامه امیرمومنان (ع) به مالک اشتر مشهور می‌باشد. و بنا به ضرورتهایی که صاحبان قلم و شیفتگان مکتب اهل بیت (ع) خود تشخیص می‌داده‌اند یا مورد تشویق قرار می‌گرفته‌اند. به شرح و ترجمه حتی نظم [۴۴] آن اقدام می‌نموده‌اند. همچنین ترجمه‌های بسیاری در سالهای اخیر حتی به زبانهای انگلیسی و اردو و ترکی و فرانسوی و آلمانی و ... از این سیاست نامه منتشر گردیده است. این منشور جاودانه، معروفترین احادیث امام (ع) در میان فرق اسلامی است و در کتب حدیث و تاریخ شیعه و عامه با اسنادی معتبر [۴۵] قبل از سید رضی و یا معاصر و پس از او در مدارکی همچون کتاب «دعائم الاسلام فی الحلال و الحرام» تالیف قاضی نعمان

بن محمد بن منصور مصری متوفی ۳۶۳ هجری، در باب جهاد

[صفحه ۴۰]

بچاپ رسیده است. و «تحف العقول» تالیف ابو محمد الحسن بن شیعه الحرانی معاصر شیخ صدوق متوفی «۳۸۱ ه» در فصل دوم کاملتر از متن نهج البلاغه آمده است. و «نهج البلاغه» تالیف سید رضی متوفی «۴۰۶ ه» در قسمت دوم، بخش نامه‌ها و فرمانها. و «فهرست اسماء مصنفی الشیعه» از ابوالعباس احمد بن علی الاهوازی معروف به نجاشی «۴۵۰-۲۷۲ ه» در ذیل نام «اصبغ بن نباته» صحابی جلیل، سند عهدنامه را نقل نموده است.

همچنین کتاب «دستور معالم و ماثور مکارم الشیم من کلام امیرالمومنین علی بن ابی طالب» تالیف قاضی القضاعی فقیه شافعی متوفی «۴۰۴ ه» در باب هفتم شواهدی از این عهدنامه آورده است. و «الفهرست» تالیف شیخ طوسی «۳۶۰-۳۸۰ ه» در شرح حال «اصبغ بن نباته» سند عهدنامه امام (ع) را آورده است. و «غررالحکم و دررالحکم» تالیف عبدالواحد التیمی الامدی از محدثین شیعه متوفی «۵۱۰ ه» بصورت قطعات، عهدنامه امام (ع) را ذکر کرده است. و «تاریخ الشام» تالیف ابن عساکر دمشقی متوفی «۵۷۱ ه» در جلد ۳۸ با سندی از طریق عامه، قسمتی از عهدنامه را نقل می‌کند. و «نهایه الارب فی فنون الادب» تالیف شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب النویری «۷۳۲-۶۷۷ ه» در جلد ۶ ابواب سیاست و وزراء، تمام این عهدنامه را که با نهج البلاغه اختلاف دارد ذکر نموده، دیده شده است.

در میان ترجمه و تفسیرهایی که از عهدنامه مالک بر رشته تحریر در آمده و تعداد آنها به حدود هفتاد شرح و ترجمه می‌رسد. همین شرح عهد مالک اشتر «نظامنامه حکومت» می‌باشد که از نثر و ترجمه عالی و روان و بیانی شیوا و متین و شرحی شامل و ارزشمند با توجه به نکات حساس فرمان امام (ع) برخوردار می‌باشد. و توسط عالم فاضل و مدقق کامل مولی محمد کاظم مشهدی «خراسانی زنده در ۱۱۰۷ ه» شرح و تبیین شده است. وی که از دانشمندان و علماء سده‌ی دوازدهم هجری بوده، مدرس علوم دینی آستان قدس رضوی (ع) و افتخار خدمتگزاری آن را

[صفحه ۴۱]

نیز داشته است [۴۶].

بنوشته علامه مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی: مولی محمد کاظم مشهدی احتمالا همان مولی محمد کاظم خراسانی است که از شاگردان علامه مجلسی بوده و تعدادی از کتابهای حدیث چون «التهذیب- شیخ طوسی» را بر وی خوانده و مجلسی بر ظهر نسخه خوانده شده به خط خود اجازه روائی مبسوطی مرقوم نموده و از او «مولی و فاضل کامل و صالح آراسته و پسندیده درخشان مولانا محمد کاظم خراسانی» یاد نموده و در پایان اجازه روایت کتابهای بحار و غیره را به او اختصاص داده است [۴۷] که می‌تواند نشانگر مقام و موقعیت علمی و فضیلت شارح این عهدنامه در آن تاریخ باشد.

پدرش شیخ الفضلاء و العلماء، مولی محمد فاضل بن محمد مهدی مشهدی است که از محمد تقی مجلسی «اول» و علامه مجلسی و شیخ حر عاملی در سال «۱۰۸۵» اجازه روائی دریافت داشته است [۴۸] مرحوم شیخ حر عاملی می‌نویسد: مولی محمد فاضل، چون نامش فاضل و صالحی شاعر و معاصری است که رساله مواریث که آنرا بنظم آورده‌ام شرح نموده است [۴۹].

لازم به یادآوری است این کتاب «شرح خلاصه الابحاث فی مسائل المیراث» نام دارد. و محمد بن فاضل بن محمد مشهدی در تاریخ «ذی الحجه ۱۰۸۶ هجری» از آن فراغت یافته و شیخ آغا بزرگ تهرانی آنرا ضمن مجموعه‌ای که تاریخ کتابت آن سال «۱۱۴۸ ه» بوده در کتابخانه مرحوم علامه اردوبادی در نجف اشرف

[صفحه ۴۲]

دیده است [۵۰] و نسخه دیگری بتاریخ کتابت «۱۱۱۰ ه» ذیل شماره «۲۷۸۳» در بخش نسخه‌های خطی کتابخانه آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود [۵۱].

همچنین محدث نوری نامبرده را از شاگردان محمد تقی مجلسی اول که از علامه مجلسی دوم اجازه روائی نیز دریافت نموده دانسته



است [۵۲] قسمتی از اجازة نامه شیخ حر عاملی و علامه مجلسی بتاريخ «۱۰۸۵ هـ» در کتاب «نجوم السماء» آمده است [۵۳] از وی کتاب دیگری هم بنام «مقاله فی نکاح اب المرتضع فی اولاد صاحب اللین» باقیمانده که در کتابخانه مرحوم اردوبادی دیده شده است [۵۴].

مولف بنوشته علامه شیخ آغا بزرگ تهرانی که برخی تملکات او را بتاريخ «۱۱۰۷ هـ» دیده [۵۵] دو یادگار علمی و ارزشمند داشته است.

#### ۱- آداب الصلاه و تعقیباتها:

«کتابخانه رضوی، ۹ برگ، وقف نادرشاه سنه ۱۱۴۵ هـ، ش ۱۹۵، ادعیه».

۲- ترجمه و شرح عهدنامه مالک اشتر «نظامنامه حکومت»:

«کتابخانه رضوی، شماره عمومی ۱۹۸۷ فهرس ج ۵ ص ۴۶».

«کتابخانه ملی ایران، ش ۱۹۱ ف، نسخ رجب ۱۲۴۵ با مهری از ناصر

[صفحه ۴۳]

الدینشاه، فهرس ج ۱ ص ۱۹۱».

این شرح که به نکات دقیق فردی، اخلاقی اجتماعی، مدیریتهای معنوی، سیاسی اقتصادی و جنبه‌های مختلف زمامداری در فرمان امام (ع) توجه خاص دارد، شامل نود و سه عنوان و سرفصل می‌باشد که آنرا به بیست و سه فصل موضوعی تقسیم نموده‌ایم و به هنگام ورود شاه صفوی به مشهد به خواهش «اعتماد الدوله شاهقلیخان» وزیر اعظم دربار صفوی [۵۶] و از دانش دوستان و عالم پروران بنام این دوران که ارتباط علمی و دینی و مکاتبات وی با دانشمندان و عالمان زمان خود همچون «علم الهدی» فرزند فیض کاشانی «متوفی ۱۱۱۵ق» در تاریخ به ثبت رسیده ترجمه شده است [۵۷]. لازم به یادآوری است که دیدگاههای سیاسی شیعه تاکنون به صورت متمرکز و منضبط عرضه نشده است، بلکه زمینه‌های آن را می‌توان در میان مباحث مختلف اعتقادی، فقهی، تاریخی و نیز فلسفی جستجو کرد.

تاریخ نیز قالبی دیگر جهت بررسی دیدگاههای سیاسی شیعه در زمینه برخوردهای فقهی با تکیه بر فکر سیاسی شیعه است. مقصود از تاریخ، سیر برخورد عالمان و فقیهان شیعه با حاکمان و سلاطین غیر شیعه است که شیعیان، آنان را «حاکم جور» می‌دانند.

در طول هزار سال، شیعیان در جوامعی محدود، تحت سلطه‌ی این حاکمان بسر می‌برده و درگیر برخوردهای سیاسی با این حکومتها بوده‌اند. این تجربه‌ی تاریخی در آغاز، بازگشت به دوران امامت امامان شیعه (ع) دارد، تجربه‌ای که مستند فقهی برای آراء فقهی بعدی و نیز رفتارهای عملی شیعیان در برخورد با حاکمان جور بوده است.

[صفحه ۴۴]

جدای از این تجربه، سه دوره‌ی مهم را می‌توان بررسی کرد که در آنها عالمان مشهور شیعه، برخوردهایی با حکومتها داشته و اخبار آنها- هر چند بطور محدود- در اختیار ما قرار دارد.

نخست، برخوردهای عالمان شیعه با حکومت بغداد و نیز سلسله آل بویه است که در قرن چهارم و پنجم صورت گرفته است. دیگری برخوردهای عالمان شیعه با ایلخان مغول می‌باشد. و در دوره‌ی سوم برخوردهای علمای شیعه با دولتمردان صفوی است که آغاز تشکیل این دولت در اوائل قرن دهم هجری، رخ داده است.

نگارش سیاستنامه از ناحیه‌ی علمای شیعه در قالب شرح یا ترجمه عهدنامه سیاسی امیرمومنان (ع) به مالک اشتر که توسط ده‌ها نفر در عصر صفویه و قاجاریه انتشار یافت [۵۸] همچنین کتابهایی چون «خرابیه» محقق کرکی و شیخ ابراهیم قطیفی و مقدس اردبیلی و ماجد بن فلاح شیبانی و مدرس اصفهانی و «روضه الانوار» محقق سبزواری و «همم الثواقب» علی نقی طغیانی کمره‌ای، شیخ الاسلام

شیراز و سپس اصفهان و «دستورالوزراء» مولی سلطان حسین واعظ آستری آبادی - شاگرد شیخ بهائی - و «رفیق توفیق» در باب اخلاق و سیاسی از محمد قزوینی و «آئینه شاهی» فیض کاشانی و ده‌ها کتاب و رساله در این زمینه حاوی نکاتی درباره‌ی دیدگاه‌های شیعه در زمینه سیاست، عدالت، حکومت و ... می‌باشد.

روشن است که در کنار آنچه در فقه آمده باید به این آثار نیز توجه شود و مورد بررسی قرار گیرد.

از همین دیدگاه بجاست «نظامنامه حکومت» که شامل شرحی روان بر دقایق نکات سیاسی اجتماعی، مردمی بودن حکومت و حکومت مردمی، گسترش

[صفحه ۴۵]

عدالت و رفاه روحی و اقتصادی جامعه، آزادی و استقلال، ویژگی‌های شایستگی و لیاقت کارگزاران، علل بقاء و زوال حکومت و ... از دیدگاه کاملترین انسان کامل، خورشید عدل و انسانیت علی (ع) در عهدنامه مالک اشتر، را یکی از آثار ارزشمند سیاسی اجتماعی و دینی دانشمندان و عالمان شیعه در دوران صفویه دانست [۵۹].

مؤلف علت اقدام خود را در مقدمه جهت «فرمانفرمایان روزگار و امراء ذوی الاقتدار حکام کرام معدلت شعار دستورالعملی در مراسم سلوک با سپاهی و رعایا و انتظام امور کافه خلائق و برایا» دانسته تا «به مضمون فیض مقرون آن عمل نموده از بلند مرتبه موفق و فائز گردید. به دست فکرت نقاب حجاب در مستور آن معانی ابکارش گشوده و بنیان بیان و سرانگشت بنان حل و عقده و مشکلاتش نموده، شاهد مضامین و بلاغت آئینش را لباس لغت فرس که اکثر ناس را به آن انس بیشتر است پوشانیده، لالی معانی اعجاز قرینش را از اصداف عبارت عربی در سلک زبان عجم که متعارف و مانوس اکثر امم است منتظم گردانید، تا فوایدش عام و منافعش تمام گردیده و همگی طوایف انام از خواص و عوام اهل ایمان تمام از موائد عوائد آن بهره‌مند و منتفع گردند» [۶۰].

لازم به تذکر است که از نسخه اصلی این شرح به خط مؤلف اثری بدست نیامد. هر چند بنوشته کاتب خوش خط آن شادروان عبدالعلی بن میرزا محمد حسین نائینی که در اصفهان میزیسته در پایان نسخه مورخه‌ی «۲۶ شوال ۱۲۹۶ هجری» در

[صفحه ۴۶]

بیست و هفت سال قبل از این تاریخ «۱۲۴۲ ه» در دامغان نسخه‌ی این عهدنامه را یافته است اما اثری از آن نسخه در دست نیست. سپس همین کاتب دو بار دیگر در تاریخهای «۱۲۶۹ و ۱۲۷۷ ه» این کتاب را بازنویسی نموده است. نسخه‌ی مورخه‌ی «۵ جمادی الاولی ۱۲۷۷» بازنویسی شده در تبریز [۶۱] با رمز «الف» و نسخه‌ی مورخه «۲۶ شوال المکرم ۱۲۹۶» [۶۲] با رمز «ب» که توسط برادر گرامی و ارجمند جناب آقای حاج محمد تقی انصاریان در قم بدیده رسید و بدینوسیله از ایشان تشکر و قدردانی می‌شود در تحقیق و تصحیح و عرضه این کتاب مورد توجه قرار گرفته است.

در این تلاش ضمن تصحیح متن کتاب و ثبت اختلاف نسخه‌ها به شرح و توضیح برخی موارد اقدام گردیده است. در اینجا بر خود لازم می‌دانم که از راهنمایی‌های ارزشمند علامه سید عبدالعزیز طباطبائی و یاری عمو زاده گرامی جناب آقای ناصر الدین انصاری در مقابله نسخه‌ها سپاسگذار باشم.

همچنین از مرکز کامپیوتر بنیاد بعثت و انتشارات انصاریان که در چاپ و انتشار این اثر پرارزش فرهنگی اجتماعی و سیاسی دینی تلاش نمودند کمال امتنان را دارم.

این کوشش ناچیز را به موالی الوالی امیرمومنان علی علیه‌السلام و به همه دوستداران و شیفتگان خاندان عصمت و طهارت (ع) و حق و عدالت، همچنین به دلدادگان و خواستاران حکومت عدل اسلامی که در راه اسلامیت و عدالت و گسترش آن تلاش می‌کنند تقدیم می‌دارم.

غدیر ۱۳۷۳ - ۱۴۱۴

مهدی انصاری

[صفحه ۵۱]

**من کتاب له کتبه للاشتر النخعی**

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما امر به عبدالله على اميرالمومنين، مالك بن الحارث الاشتر فى عهده اليه، حين ولاه مصر، جبايه خرجها و جهاد عدوها و استصلاح اهلها و عماره بلادها.

امره بتقوى الله و ايثار طاعته و اتباع ما امر به فى كتابه: من فرائضه و سنته، التى لا يستعد احد الا باتباعها و لا يشقى الا مع ججودها و اضعافها، و ان ينصر الله سبحانه بقلبه و يده و لسانه، فانه جل اسمه، قد تكفل بنصر من نصره و اعزاز من اعزه. و امره ان يكسر نفسه من الشهوات و يزعها عند الجحومات فان النفس اماره بالسوء، الا ما رحم الله.

ثم اعلم يا مالك، انى قد وجهتك الى بلاد قد جرت عليها دول قبلك، من عدل و جور و ان الناس ينظرون من امورك فى مثل ما كنت تنظر فيه من امور الولاة قبلك و يقولون فيك ما كنت تقول فيهم و انما يستدل على الصالحين بما يجرى الله لهم على السن عبادته، فليكن احب الذخائر اليك ذخيره العمل الصالح، فاملك هواك و شح بنفسك عما لا يحل لك، فان الشح بالنفس الانصاف منها فيما احبت او كراحت. و اشعر قلبك الرحمة

[صفحة ۵۲]

للعيه و المحبه لهم و الطف بهم و لا- تكونن عليهم سبعا ضاريا تغنم اكلهم، فانهم صنفان: اما اخ لك فى الدين، او نظير لك فى الخلق، يفرط منهم الزلل و تعرض لهم العلل و يوتى على ايديهم فى العمد و الخطا، فاعطهم من عفوك و صفحك مثل الذى تحب و ترضى ان يعطيك الله من عفوه و صفحه، فانك فوقهم، ووالى الامر عليك فوقك و الله فوق من ولاك! و قد استكفاف امرهم و ابتلاك بهم. و لا تنصب نفسك لحرب الله فانه لا يد لك بنقمته و لا غنى بك عن عفوه و رحمته. و لا تند من على عفو و لا تبجحن بعقوبه و لا تسرعن الى بادره وجدت منها مندوحه و لا تقولن: انى مومر امر فاطاع، فان ذلك ادغال فى القلب و منهكه للدين و تقرب من الغير. و اذا احدث لك ما انت فيه من سلطانك ابهه او مخيله، فانظر الى عظم ملك الله فوقك و قدرته منك على ما لا تقدر عليه من نفسك، فان ذلك يطامن اليك من طماحك و يكف من عقلك!

اياك و مساماه الله فى عظمته و التشبه به فى جبروته. فان الله يذل كل جبار و يهين كل مختال.

انصف الله و انصف الناس من نفسك و من خاصه اهلك. و من لك فيه هوى من رعيتك، فانك الا تفعل تظلم! و من ظلم عباد الله كان الله خصمه دون عبادته. و من خاصمه الله ادحض حجته. و كان لله حربا حتى ينزع او يتوب. و ليس شىء ادعى الى تغير نعمه الله و تعجيل نقمته من اقامه على ظلم، فان الله سميع دعوه المضطهدين و هو للظالمين بالمرصاد.

و ليكن احب الامور اليك اوسطها فى الحق و اعمالها فى العدل،

[صفحة ۵۳]

و اجمعها لرضى الرعيه، فان سخط العامه يجحف برضى الخاصه و ان سخط الخاصه يغتفر مع رضى العامه. و ليس احد من الرعيه اثقل على الوالى موونه فى الرخاء و اقل معونه له فى البلاء و اكره للانصاف و اسال بالالاحاف و اقل شكرا عند الاعطاء و ابطاء عذرا عند المنع و اضعف صبورا عند ملومات الدهر من اهل الخاصه. و انما عماد الدين و جماع المسلمين و العده للاعداء، العامه من الامه، فليكن صغوك لهم و ميلك معهم.

و ليكن ابعده رعيتك منك و اشناهم عندك، اطلبهم لمعائب الناس، فان فى الناس عيوباً، الوالى احق من سترها، فلا تكشفن عما غاب

عنك منها، فانما عليك تطهير ما ظهر لك و الله يحكم على ما غاب عنك، فاستر العوره ما استطعت يستر الله منك ما تحب ستره من رعيتك. اطلق عن الناس عقده كل حقد، و اقطع عنك سبب كل وتر و تغاب عن كل ما لا يضحج لك و لا تعجلن الى تصديق ساع، فان الساعى غاش و ان تشبه بالناصحين.

و لا- تدخلن فى مشورتك بخيلا يعدل بك عن الفضل و يعدك الفقر و لا جبانا يضعفك عن الامور، و لا حريصا يزين لك الشره بالجور، فان البخل و الجبن و الحرص غزائر شتى يجمعها سوء الظن بالله.

ان شر وزرائك من كان للاشرار قبلك وزيراً و من شركهم فى الاثام فلا يكون لك بطانه، فانهم اعوان الاثمه و اخوان الظلمه و انت واجد منهم خير الخلف ممن له مثل ارائهم و نفاذهم و ليس عليه مثل اصارهم

[صفحه ۵۴]

و اوزارهم و اثمهم ممن لم يعاون ظالما على ظلمه و لا اثمنا على اثمه: اولئك اخف عليك موونه و احسن لك معونه و احنى عليك عطفاً و اقل غيرك الفاء، فاتخذ اولئك خاصه لخلواتك و حفلاتك، ثم ليكن اثرهم عندك اقوالهم بمر الحق لك و اقلهم مساعده فيما يكون منك مما كره الله لا و ليائه، واقعا ذلك من هواك حيث وقع. و الصق باهل الورع و الصدق، ثم رضهم على الا يطروك و لا يبجحوك بباطل لم تفعله، فان كثره الاطراء تحدث الزهو و تدنى من العزه.

و لا- يكونن المحسن و المسىء عندك بمنزله سواء فان فى ذلك تزهيد لاهل الاحسان، و تدريبا لاهل الاساءه على الاساءه! و الزم كلا- منهم ما الزم نفسه. و اعلم انه ليس شىء بادعى الى حسن ظن راع برعيتيه من احسانه اليهم و تخفيفه المومونات عليهم و ترك استكراهه اياهم على ما ليس له قبلهم. فليكن منك فى ذلك امر يجتمع لك به حسن الظن برعيتك، فان حسن الظن يقطع عنك نصبا طويلا. و ان احق من حسن ظنك به لمن حسن بلاوك عنده و ان احق من ساء ظنك به لمن ساء بلاوك عنده.

و لا تنقض سنه صالحه عمل بها صدوره هذه الامه و اجتمعت بها الالفه و صلحت عليها الرعيه. و لا تحدثن سنه تضر بشىء من ماضى تلك السنن، فيكون الاجر لمن سنهها و الوزر عليك بما نقضت منها.

و اكثر مدارس العلماء و مناقشه الحكماء، فى تثبيت ما صلح عليه امر بلادك و اقامه ما استقام به الناس قبلك.

[صفحه ۵۵]

و اعلم ان طبقات لا- يصلح بعضها الا- ببعض و لا- غنى ببغضها عن بعض: فمنها جنود الله و منها كتاب العامه و الخاصه و منها قضاء العدل و منها عمال الانصاف و الرفق و منها اهل الجزيه و الخراج من اهل الذمه و مسلمه الناس و منها التجار و اهل الصناعات و منها الطبقة السفلى من ذوى الحاجه و المسكنه و كل قد سمى الله له سهمه و وضع على حده فريضه فى كتابه او سنه نبيه- صلى الله عليه و آله و سلم- عهدا منه عندنا محفوظا.

فالجند باذن الله: حصون الرعيه و زين الولاة و عز الدين و سبل الامن، و ليس تقوم الرعيه الا بهم. ثم لا قوام للجند الا بما يخرج الله لهم من الخراج الذى يقوون به على جهاد عدوهم و يعتمدون عليه فيما يصلحهم و يكون من وراء حاجتهم. ثم لا- قوام لهذين الصنفين الا بالصنف الثالث من القضاء و العمال و الكتاب، لما يحكمون من المعاهد و يجمعون من المنافع و يوتمون عليه من خواص الامور و عوامها. و لا قوام لهم جميعا الا بالتجار و ذوى الصناعات، فيما يجتمعون عليه من مرافقهم و يقيمونه من اسواقهم و يكفونهم من الترفق بايديهما ما لا يبلغه رفق غيرهم. ثم الطبقة السفلى من اهل الحاجه و المسكنه الذين يحق ردهم و معونتهم. و فى الله لكل سعه و لكل على الوالى حق بقدر ما يصلحه و ليس يخرج الوالى من حقيقه ما الزمه الله من ذلك الا باهتمام و الاستعانه بالله و توطين نفسه على لزوم الحق و الصبر عليه فيما خف عليه او ثقل من جنودك انصحهم فى نفسك لله و لرسوله و لامامك،

[صفحه ۵۶]

وانقاهم جيبا و افضلهم حلما، ممن يبطل على الاقوياء و ممن لا يثيره العنف و لا يقعد به الضعف.

ثم الصق بذوی المروءات و الاحساب و اهل البيوتات الصالحه و السوابق الحسنه، ثم اهل النجده و الشجاعه و السخاء و السماحه، فانهم جماع من الكرم و شعب من العرف. ثم بفقده من امورهم ما يتفقد الولدان من ولدتهما، و لا يتفقد قمن في نفسك شيء قويتهم به و لا تحقرن لطفًا تعاهدتهم به و ان قل، فانه داعيه لهم الي بذل النصيحه لك و حسن الظن بك. و لا تدع تفقد لطيف امورهم اتكالا على جسيميها، فان لليسير. من لطفك موضعا ينتفعون به و للجسيم موقعا لا ينتغون عنه.

و ليكن اثر رووس جندك عندك من واساهم في معونته و افضل عليهم من جدته، بما يسعهم و يسع من وراءهم من خلوف اهلهم، حتى يكون همهم هما واحدا في الجهاد العدو، فان عطفك عليهم يعطف قلوبهم عليك و ان افضل قره عين الولاه استقامه العدل في البلاد و ظهور موده الرعيه و انه لا تظهر مودتهم الا بسلامه صدورهم و لا تصح نصحتهم الا بحطتهم على و لاه الامور و قله استئصال دولهم و ترك استبطاء انقطاع مدتهم، فافسح في امالهم و واصل في حسن الثناء عليهم و تعديد ما ابلى ذوو البلاء منهم، فان كثره الذكر لحسن افعالهم تهز الشجاع و تحرض الناكل، ان شاء الله.

ثم اعرف لكل امرى منهم ما ابلى و لا تضمن بلاء امرى الخى غيره و لا تقصرن به دون غايه بلائه و لا يدعونك شرف امرى الى ان تعظم من

[صفحه ۵۷]

بلائه ما كان صغيرا و لا ضعه امرى الى ان تستصغر من بلائه ما كان عظيما.

و اردد الى الله و رسوله ما يضلحك من الخطوب و يشته عليك من الامور، فقد قال الله تعالى لقوم احب ارشادهم: (يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم، فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله و الرسول) فالرد الى الله: الاخذ بمحكم كتابه و الرد الى الرسول: الاخذ بسنته الجامعه غير المفرقه.

ثم اختر للحكم بين الناس افضل رعيته في نفسك، ممن لا تضيق به الامور و لا تحكمه الخصوم و لا يتمادى في الزله و لا يحصر من الفىء الى الحق اذا عرفه، و لا تشرف نفسه على طمع و لا يكتفى باذنى فهم دون اقصاه و اوقفهم في الشبهات و اخذهم بالحجج و اقلهم تبرما بمراجعه الخصم و اصبرهم على تكشف الامور و اتصرمهم عند اتضاح الحكم، ممن لا يزدنيه اطراء و لا يستيله اغراء و اولئك قليل. ثم اكثر تعاهد قضائه و افسح له في البذل ما يزيل علتة و تقل معه حاجته الى الناس. و اعطه من المنزله لديك ما لا يطمع فيه غيره من خاصتك، ليامن بذلك اغتيال الرجال له عندك. فانظر في ذلك نظرا بليغا، فان هذا الدين قد كان اسيرا في ايدى الاشرار، يعمل فيه الهوى و تطلب به الدنيا.

ثم النظر في امور عمالك فاستعملهم اختيارا و لا تولهم محاباه و اثره، فانهما جماع من شعب الجور و الخيانه. و توخ منهم اهل التجربه و الحياء، من اهل البيوتات الصالحه و القدم في الاسلام المتقدمه، فانهم اكرم

[صفحه ۵۸]

اخلاقا و اصح اعراضا، في المطاعم اشراقا و ابلغ في عواقب الامور نظرا. ثم اسبغ عليهم الارزاق، فان ذلك قوه لهم على استصلاح انفسهم و غنى لهم عن تناول ما تحت ايديهم و حجه عليهم ان خلفوا امرك او ثلموا امانتك. ثم تفقد اعمالهم و اتبعث العيون من اهل الصدق امرك او ثلموا امانتك. ثم تفقد اعمالهم و ابعث العيون من اهل الصدق و الوفاء عليهم، فان تعاهدك في السر لامورهم حدوده لهم على استعمال الامانه و الرفق بالرعيه. و تحفظ من الاعوان، فان احد منهم بسط يده الى خيانه اجتمعت بها عليه عندك اخبار عيونك، اكتفيت بذلك شاهدا، فبسطت عليه العقوبه في بدنه و اخذته بما اصاب من عمله، ثم نصبته بمقام المذله و وسمته بالخيانه و قلده عار التهمه.

و تفقد امر الخراج بما يصلح اهله، فان في صلاحه و صلاحهم صلاحا لمن سواهم و لا صلاح لمن سواهم الا بهم، لان الناس كلهم عيال على الخراج و اهله و ليكن نظرك في عماره الارض ابلغ من نظرك في استجلاب الخراج، لان ذلك لا يدرك الا بالعماره و

من طلب الخراج بغير عماره اخرب البلاد و اهلك العباد و لم يستسلم امره الا قليلا. فان شكوا ثقلا او غله، او انقطاع شرب او باله، او احاصه ارض اغتمرها غرق، او اجحف بها عطش، خففت عنهم بما ترجوان يصلح به امرهم و لا يثقلن عليك شئ خففت به المومنه عنهم. فانه ذخر يعودون به عليك في عماره بلادك و تزيين ولايتك، مع استجلالك حسن ثنائهم و تبجحك باستفاضه العدل فيهم. معتمدا فضل قوتهم، بما ذخرت عندهم من اجمامك لهم، والثقه منهم بما عودتهم من عدلك عليهم و رفقك بهم. فربما حدث من [صفحه ۵۹]

الامور ما اذا عولت فيه عليهم من بعد احتملوه طيبه انفسهم به، فان العمران محمل ما حملته و انما يوتى خراب الارض من اعواز اهلها. و انما يعوز اهلها لاشراف انفس الولاة على الجمع و سوء ظنهم بالبقاء و قله انتفاعهم بالعبر. ثم انظر في حال كتابك فول على امورك خيرهم و اخصص رسائلك التي تدخل فيها مكائلك و اسرارك باجمعهم لوجوه صالح الاخلاق ممن لا تبطره الكرامه، فيجتري بها عليك في خلافك لك بحضره ملا و لا تقصر به الغفله عن ايراد مكاتبات عمالك عليك و اصدار جواباتها على الصواب عنك، فيما ياخذ لك و يعطى منك و لا يضعف عقدا اعتقده لك و لا يعجز عن اطلاق ما عقد عليك و لا يجهل مبلغ قدر نفسه في الامور، فان الجاهل بقدر نفسه يكون بقدر غيره اجهل. ثم لا يكن اختيارك اياهم على فراستك و استنامتك و حسن الظن منك، فان الرجال يتعرضون لفراسات الولاة بتصنعهم و حسن خدمتهم و ليس وراء ذلك من النصيحة و الامانه شئ. و لكن اخترهم بما ولوا للصالحين قبلك، فاعمد لاحسنهم كان في العامه اثرا و اعرفهم بالامانه وجها. فان ذلك دليل على نصيحتك لله و لمن وليت امره. و اجعل لراس كل امر من امورك راسا منهم. لا يقهره كبيرها و لا يتشتت عليه كثيرها. و مهما كان في كتابك من عيب فتغايبت عنه الزمته.

ثم استوص بالتجار و ذوى الصناعات و اوص بهم خيرا: المقيم منهم و المضطرب بماله و المترفق ببدنه، فانهم مواد المنافع و اسباب [صفحه ۶۰]

المرافق، و جلابها من المباعده و المطارح، في برك و بحرك و سهلك و جبلك، و حيث لا يلتئم الناس لواضعها و لا يجترونها عليها، فانهم سلم لا تخاف باثقتهم، و صلح لا تخشى غائلته. و تفقد امورهم بحضرتك و في حواشى بلادك. واعلم - مع ذلك - ان في كثير منهم ضيقا فاحشا، للعامه و عيب على الولاة. فامنع من الاحتكار، فان رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - منع منه. و ليكن البيع بيعا سمحا: بموازين عدل و اسعار لا - تجحف بالفريقين من البائع و المبتاع. فمن قارف حكره بعد نهيك اياه فنكل به و عاقبه في غير اسراف.

ثم الله الله في الطبقة السفلى من الذين لا حيله لهم، من المساكين و المحتاجين و اهل البوسى و الزمنى، فان في هذه الطبقة قانعا و معترا و احفظ لله ما استحفظك من حقه فيهم و اجعل لهم قسما من بيت مالك و قسما من غلات صوافى الاسلام في كل بلد، فان للاقصى منهم مثل الذى للادنى، و كل قد استرعيت حقه، فلا يشغلنك عنهم بطر، فانك لا تعذر بتضييعك التافه لاحكامك الكثير المهم. فلا تشخص همك عنهم و لا تصعر خدك لهم و تفقد امور من لا يصل اليك منهم ممن تقتحمه العيون و تحقره الرجال، ففرغ لاولئك ثقلتك من اهل الخشيه و التواضع، فليرفع اليك امورهم، ثم اعمل فيهم بالاعدار الى الله يوم تلقاه، فان هولاء من بين الرعيه احوج الى الانصاف من غيرهم و كل فاعذر الى الله في تاديه حقه اليه. و تعهد اهل اليتيم و ذوى الرقه في السن ممن لا حيله له و لا [صفحه ۶۱]

ينصب للمساله نفسه و ذلك على الولاة ثقيل و الحق كله ثقيل و قد يخففه الله على اقوام طلبوا العاقبه فصبروا انفسهم و و ثقوا بصدق موعود الله لهم.

و اجعل لذوى الحاجات منك قسما تفرغ لهم فيه شخصك و تجلس لهم مجلسا عاما فتواضع فيه الله الذى خلقك و تقعد عنهم جندك و اعوانك من احراسك و شرطك، حتى يكلمك متكلمهم غير متعنت، فاني سمعت رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم -

يقول في غير موطن: «لن تقدست امه لا- يوخذ للضعيف فيها حقه من القوى غير متنتع». ثم احتمل الخرق منهم والعي. و نوح عنهم الضيق و الانف يبسط الله عليك بذلك اكتاف رحمته و يوجب لك ثواب طاعته. و اعط ما اعطيت هنيئا، وامنح في اجمال و اعذار! ثم امر من امورك لا بد لك من مباشرتها: منها اجابه عمالك بما يعيا عنه كتابك و منها اصدار حاجات الناس يوم ورودها عليك بما تخرج به صدور اعوانك. و امض لكل يوم عمله، فان لكل يوم ما فيه. و اجعل لنفسك فيما بينك و بين الله افضل تلك المواقيت و اجزل تلك الاقسام، و ان كانت كلها لله اذا صلحت فيها النيه و سلمت منها الرعيه.

و ليكن في خاصه ما تخلص به لله دينك: اقامه فرائضه التي هي له خاصه، فاعط الله من بدنك في ليلك و نهارك و وف ما تقرب به الى الله من ذلك كاملا غير مثلوم و لا منقوص، بالغا من بدنك ما بلغ. و اذا قمت في صلاتك للناس، فلا تكونن منفرا و لا مصيعا، فان في الناس من به العله و له

[صفحه ۶۲]

الحاجه. و قد سالت رسول الله- صلى الله عليه و آله و سلم- حين وجهني الى اليمن كيف اصلى بهم؟ فقال: «صل بهم كصلاه اضعفهم و كن بالمومنين رحيمًا».

و اما بعد، فلا تطولن احتجاجك عن رعيتك، فان احتجاج الولاه عن الرعيه شعبه من الضيق و قله علم بالامور و الاحتجاب منهم يقطع عنهم علم ما احتجوا دونه فيصغر عندهم الكبير و يعظم الصغير و يقبح الحسن و يحسن القبيح، و يشاب الحق بالباطل. و انما الوالى بشر لا- يعرف ما توارى عنه الناس به من الامور و ليستا على الحق سمات تعرف بها ضروب الصدق من الكذب و انما انت احد رجلين: اما امر و سخت نفسك بالبذل في الحق، فقيم احتجاجك من واجب حق تعطيه، او فعل كريم تسديه! او مبتلى بالمنع، فما اسرع كف الناس عن مسالتك اذا يسوا من بذلك! مع ان اكثر حاجات الناس اليك مما لا موونه فيه عليك، من شكاه مظلمه، او طلب انصاف في معامله.

ثم ان للوالى خاصه و بطانه، فيهم استئثار و تطاول و له انصاف في معامله، فاحسم ماده اولئك بقطع اسباب تلك الاحوال. و لا تقطن لاحد من حاشيتك و حامتك قطيعه و لا يطمعن منك في اعتقاد عقده، تضر بمن يليها من الناس، في شرب او عمل مشترك يحملون موونته على غيرهم، فيكون مهنا ذلك لهم دونك و عيبه عليك في الدنيا و الاخره.

و الزم الحق من لزمه من القريب و البعيد و كن في ذلك صابرا محتسبا، واقعا ذلك من قرابتك و خاصتك حيث وقع و ابتغ عاقبه بما يتقل عليك

[صفحه ۶۳]

منه، فان مغبه ذلك محموده.

و ان ظنت الرعيه بك حيفا فاصحر لهم بعذرک و اعدل عنك ظنونهم باصهارك، فان في ذلك رياضه منك لنفسك و رفقا برعيتك و اعذارا تبلغ به حاجتك من تقويمهم على الحق.

و لا تدفعن صلحا دعاك اليه عدوك و لله فيه رضى، فان في الصلح دعه لجنودك، و راحه من همومك و امنا لبلادك و لكن الحذر كل الحذر من عدوك بعد صلحه، فان العدو ربما قارب ليتغفل. فخذ بالحزم و اتهم في ذلك حسن الظن. و ان عقدت بينك و بين عدوك عقده، او البسته منك ذمه، فحط عهدك بالوفاء، و اراع ذمتك بالامانه و اجعل نفسك جنه دون ما اعطيت فانه ليس من فرائض الله شىء الناس اشد عليه اجتماعا، مع تفرق اهوائهم و تشتت ارائهم، من تعظيم الوفاء بالعهود. و قد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون لما استوبلوا من عواقب الغدر، فلا تغدرن بذمتك، و لا تخيسن بعهدك و لا تختلن عدوك، فانه لا يجترى على الله الا و حريما يسكنون الى متعته و يستفيضون الى جواره، فلا ادغال و لا مدالسه و لا خداع فيه و لا تعقد عقدا تجوز فيه العلل و لا تعولن على لحن قول بعد التاكيد و التوثقه. و لا يدعونك ضيق امر، لزمك فيه عهد الله، الى طلب انفساخه بغير الحق فان صبرك على ضيق

امر ترجو انفراجہ و فضل عاقبتہ، خیر من غدر تخاف تبعته و ان تحیط بک من اللہ فیہ طلبہ، لا تستقبل فیہا دنیاک و لا آخرتک.

[صفحه ۶۴]

ایاک و الدماء و سفکها بغیر حلها، فانه لیس شیء ادنی لئقمه و لا اعظم لتبعه و لا احرى بزوال نعمه و انقطاع مده، من سفک الدماء بغیر حقها. و اللہ سبحانہ مبتدی بالحکم بین العباد، فیما تسافکوا من الدماء یوم القیامہ، فلا تقوین سلطانک بسفک دم حرام، فان ذلك مما یضعفه و یوهنه، بل یزیله و ینقله. و لا عذر لک عند اللہ و لا عندی فی قتل العمد، لان فیہ قود البدن. و ان ابتلیت بخطا و افرط علیک سوطک او سیفک او یدک بالعقوبه، فان فی الوکزه فما فوقها مقتله، فلا تطمحن بک نخوه سلطانک عن ان تودی الی اولیاء المقتول حقهم.

و ایاک و الاعجاب بنفسک و الثقه بما یعجبک منها و حب الاطراء، فان ذلك من اوثق فرص الشیطان فی نفسه لیمحق ما یشاء من احسان المحسنین.

و ایاک و المن علی رعیتک باحسانک، او التزید فیما کان من فعلک، او ان تعدهم فتتبع موعدک بخلفک، فان المن یشاء الاحسان و التزید یشاء بنور الحق، و الخلف یشاء المقت عند اللہ و الناس. قال اللہ تعالیٰ: (کبر مقتا عند اللہ ان تقولوا ما لا تفعلون).

و ایاک و العجله بالامور قبل اوانها، او التسقط فیها عند امکائها، او اللجاجه فیها اذا تنکرت، او الوهن عنها اذا استوضحت. فضع کل امر موضعه، و اوقع کل امر موقعه.

و ایاک و الاستئثار بما الناس فیہ اسوه و التغابی عما تعنی به مما قد وضح للعیون، فانه ما خوذ منک لغیرک و عما قلیل تنکشف عنک اغطیه

[صفحه ۶۵]

الامور و ینتصف منک للمظلوم. املک حمیه انفک و سوره حدک و سطوه یدک. و غرب لسانک و احترس من کل ذلك بکف البادره و تاخیر السطوه، حتی یسکن غضبک فتملک الاختیار: و لن تحکم ذلك من نفسک حتی تکثر همومک بذكر المعاد الی ربک.

و الواجب علیک ان تتذکر ما مضی لمن تقدمک من حکومه عادلہ، او سنه فاضلہ، او اثر عن نبینا- صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم- او فريضه فی کتاب اللہ، فتقدی بما شاهدت مما عملنا به فیها و تجتهد لنفسک فی اتباع ما عهدت الیک فی عہدی هذا و استوثقت به من الحجج لنفسی علیک، لکیلا تكون لک عله عند تسرع نفسک الی هواها. و انا اسال اللہ بسعه رحمته و عظیم قدرته علی اعطاء کل رغبه، ان یوفقنی و ایاک لما فیہ رضاه من الاقامه علی العذر الواضح الیه و الی النعمه و تضعیف الکرامه و ان یختم لی ولک بالسعاده و الشهاده «انا الیه راجعون». و السلام علی رسول اللہ- صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم- الطیبین الطاهرین و سلم تسلیم کثیرا و السلام.

[صفحه ۶۷]

## مقدمه

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله مالک مصر الایجاد [۶۳] و مدینه الوجود و الصلوه علی من و لاه علی العباد [۶۴] و اعطاه العهود [۶۵] و السلام علی اهل بیته و لاه الامر [۶۶] و مخازن الوجود [۶۷] طراز [۶۸] خطبه ایمان و امتیاز رتبه بنی نوع انسان، بحمد و سپاس و شکر فزون از قیاس حضرت مالک الملکی است، جل شانہ، کہ

[صفحه ۶۸]

کلک [۶۹] حکمت کامله اش عهدنامه میثاق شدید الایثاق الست [۷۰] را بقلم ابداع [۷۱] و خامه اختراع [۷۲] بر ورق زرافشان عالم



زر ثبت فرمود، مقربان بارگاه احدیت را به مناصب رفیعه پیغمبری ( ... ) [۷۳] و منسوبان [۷۴] دودمان نبوت را بمرتبه منیعه سروری و خلافت ( ... ) [۷۵] و سلطان عظیم ایشان نفس ناطقه را که والی ولایت تن ( ... ) [۷۶] بسرمداری عساکر حواس و قوی و فرمانفرمائی ممالک جوارح و اعضاء تعیین نموده، مثال اقبالش را بتوقیع رفیع ( ... ) [۷۷] موشح [۷۸] و منشور بر نور اجلالش را به طغرای [۷۹] والای ( ... ) [۸۰] مزین گردانیده، تاج تجرد بر سرش نهاد و خلعت نطقش پوشانید.

تبارک کریمی که به وزیدن نسیم عنایتش گل همیشه بهار وجود برقع خفا از چهره‌ی هستی برانداخت و به دمیدن صبح کرامتش آفتاب هدایت لوای ضیاء در بسیط عالم دلها برافروخت، چراغ دلفروز سخن در وادی ایمن دهن افروخته انوار فیض اوست، و شجره‌ی مبارک زبان در طور

[صفحه ۶۹]

سیناء دهان از لطف او در گفتگو، کنه ذات مقدسش از اندیشه خیال و وهم محروس [۸۱] و عقول منزه دانشمندان از ادراک صفات با جلالش ناامید و مایوس، عندلیبان [۸۲] چمن سخن سرائی در گلشن حمد و ثنایش به ادای نغمه اعتراف به عجز سحر خیز، و گلگون سواران میدان عبارت آرائی در مضمار شکر فزون از قیاسش، از هجوم خیل شرمساری مهیای گریز ( ... ) [۸۳].

ولالی صلواه [۸۴] نامعدود و جواهر تحیات [۸۵] غیر محدود، نثار مرقد مطهر و ضریح منور حضرت سیدالبشر و شفیع یوم الحشر، مالک ممالک رسالات و والی مداین هدایات، برازنده خلعت نبوت و طرازنده دیباچه کتاب مروت، گوش آشنای ندای جبرئیل و بهجت افزای حدایق باغ خلیل، سایه نشین سدره المنتهی [۸۶] و تجلی پذیر طور دنی فندلی [۸۷] ثابت قدم مضمار جاهد الکفار و رجز خوان میدان انا ادعوکم الی عزیز الغفار [۸۸] دست دعایش آرام بخش زلزله الساعه [۸۹] و خاکپاش داروی

[صفحه ۷۰]

بی هوش احوال قیامت.

خاتم رسالتش انگشتر زنه‌ار گنه کاران و عروه [۹۰] شفاعتش دست آویز نجات اهل جهل و عصیان، فجر هدایت مطلع قصیده مدیحش و طوطی ناطقه‌ی شیرین کام شکرستان بیان فصیحش، تاثیر آفتاب رایش نقطه شکر اله شبنم دیجور جاهلیت بود، از صفایح دلها زدود و خرام سیلاب سخایش قدم ارباب کرم را از جاده اعتبار فرسود.

یعنی سید کونین و فخر خافقین [۹۱] صاحب مقام محمود و باعث ایجاد هر موجود، پیشخرام شفیعان حشر و چراغ دودمان ابوالبشر، حبیب حضرت اله و طیب علت گناه، سید انبیاء و المرسلین، ابوالقاسم محمد بن عبدالله علیه و آله السلام، من الافئده و الافواه [۹۲] و درودی بیرون از کوتاهی و ثنائی فزون از حد توانائی، تحفه‌ی انجمن جنت مثال و مجلس فردوس همال، [۹۳] اهلیت رسالت و بروج آسمان هدایت، ولات مصر دین مبین، ودعات شرایع [۹۴].

خاتم النبیین و آلا درجاتیکه از روی وصف قطره‌ی از قطرات بحار مکارم اطوارشان، در خیال خامه‌ی تحریر گذرد دریا دریا گوهر گرانمایه معنی از یکرشحه [۹۵] مداد بر صفحه صحیفه

[صفحه ۷۱]

بریزد.

و اگر اظهار دره‌ی (ای) به رخسندگی با شعله‌ی خورشید تابان بر ستیزد، گنجوران خزائن علم الهی و منظوران نظر الطاف نامتناهی امت و سطی [۹۶] و عروه وثقی [۹۷] ائمه هدی و مورد آیه اولی القربی [۹۸] علیهم سلام الله الملك الاعلی، لا سیما علی اولهم و اکملهم امیرالمومنین و امام المتقین سید الاوصیاء و سند الاصفیاء و الغرایب اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام الله ما دامت المشارق مقبله المغارب که منشور ولایتش بتوقیع رفیع «انا و علی من نور واحد» [۹۹] رسیده و عهدنامه خلافتش به طغرای والای «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» [۱۰۰] مزین و محلی گردیده، دست سخاوتش لولو شفاعت بدامان قیامت ریخته ریخته و پای

همتش در راه رضا، بند نعلین دو کون را در کام اول گسیخته، پایه فکرت را در پیش رفعت قمر مدحتش چه نمایش و ظرف حوصله را وسعت قطره (ای) از بحر منقبش چه گنجایش، بر قامت توصیف اطوارش چه جامه قلمی [صفحه ۷۲]

طویل الذیل تحریر نارسا و کوتاه و پرتو نور شبستان عبادتش آسمان از روزن ماه چشم خورشید گشوده حیران نگاه، کلام معجز نظامش ثانی اثین قرآن و گفتار در نثارش چهره‌ی پیرای شاهد ایمان، جواهر کلمات آبدارش لالی منظوم رشته اعجاز و عندلیب مقال گهربارش با مرغان ریاض قدس هم آواز، لمعات مواعظ دلفروزش چون قباب طور و جذوات نصایح جهانسوزش مصابیح مشکات نور.

هر خطبه والا-رتبه‌اش منتخبی از دیوان فصاحت و هر موعظه‌ی عالی مرتبه‌اش ماه تمامی در آسمان بلاغت، علی الخصوص این عهدنامه همایون و مجموعه بلاغت مشحون فیض مقرون، که چون ایالت و امارت ولایت مصر و توابع آن حسب فرمان واجب الاذعان، بعهدی عمده و منصوب آن دودمان خلافت و زبده‌ی فدویان خاندان امامت، ثابت قدم معارک جدال [۱۰۱] و جهاد، غلام با اخلاص صاحب اعتقاد یعنی منظور نظر انور، مالک ابن الحارث الاشر مقرر فرمودند، جهت تعلیم آداب سلطنت و رعیت پروری و تعیین قوانین امارت و معدلت گستری و کیفیت سلوک با خواص و عوام و اهتمام در انتظار امور کافه انام [۱۰۲] بطریق عهد و پیمان بر لوح تحریر و بیان، سمت نگارش داده، مرقوم قلم اعجاز رقم محرران دیوان خلافت گردیده و به مهر آثار اعجاز سمت زینت و امتیاز یافته به ثبت دفاتر قلوب ارباب عقول رسیده (است). [صفحه ۷۳]

و در این ایام میمنت آغاز فرخنده انجام و اوقات مشحونه البرکات [۱۰۳] فیض فرجام که ملاذ [۱۰۴] اعظام الوزراء فی الافاق و ملجا افاحم الامراء بالارث و الاستحقاق، اعتضاد السلطنه البهیه السلطانیه و اعتماد الدوله العلیه الخاقانیه دستور عالیقدر دوران و آصف والا رتبه وارث سلیمان خان عظیم الشان شاهقلی خان ... از صدق عقیدت و خلوص نیت وارد مشهد مقدس اعلی و مورد فیوضات نامتناهی آیت عتبه علیه عرش اعتلا گردیده بود.

این مشغول الذمه الطاف و مراحم و مصروف الهمه، دعای بی ریای ذات کثیر المکارم محمد کاظم بن محمد فاضل المدرس الخادم، به شکرانه ظهور استجاب دعا و حصول نعمت بلند قیمت این مدعا که موهبتی است نسبت به کافه انام عام و نعمتی است بر خواص و عوام اهل ایمان تمام، جبهه‌سای زمین عبودیت و جبین فرسای طریق ستایش و محمادت گردیده، بعد از تقدیم سجدهات شکر الهی و قیام به مراسم تهنیت و مبارکباد فوز نامتناهی به ترجمه‌ی و تفسیر آن خطبه بلندمرتبه موفق و فائز گردید، به دست فکرت، نقاب حجاب در مستور آن معانی ابکارش گشوده و بنیان بیان و سرانگشت بنان حل و عقده و مشکلاتش نموده شاهد مضامین بلاغت آئینش را لباس لغت فرس [۱۰۵] که اکثر ناس را به [صفحه ۷۴]

آن انس بیشتر است پوشانیده، لالی معانی اعجاز قرینش را از اصداغ [۱۰۶] عبارات عربی در سلک زبان عجم که متعارف و مانوس اکثر عموم است منتظم گردانید تا فوایدش عام و منافعش تمام گردیده همگی طوایف انام از خواص و عوام اهل ایمان تمام از موائد [۱۰۷] عوائد [۱۰۸] آن بهره‌مند و منتفع گردند.

و بجهت فرمانفرمایان روزگار و امراء ذوی الاقتدار و حکام کرام معدلت شعار دستور العملی بوده در مراسم سلوک با سپاهی و رعایا و انتظام امور کافه خلاق و برایا بمضمون فیض مقرون آن عمل نموده از فرمان واجب الاذعان تخلف نورزند.

مصنف کتاب مستطاب نهج البلاغه که ناقل این عهدنامه مبارک‌هخ است یعنی سید سند عالم مستغنب از ذکر محمادت و مکرمات مهر سپهر فضیلت و افضال بدر منیر فلک افادت و کمال زبده المحققین و قدوه المدققین [۱۰۹] مروج دین مبین المرضی عندالعلماء و

المجتهدین علیه الرحمه خلاصه السادات الفایز بالسعادت سید رضی الدین [۱۱۰] علیه

[صفحه ۷۵]

الرحمه من الله رب العالمین در عنوان این خطبه والا مرتبه می فرماید:

«که این عهدنامه مبارکه است که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه مرقوم کلک اعجاز فرموده‌اند از برای مالک اشتر بجهت

امارت و

[صفحه ۷۶]

حکومت ولایت مصر و نواحی آن هنگامی که کار محمد بن ابی بکر [۱۱۱] که

[صفحه ۷۷]

سابق بر مالک از جانب آن حضرت والی آن ولایت بود اختلال و پریشانی پذیرفته، می‌خواستند که بفرستادن مالک اصلاح آن

خلل فرمایند و درین عهدنامه مبارکه که کلام بلاغت نظام آن حضرت علیه‌السلام زیاده بر قدر معهود خطب و عهود دیگر بطول

کشیده و بجامعیت این مکتوب بلاغت اسلوب در باب محاسن [۱۱۲] قوانین و آداب دیگری بنظر نرسیده است.

[صفحه ۷۹]

### وصیت و سفارش علی بن ابیطالب به مالک اشتر

بسم الله الرحمن الرحيم

این خطاب مستطاب فرمانی است از جانب بنده‌ی خداوند عالمیان و فرمانفرمای جمله‌ی مومنان، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، نسبت

به مالک اشتر، در باب عهد و پیمانی، چند که از او می‌گیرد و وصیت و سفارشی چند که به او می‌کند، هنگامی که او را والی ولایت

مصر ساخته.

جمع کردن خراج [۱۱۳] آن مملکت و جهاد با دشمنان آن صوب [۱۱۴] را به او وا گذاشته و راست آوردن [۱۱۵] مهمات دنیوی و

اخروی اهل آن دیار و

[صفحه ۸۰]

تعمیر قلاع [۱۱۶] و بلاد [۱۱۷] را بروی مقرر داشته (است).

[صفحه ۸۱]

### امر به تقوی و پرهیزگاری

بعد از این اجمال آن که، فی الحقیقه عنوان این مثال لازم الامتثال است شروع بفرمان واجب الاذعان نموده بر سیبل تفصیل و بیان

می‌فرماید که مامور می‌فرماید، حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام مالک اشتر را به: تقوی و پرهیزگاری و بگزید اطاعت و فرمان

برداری حضرت باری و پیروی احکامی که در کتاب خود امر به آنت فرموده، از فرایض [۱۱۸] و واجبات و سنن [۱۱۹] و مستحباتی

که سعادت نمی‌یابد کسی مگر

[صفحه ۸۲]

به تبعیت [۱۲۰] و پیروی آنها و شقاوت و بدبختی نمی‌یابد به سبب انکار و ضایع گذاشتن آنها، و امر می‌کند او را به نصرت و یاری

خداوند عالمیان بدست و دل و زبان که رعایت رضای او نماید و اعانت و یاری برگزیدگان او می‌نموده باشد.

و اهتمام در اعتلای [۱۲۱] کلمه‌ی اسلام را لازم شمارد و به زبان هدایت مردمان و بیان احکام ایمان نموده، به دل عازم بر آن باشد.

و در رواج دین مبین و جهاد با مخالفین، مصمم و ساعی بوده و به اعضاء و جوارح کوشش نماید. چه خدای تبارک و تعالی ضامن و متکفل است نصرت و یاری کردن هر که را که یاری و نصرت او نماید و عزیز داشتن هر که را که جانب او و دوستان او را عزیز دارد.

### امر به هضم نفس و ترک لذات

مقصود ضبط و کنترل نفس است.

و مامور می‌فرمائیم مالک‌اشتر را به کسر [۱۲۲] نفس و درهم شکستن آن، در نزد شهوات و هواها و لذات و خواهشها، که در وقت خواهش نفس خود را ذلیل و شکسته دارد و فرمان او نبرده، از پی لذات او نرود و [صفحه ۸۳]

در نزد سرکشها و احوال غضب رجز و منع او نموده خوار [۱۲۳] و ذلیلش گرداند.

و او را در اتیان [۱۲۴] به مقتضای غضب و امتناع از مصابرت [۱۲۵] براموری که ناخوش و منافر [۱۲۶] اویند بازداشته، نزر و ممنوع سازد. بدرستی که نفس اماره‌ی [۱۲۷]

به سوء بسیار امر کننده‌ی به بدیهاست، مگر آنکه رحم کند خدای تبارک و تعالی و رحمت او شامل حال کسی گردیده نفس او را مطیع و منقاد عقلش گرداند.

### امر به عبرت گرفتن از ملوک گذشته

بعد از آن بدان ای مالک، که تو رو به دیاری می‌فرستم که پیش از تو دولتها بر آن گذشته و پادشاهان بسیار از عادل و جابر بر آن فرمانروا گشته، الحال همه ایشان هالک [۱۲۸] و ناچیزند و از ایشان اثری و نشانی باقی نیست و به اندک تو نیز از آنها خواهی بود در عداد [۱۲۹] ایشان بی نام [صفحه ۸۴]

و نشان شمرده خواهی شد.

بین که امروز پادشاهی ایشان در نظر تو چه بی اعتبار و چه بی مقدار است، باید که مملکت و امارت امروزی خود را نیز بهمان چشم بینی و در همان مرتبه شماری و به حسن ظاهری، شاهد ملک و پادشاهی فریفته نشده، فرمانروائی را برای خود لذتی مغتنم و دولتی محترم نپنداری.

بدان ای مالک که هر چه تو از کارهای پادشاهان و گفتار و کردار ایشان می‌دید، و حسن و قبح آن افعال و اعمال را می‌فهمیدی، هر قدر مردمان از احوال و اوضاع تو همان می‌بینند و هر چه در باره ایشان می‌گفتی در حق تو همان می‌گویند [۱۳۰].

باید که در کارهای خود بچشم دیگران نظر نمائی و اعمال خویش را کرده غیر انگاشته، بنظر تحسین و قبح ملاحظه فرمائی، تا خطا را از صواب شناخته، خوب و بد اعمال خود را دانی و ذکر تو بر زبانها جاری گردیده، در زمره‌ی [۱۳۱] صالحین باشی، که اهل صلاح و سعادت را جز

[صفحه ۸۵]

بدان نتوان شناخت، که حق تعالی ذکر خیر ایشان را به السنه [۱۳۲] و افواه بندگان جاری سازد و لوای نیکبهای ایشان را در میان عباد [۱۳۳] بر روش اشتهاد [۱۳۴] برافروزد.

## امر به ذخیره اعمال و نهی از جمع اموال

و چون دانستی که ملک بی اعتبار و عزت آن به غایت خوار [۱۳۵] و بی مقدار است، پس نباید که منظور تو در دنیا و پادشاهی آن ذخیره نمودن اموال باشد و مقصود تو از آن تحصیل اسباب و احوال نماید، بلکه باید ذخیره‌ی عمل شایسته و کردار پسندیده را از ذخیره‌ها دوسترداری و از گنجهای دنیا و ذخایر گرانبها نفع آن را بخود بیشمار شماری.

### نهی از اطاعت نفس

پس هر گاه خواهی که بر مدارج اعمال چنانچه ارتقاء [۱۳۶] نمائی و قدم

[صفحه ۸۶]

بر جاده‌ی اطاعت الهی نهی [۱۳۷] باید که نفس سرکش را به قید ملکیت خود در آورده، مالک هوای خود شوی و آنرا مطیع و منقاد [۱۳۸] خود گردانی.

در محرمات با نفس خود مضایقه کنی و اگر چیزی که حلال نباشد از تو طلب نماید حاجتش را روان کرده، آرزوی آن را در آن باب بر نیاوری، زیرا که انصاف در جمیع امور بهترین اوصافست و انصاف با نفس بر خلافت انصاف با سایر ناس آنست که با وی بخل ورزند و در هر باب به او مضایقه نموده، در محبوبات [۱۳۹] و مکروهاتش [۱۴۰] بر خلاف تقاضا و خواهش او عمل نمایند، هر چه را خواهدا و محبوب او باشد ترک کنند و آنچه را ناخوش و مکروه شمارد بفعال آورند.

[صفحه ۸۷]

### امر به مهربانی با رعایا و برابری

باید که مهربانی با دعیت و دوستی ایشان را شعار دل خود سازی و از موافقت لطف و اشفاق [۱۴۱] خود ایشان را بهره‌ور گردانی و تمامی همت بر آن گماری که با همه دوست بوده، مهربان و نیکو خواه ایشان باشی و امر و نهی تو از روی مرحمت و محبت بوده، بر ایشان تکبر و طغیان ننمائی، مانند پدر مهربان که فرزندان را از ارتکاب مناهی باز می‌دارد و به مشقت طاعت و فرمانبرداری امر می‌فرماید و اگر ابا کنند تادیشان می‌نماید و تنبیه ایشان از روی رحمت و شفقت می‌باشد.

[صفحه ۸۸]

پس نسبت تو به رعیت چنین باید و سلوک با ایشان به این طریق شاید، نه این که چون سبع [۱۴۲] درنده حریص شکار بر ایشان حمله نمائی و خوردن و تزییع اموال و انفس ایشان را غنیمت شماری، چه رعایا [۱۴۳] و برابریا [۱۴۴] همگی از دو صنف بیرون نیستند، بعضی که بحلیه [۱۴۵] ایمان آراسته و به زیور اعمال صالحه پیراسته‌اند، با تو اخوت دینی دارند، و با تو در ایمان برادر و برابرنند و روا نباشد که با برادر خود در مقام رحمت و اکرام نباشی و در تلافی و مهربانی او اهتمام تمام ننمائی و برخی که اینچنین نباشند و این مرتبه را ندانند در خلقت با تو شریک و در انسانیت نظیر و سهیمند [۱۴۶].

زیاده برین نیست که از ایشان ذلت و لغزشی سر میزند و علت چندی عارض ایشان شده، عارضه (ای) چند ایشان را رو (ی) می‌دهد و حمل چند ناشایست عمدا یا خطا بر دست ایشان جریان یافته، بسبب آنها مستحق ملامت و عتاب و مستوجب سیاست [۱۴۷] و عقاب می‌شوند، اما آنها از حدود انسانیت و شرکت در خلقت بیرون نمی‌روند و همان رابطه

[صفحه ۸۹]

تراحم و تعاطف میان تو و ایشان باقی است و ترک تلافی و مهربانی با ایشان بی صورت و از وجه خالیست.

## امر به عفو و صفح

پس باید که درباره ایشان لوازم مرحمت بجا آوری و اگر از ایشان نسبت به تو جرمی واقع شود مواخذه [۱۴۸] نمائی و عفو و صفح [۱۴۹] را شعار خود سازی و مثل آن چه از مراتب عفو و صفح بکاربری و بقدر چشم داشت از کرم الهی با ایشان سلوک [۱۵۰] و معامله نمائی، چرا که نسبت تو با ایشان چون نسبت امام است. چنانچه تو را بر ایشان زبر دستی حاصل است، ولی امر و امام زمان را دست حکومت و فرمان روائی بالا- دست تو است و او نیز به ربقه [۱۵۱] بندگی گرفتار و از جمله زیردستان خدای جبار است.

نپنداری که معنی حکومت اینست که هر چه خواهی با رعیت بار کنی و به هوای نفس و اقتضای غضب ایشان را معذب داری! بیش از این نیست که حق سبحانه و تعالی تو را والی و صاحب اختیار آن قوم ساخته است و تمشیت امور معاش و معاد بعض عباد را به تو فرموده است و تو را سلوک با ایشان آزموده و امتحان نموده (است).

[صفحه ۹۰]

## نهی از فصح اموال و انفس مردمان و منع از ندامت عفو و مسرت عقوبت آن

و زنهاری که جرات بر فصح [۱۵۲] و تضييع اموال و انفس رعایا و جسارت بر تعذیب [۱۵۳] و ایذاء [۱۵۴] برآیا نموده، نفس خود را در معرض ضرب الهی و انتقام جناب سبحانی در میار و دلیری بر خلق که هر آینه دلیری بر خدا و جرات بر مخالفت امر اوست اندک مشمار، چه تو را تاب و توانائی عذاب الهی نیست و از عفو و رحمت او غنی و بی‌نیازی نه (باشد) و باید که هرگز نادم و پشیمان نشوی بر عفوی که از تو نسبت به کسی واقع شود و خوشدل و مسرور نباشی بعقوبتی که از تو به گنهکاری برسد.

## نهی از غضب و زود از جا در آمدن

مبادا که در حال غضب بزودی از جا در آئی و بر حدت و تندی مسارعت نمائی، بلکه در احوال غضب طریق حزم را رعایت کن و اندیشه کامل بکار دار و هر لفظ تندی که بغیر آن اکتفا توان نمود ترک کن و گفتار ناملایم را واگذار، و هر تندی و درشتی که از آن چاره و مفری [۱۵۵] و به آن ملجا و مضطر نشده باشی، بر آن مبادرت منمای و

[صفحه ۹۱]

مسارعت [۱۵۶] بر آن را جایز مشمار و خاطره‌های مردم را به عبث [۱۵۷] آزرده مکن و دل‌های ایشان را رنجه مدار. و با خود نگویی و پیش خود این خیال نکنی که مرا امیر و فرمانفرمائی این طایفه ساخته‌اند و هر چه می‌خواهم بعمل می‌آورم. پس سلوک با ایشان بهر نحوی مجزی [۱۵۸] است، و ایشان را از اطاعت و فرمان بری چاره (ای) نیست، که این وسوسه باطل برای دل بسیار عظیم و دین تو را از منهکه [۱۵۹] ایست بس الیم و باعث نزدیکی است به تغیر آلائی [۱۶۰] الهی و اشراف بر زوال نعمتهای نامتناهی، چه بسبب این خیال باطل عجب و تکبر در تو پدید آید و دل تمو به مرض نخوت [۱۶۱] و غفلت گرفتار و فاسد گردد و از کارهای خود بازمانده و وهن [۱۶۲] و سستی به بنیان دین تو راه یابد و هواهای نفسانی و وساوس [۱۶۳] شیطانی بر تو مستولی شود و مستوجب آن شوی که حق تعالی نعمت خود را از تو انتزاع [۱۶۴] فرماید و عزت و حشمت تو را به خواری و مذلت مبدل گرداند.

[صفحه ۹۲]

## بیان صلاح مرض نخوت و غرور

و هر گاه در نفس خود تامل نمائی و بیابی که سلطنت و پادشاهی غرور و نخوت در تو احداث کرده و عظمت و جلالت تو را در نظر تو جلوه داده، پس چشم را از خواب غفلت بمال و دیده‌ی عقل را بگشای و عظمت و کبریایی الهی را در نظر آور که در نفس تو آن می‌کند که تو خود نمی‌توانی قدرت بر آن نداری.

گاهی تو را به چیزی که همیشه دشمن می‌داشتی راضی و خشنود می‌سازد و زمانی تو را از آن چه همواره خائف و هراسان بودی ایمن می‌گرداند و لحظه (ای) بعکس این مراتب عمل می‌فرمائی و از دین باب آثار قدرت الهی در نفس تو بسیار و اسباب عبرت و آگاهی بی‌شمار است، در آنها نظر کن و از آنها عبرت گیر، که این فکرت و عبرت چون بکمال رسد رفعت [۱۶۵] و نخوت تو را کم و پست سازد و نفس بلندپرواز تو را سوخته بال لوامع [۱۶۶] اشراق غیب [۱۶۷] ساخته پیش غفلت بر زمین مذلت اندازد، وحدت و تندی تو را از تو بازدارد و دست تعدی نفس اماره را از تو کوتاه گرداند و عقل گمشده‌ی تو را بتو باز رساند.

زندهار که حذر کن از آنکه با خداوند عالمیان در عظمت او معارضه نمائی و پایه‌ی رتبت و جلالت و تکبر که مخصوص جناب اوست بخود گمان بری و در جبروت و بزرگی خود را شبیه او پنداری، چرا که حق [صفحه ۹۳]

سبحانه و تعالی متکبران را ذلیل می‌سازد و ارباب کبر و تجبر [۱۶۸] را هر آینه خاری و اهانت بسیار می‌رساند.

### امر به عدل و انصاف

ای مالک انصاف [۱۶۹] را شعار خود ساز و با خالق و خلاق طریقه عدل [۱۷۰] مسلوک دار و در حقوق الله و حقوق الناس به مقتضای حق حکم کن و جانب خود و خواص یاران خود و جمعی را که از رعیت خود دوست داری منظور مدار، که اگر این چنین نکنی در باب حق گذاری تسویه [۱۷۱] میان خود و دوست و دشمن خود نمائی هر آینه ظلم کرده، از جمله ستمکاران باشی، خود را در معرض خصومت و خذلان [۱۷۲] جناب الهی در آورده و خصومت و انتقام او را حق تعالی به بندگان نگذاشته، خود او به مقام انتقام در آمده، مخاصمت [۱۷۳] ورزد و حجت او را باطل سازد و عذر او را نپذیرد و حسنات او را که به آنها امیدوار نجاتست و آنها را روز قیامت بر ادعای استحقاق رحمت الهی حجت خود می‌داند، [صفحه ۹۴]

احباط [۱۷۴] نماید و محارب و دشمن خدا باشد تا از آن ظلم و ستم خود را باز دارد و توبه و انابه را شفیع خود سازد. و هیچ سببی از برای تغییر نعمت خدا و تعجیل نعمت او قویتر از اقامت ظلم و اصرار بر ستم نیست، چه خدای تعالی شنونده ندای مظلومان و مستجاب کننده دعای ایشانست و در کمین افعال ستمکاران و مطلع بر قبایح [۱۷۵] اعمال و افعال ایشانست. ازو هیچ چیز پوشیده و پنهان نتوانند داشت و از سخط و عذاب و غضب و عقاب او مفری نتوانند یافت، نعوذ بالله من غضب الله [۱۷۶].

### امر به رعایت عوام الناس

و باید که در امور ملک [۱۷۷] و مصالح رعیت، آن چه را که بعدالت اقرب و در احقاق [۱۷۸] حقوق اعدل باشد و عدالتش عموم داشته، نسبت به کافه ناس اشمل [۱۷۹] و اکمل نماید و رعیت به آن راضی‌تر باشد اختیار نمائی و آنرا بهتر دانسته دوسترداری. یعنی هر گاه میان چند فعل متردد باشی، ملاحظه کن که کدام یک از آنها به عدالت ورزیدن در حقوق الناس و حق گذاری نزدیکتر می‌باشد

[صفحه ۹۵]

آن را اختیار کن و اگر در این مرتبه نیز متردد شوی ببین که عدالت در حق کدام یک از آن افعال عموم و شمولش بیشتر است آن را برگزین.

و اگر در این هم تردد به همسانی، رضای عامه رعیت را از ارباب صنایع [۱۸۰] و حرف [۱۸۱] عجزه [۱۸۲] و مساکین هر طرف رعایت کن و به مقتضای خواهش و خشنودی ایشان عمل نمای، هر چند مخالف رای خواص [۱۸۳] و خلاف رضای اکابر [۱۸۴] و اهل اختصاص بوده باشد، زیرا که خشم عوام خشنودی خواص را باطل و بی اعتبار سازد و با وجود عدم رضای عامه ناس [۱۸۵] رضای اهل اختصاص بی ضرر و عدم رضای ایشان مقتصر [۱۸۶] باشد و والی در آن باب معذور است و عذرش نیز پذیرفته و مسموع نماید و از برای او حرفی نباشد.

### مذمت خواص و مدح عوام

و مجملا رعایت جانب عوام الناس را بر ذمت همت خود لازم دانسته، چنان کنی که همگی ذکر خیر تو کنند و از فعل تو راضی و شاکر باشند.

[صفحه ۹۶]

و اگر در این ضمن تقصیری در استرضای [۱۸۷] خاطر خواص واقع شود باک مدار، که خواص را در حال آسانی و رفاهیت بر والی و حاکم مونت سنگین تر و تحمیل بیشتر و در حال شدت و محنت و نزول دواهی و بلایا، معونت و یاری ایشان مر او را کمتر است، چه ایشان را آرزوی لذا و خواهش تنعمات [۱۸۸] زیاده و محبت دنیا و زندگانی آن و بیم بر نفس و مال خود بیشتر است. چون امنیت و نعمتا ببینند پیش آیند و در تحصیل لذات و شهوات کوشند و چون وقت بلیت و محنت رسد خود را بکنار کشند و تا توانند سعی نمایند که از آن ورطه [۱۸۹] رهائی یابند. عدل و انصاف را پیش از همه کس ناخوش دارند، چرا که جانب خود را عزیزتر از همه کس شمارند و در سؤال مبالغه و الحاح زیاده بر دیگران کنند چه خود را مستحق مطلوب و مسئول پندارند. اگر به ایشان عطاء کنی شکر تو چنانکه باید نگویند و نعمت تو را در حساب نگیرند و اگر عطاء را از ایشان بازگیری عذر تو را نپذیرند و در مهمات دهر و نوازل [۱۹۰] روزگار صبر و شکیب ایشان کم باشد و زود بجزع [۱۹۱] آیند و بر شدائد آلام [۱۹۲] و محن [۱۹۳] مصابرت نمایند.

[صفحه ۹۷]

چه عادت به تن پروری و خود پرستی کرده، پیوسته در مهاده [۱۹۴] امن و رفاه روزگار گذرانیده، از ایشان یاری و مددکاری نیاید و جانب رضای ایشان مراعات را نشاید. عوام امت اند که عمود [۱۹۵] دین و جمعیت بخش مسلمین و قوام اسلام به ایشان و تهیه جهاد با دشمنان از ایشانست، چنانکه خیمه بدون ستون نایستد، ملت اسلام بی وجود عوام قوام نپذیرد و تا ایشان نباشند جمعیت مسلمانان صورت نگیرد و به وسیله ایشان حق بر باطل همیشه ظاهر و غالب باشد. پس باید همواره رعایت جانی ایشان را لازم شماری و تمامت همت بر مراعات و رضا جوئی ایشان گماری.

### نهی از عیب جوئی و منع از مصاحبت عیب جویان

و باید که دورترین رعیت تو از مجلس تو و دشمن ترین ایشان نزد تو و نزدیکترین ایشان بخشم و غضب تو، کسی باشد که عیب مردم پیش جوید، و سخن از معایب و قبایح خلق زیاده گوید، که مجالست و مخالطت [۱۹۶] تو با او به تجسس [۱۹۷] از افعال قبیحه و اعمال سیئه [۱۹۸] خلق منجر شود و آن صفت ناپسندیده و خصلت ناگزیده است.



چه مردم را عیوب بسیار و معایب بی شمار است، که در اخفای آنها

[صفحه ۹۸]

کوشیدن بر همه کس لازم است و علی‌الخصوص صاحب ولایت و امارت که امین امانت و انفس و اموال خلایق و نسبت او به ایشان نسبت والد مشفق [۱۹۹] است به ستر [۲۰۰] معایب [۲۰۱] و اخفای [۲۰۲] میان ایشان، پرده پوشیدن به او لا یقتر است از هر که ستر معایب نماید و پرده پوشی را شعار خود ساخته باشد. روا نباشد که عیب جویان را در مجلس خود مجال سخن دهی.

و آن چه از معایب خلق بر تو پوشیده و پنهان است، در صدد کشف و افشای آن در آئی، چه حق سبحانه و تعالی تو را بجز آن نفرموده که هر چه از قبایح افعال ناس به بینة شرعی [۲۰۳] بر تو ثابت شود به ازاله [۲۰۴] آن اشتغال نمائی و به اجراء حدود مقررہ ایشان را از لوث [۲۰۵] آن پاک سازی، نه آن که اطلاع بر اسرار و ضمائر مردم حاصل کنی و ایشان را به آن مواخذه فرمائی، که حکم به مقتضای سرایر [۲۰۶] مخصوص جناب عالم الضمائر [۲۰۷] است.

لا جرم تا توانی عورات و معائب [۲۰۸] خلق را در نظرها پنهان دار و همت بر ستر و پرده پوشی گمار، تا خر آن چه از معایب رعیت از روی لطف و محبت پوشیده باشی، حق تعالی از سیئات تو در روز قیامت

[صفحه ۹۹]

پوشد و علی‌رووس الاشهاد [۲۰۹] تو را رسوا نساخته، بر فضایح [۲۱۰] اعمال ناشایسته مواخذه و سؤال نفرماید.

### امر به اصلاح میان مردم و رفع کدورت و کینه ایشان

ای مالک باید کینه و عداوتی که در دل‌های مردمان نسبت به یکدیگر گره شده باشد به کلک [۲۱۱] تدبیر و صلاح اندیشی بگشائی و در اصلاح بین الناس و تشدید مبانی مودت [۲۱۲] بین العوام و الخواص سعی نمائی، تا رای همه موافق و کلمه جمله متفق بوده، هنگام برابری با دشمن و هن و سستی بر ایشان راه نیابد و خود نیز کینه و عداوت کسی به دل مگیر و اسباب حقد و کینه وری از خویش دور دار و رشته‌ی بواعث [۲۱۳] و وسایل آن را از سینه خود به مقراض [۲۱۴] علم و حلم قطع نمائی، تا در میان مردم حکم بحق توانی نمود و همه را در یک مرتبه و یک پله ملاحظه توانی فرمود و همه را به یک مرحله به نظر درآوری.

[صفحه ۱۰۰]

### نهی از تفحص احوال مردمان و منع از تصدیق غمازان

بسیار سخن چین، نام، اشاره کننده به چشم و ابرو، غمزه کننده.

و باید که هر چه از نهج شرع نزد تو ثابت نشده و به صحت نرسیده باشد تغافل [۲۱۵] و تجاهل [۲۱۶] شعار خود سازی و به تجسس و تفحص آن نپردازی و سخن چینان و غمازان را زود تصدیق نمائی و گفتار ایشان را به مقام اعتبار در نیاوری، اگر چه ایشان به ظاهر لباس نصیحت و دولت خواهی پوشیده و خود را بر مثال ناصحان بر آراسته و به حلال ایشان پیراسته‌اند. و لیکن چون به حقیقت رسی و پرده از روی کار برداری، از لباس امانت و نصیح عاری و در مجاری غش و خیانت ساری و جاری باشد و از این سخن بیرون مرو.

[صفحه ۱۰۱]

### نهی از مشورت با بخیلان

و چون خواهی که در امری با کسی مشورت نمائی، از امور ملک و در کاری از کارهای رعایا به احدی صلاح بینی، باید که اهل

مشورت از چند خصلت منزّه و میرا و ارباب کنکاش [۲۱۷] تو از چند صفت خالی و معرا [۲۱۸] باشند، از جمله آنها یکی بخل [۲۱۹] است.

چون بخیل را داخل مشورت سازی بر تقدیر که دوست و دولت خواه تو باشد، به تو آن پسندد که از برای خود می‌خواهد و تو را به چیزی دلالت کند که در نفس خویش گمان می‌پندارد و هر آینه تو را از [صفحه ۱۰۲]

تفضل و احسان عدول فرماید و از فقر و فاقه تخویف [۲۲۰] و تحذیر [۲۲۱] نماید هر آینه از او اجتناب نما.

### نهی از مشورت با جبانان

جمع جبان. ترسو، کم دل، بی جرات. صاحب این رذیلت نیز صوابدید را نشاید و بر رای و تدبیر او بر تقدیر دولت خواهی و هواداری نباید، که همت تو را از ارتکاب شاق اهتمام به مصالح رعیت پست سازد و عزم تو را در تمشیت دادن و نظم دادن مهام [۲۲۲] اسلام سست و بی پا گرداند، واز هر چه خود ترسد تو را از آن ترساند.

### نهی از مشورت با حریص

که با عبارت از رغبت در اقتنای [۲۲۳] اموال و اذخار [۲۲۴] خزاین و دفائن [۲۲۵] است و هر کسی که صاحب این خصلت و مبتلا به آن رذیلت باشد، سخن بر مقتضای طبع خود گوید و چون با وی مشورت کنی تو را بر آن دارد که در نظر او مستحسن می‌نماید و حرص بر جمع مال و اکتساب آن را در [صفحه ۱۰۳]

نظر تو زینت داده تو را به آن امر فرماید، هر چند مودی بر جور و ستم بر رعیت شود، از آن به هیچ وجه باک نداشته باشد.

### بیان آن که خصال ذمیمه از ضعف یقین است به خدای عز و تعالی

ارباب این خصال ذمیمه [۲۲۶] را، از مجلس مشاورت و خلوت دور اندیشی دور دار و کنکاش کار ملک و ملت با ایشان در میان میار، که این خصلتها اگر چه متعدّداند اما حاصل آنها همگی یکیست، که بدگمانی به جناب مقدس الهی و ضعف یقین در اعتقاد و اعتماد بر قدرت سبحانی است و گرنه کسیکه یقین او درست و اعتقاد او کامل باشد و جناب اقدس باری را معطی ارزاق [۲۲۷] و مقدر آجال [۲۲۸] داند و صدق مواعید او را اذعان نموده، این اعتقاد در دل او رسوخ پذیرفته باشد. در آن چه خدا به وی عطا کرده بخل از چه ورزد و در صرف آن به مصارفی که او مقرر داشته مضایقه چرا کند. و حیاتی را که او خلق کرده عرضه جهاد در راه او نسازد و از موت و فنائی که به دست قدرت اوست از چه رو اندیشه نماید. و چون داند که وعده موت و فنا حق و مقرر است و در هر نفس روزی هر کس محقق و مقدر است در پی جمع مال و ذخیره آن نباشد. و از مکاسب غیر مشروع احتراز نماید، بلکه از مشروعات نیز بتحصیل زیاد بر قدر واجب نپردازد و اندیشه مال کار خود و اولاد و [صفحه ۱۰۴]

احفاد خود نکند و آخرت را مال همه داند و فکر آن را واجب تر شمارد.

پس هر آینه کسیکه صاحب این خصال ذمیمه باشد به جناب مقدس الهی بدگمان باشد، و یقین او سست و عقل او قاصر [۲۲۹] نماید و چنین کسی مشورت را نشاید و اعتماد بر او از طریق حزم [۲۳۰]

دور است.

### بیان صفات وزراء و ارکان دولت و ارباب مناصب

بدترین وزراء تو آن وزیری است که پیش از تو وزارت فاسقی [۲۳۱] کرده باشد و در جور و ستم و سایر گناهان موافقت و مرافقت کرده باشد. زنهار که چنین کسان را وزیر و صاحب تدبیر خود مکن و محرم اسرار خویش مگردان، که اینها یاران گنهکار و برادران آن ستمکارند و جور و ظلم عادت کرده حسن سعی تو را ضایع سازند [۲۳۲] و در خفیه [۲۳۳] تو با رعیت به طریق ستمکاری مسلوک دارند و از قوانین عدل و داد اگر چیزی دانند از [صفحه ۱۰۵]

تو اخفا نمایند و ناگاه به تکرار وساوس [۲۳۴] و تذکار هوی تو را نیز اسیر ربه [۲۳۵] شیطان سازند و بر جور و ستم دلیر و حریص گردانند.

و اگر به ایشان التفات نمائی و خدمات خویش را به ایشان رجوع نفرمائی، نه اینست که عاجز بمانی و طریق ملک داری تو مسدود گردد، امور مملکت تو معطل بماند. بلکه جمعی دیگر در عوض ایشان بیایی، که در بینش و صواب رای ور شود و در فرمانروائی نظیر ایشان باشند و به تقدس و تنزه [۲۳۶] از گناهان مذکوره برائت، از معایب مزبوره سمت اختصاص و امتیاز داشته باشند، ظالمی را بر ظلم معاودت نمایند و گناهکاری را یاری نمایند و دست پرورده تربیت تو بوده به عادت و طریقه تو عمل نمایند. و چون اول دولت ایشان اندک را غنیمت شمارند و از تو طمع نمایند و مونت ایشان بر تو سبک برآید و چون تو ایشان را دخیل مهمات [۲۳۷] سازی و به دولت مجالست و مخالطت سرافراز فرمائی، معونت و یاری ایشان تو را بیشتر و دلهای ایشان بر تو مهربان‌تر باشد و با غیر تو الفت کمتر گیرند و سخن اعداء تو را در حق دولت نپذیرند و با تو کمال اخلاص ورزند و حق شناسی تو را بر ذمت [۲۳۸] خود واجب و متحتم دانند. [صفحه ۱۰۶]

و این جماعت را خواص خلوت خود گردان و در مجامع و محافل انیس و جلیس [۲۳۹] خویش ساز، تا ملک تو رونق گیرد و دولت تو استحکام پذیرد.

### بیان آن که مقرب ترین وزراء که باشد

چون وزراء و امراء بر حسب خواهش و وفق مدعای تو، متجلی به صفات مذکوره و متخلی از رذایل مزبوره [۲۴۰] بر تو جمع گردیدند و خاطر تو از مهم ایسان بر آسود، از میان ایشان جمعی را بر گزین، که به حق گویاتر و عیب تو را در نظر تو جویاتر باشند و حرف حق را هر چند تلخ‌تر و ناگوار باشد به مذاق [۲۴۱] رسانند و از درشتی آن پروا نکرده خود را در اظهار آن دریغ و معاف ندارند، و در افعاب ناشایست که در درگاه الهی ناپسندیده باشد و از برای دوستان خود نپسندد تو را مساعدت و یاری تو بر چنین امری لازم شمارند.

ایشان را به مزید عنایات و الطاف خویش ممتاز ساز و محبت ایشان را زیاد بر دیگران در دل گیر و صحبت این طایفه شریفه را زیاده بر [صفحه ۱۰۷]

حد و حصر غنیمت شمار و از این تجاوز منما.

## امر به مصاحبت اهل ورع و تقوا

و باید که با اهل ورع [۲۴۲] و پرهیزگاری و ارباب صدق و راستی نزدیکی به جوئی و ایشان را رام خود گردانیده، قرین وعدت و انیس خلوت خویش سازی، تا اگر تو را غفلتی روی دهد و ذلتی اتفاق افتد، بر تنبه و ایقاد [۲۴۳] تو مبادرت نمایند و از مصالح مسلمانان دقیقه (ای) و آنی نامرعی نماند، که وبال [۲۴۴] آن بر تو و تو از آن غافل باشی و پشیمانی حاصل آید.

## امر به نهی مردم از خوش آمد گویی و چاپلوسی

بعد از این مراتب اصحاب و ندما [۲۴۵] و وزراء و جلساء خود را تربیت نموده، به آن مودب ساز، که مدح و سپاس تو بسیار نگویند و کاریکه نکرده باشی به دروغ و خوش آمد گوئی بر تو نبندد و تو را بدان خوشدل نسازند [۲۴۶] که چون تو را بسیار ستایش کنند و ثنای تو را بسیار گویند،

[صفحه ۱۰۸]

عجب و تکبر در تو پدید آید و کار به آنجا انجامد که فریب شیطان خوری و به خود قدر و منزلتی سپاری و خویش را صاحب جاه و محلی پنداری و در این هنگام خود را مورد سخط الهی و معرض غضب پادشاهی [۲۴۷] ساخته و بر دنیا و عقبی خود ایمن نباشی. گمان نکنی که بر ظاهر اسلام بودن در ایمان تو کامل، کافی دلت از کلمه بستن به نجات آخرت و افیست تو را، که در دل غرور و غفلت و در سر کبر و نخوت باشد، و خود را شریک ملک خدا شماری و عباد او را بندگان خود پنداری و از ذکر زبانی و توحید لسانی چه فایده متصور باشد و با عالم اسرار و ضمائر و وافق به نیت و سرائر معامله روز حساب چون گذرد.

پس باید عاقل که چون دین خود را دارد و بر ایمان خویش بترسد، بستایش مردم گوش نکند و نفس خویش را همواره ملوم [۲۴۸] و معاتب [۲۴۹] دارد، تا عجب و نخوت بهم نرساند و از مرض غرور رهائی یابد.

[صفحه ۱۰۹]

## بیان معاشرت با مردمان و نهی از تسویه میان خوبان و بدان

ای مالک، باید که سلوک و معاشرت تو با هم صحبتان و جلسا [۲۵۰] و سایر رعایا بنحوی باشد که ایشان را به طاعت و احسان نزدیک سازد و از معصیت و طغیان بازدارد، که اهل احسان و نیکوکاران را بنوازی و تعظیم و تکریم ایشان را شعار خود سازی، تا ایشان را اهتمام در کار خود زیاده گردد، و دیگران را باعث رغبت در پیروی ایشان شود.

و اهل معصیت و بدکرداران را زجر [۲۵۱] و منع فرمائی و نظر شفقت و التفات و مهربانی و مراعات از ایشان بازدار، تا بر زشتی کردار خود رسیده قبایح اعمال را ترک نمایند و بر دیگران نیز سوء افعال ایشان معلوم گردیده به امثال آنها رغبت نمایند.

[صفحه ۱۱۰]

نه آن که همه را نزد تو یک مرتبه [۲۵۲] باشد و با جمله‌ی ایستشان به یک و تیره [۲۵۳] سلوک نموده، خوب و بد در نظرت یکسان نماید، تا اهل احسان در کار خود بی رغبت شوند، و بدکرداران بر ذمائم افعال خویش اصرار نمایند و بدین سبب عوام الناس را بر مرافقت اشرا بر بدی کردار دلیری بهم رسد و بازار فسق و فجور رواج پذیرد و کار فتنه‌ی و آشوب بالا- گیرد و به امور ملک و ملت خلل رسیده در ملک فساد پدید آید. حاکم و والی باید که با هر کس آن کند که خود با خود کرده و هر شخصی را به آن التزام نماید، که خود لازم ساخته محسنین [۲۵۴] را به احسان تلقی نماید و با بدکاران طریق اسائن [۲۵۵] سلوک دارد.

## امر به حسن ظن به رعیت و اطمینان به ایشان و بیان طریق تحصیل آن

بدان ای مالک، والی ملک و امیر ولایت باید که سعی و کوشش نماید، که خاطر از جانب رعیت خود فارغ داشته باشد و تواند که در امور کلیه و جزئی بر ایشان اعتماد نماید و متوهم خاطر نباشد و حصول این معنی به امری بهتر از این صورت نپذیرد و چاره‌ی جهت تحصیل این مراد از این نافع تر نباشد، که احسان و تطفیف را شعار خود سازد و به تخفیف مونات و تقلیل حوالات و تحمیلات پردازد و ایشان را بر آن چه حق او نباشد و استحقاق مطالبه آن ندارد اکراه و اجبار ننماید.

[صفحه ۱۱۱]

پس در این خصلتها سعی نما و همت بر استرضای [۲۵۶] خاطر رعیت و جلب قلوب ایشان گمار و چنان کن که به بذل اموال و رعایت این خصال گمان تو به ایشان نیکو گردد و حسم ظن بر ایشان بهم رسانی که اعتماد را شاید، چرا که به این سبب تو را راحت و استراحت و آسایش پدید آید و نعمت و زحمت پریشان خاطری از تو مقطوع و مرفوع گردد.

و بدرستی که هر کس را به عطا و احسان آزموده باشی و نعمت و امتنان از تو دریغ نفرموده باشی، به چشم داشت اخلاص و محبت و طمع نیکو خواهی و نصیحت سزاوارتر باشد و هر کس را باید ببلیه [۲۵۷] (ای) مبتلا ساخته باشی، یا در انعام و احسان او کوتاهی نموده باشی، به دقت و ترصد [۲۵۸] خلاف آن مراتب و بدگمانی و امور نامناست احق و لایقتر نماید.

و چون والی تفرقه خاطر از جانب رعیت (داشته) باشد، به جهاد با دشمنان و تدبیر دفع ایشان نتواند پرداخت و مصالح خلق را کما ینبغی نتواند شناخت و اسباب رفاه رعایا و لشکریان را بر نحو لایق نتواند ساخت، لا جرم به سوء تدبیر و قلت حزم و نارسائی فکر و خرد شهرت نماید و دشمنانش در نهایت بر وی دلیر گردند، استعداد مدافعه ایشان نداشته باشد. چه، دلهای رمیده رابر کاری داشتن در نهایت اشکال و دشمن را بغیر دوستان جان سپار از خود دفع کردن خیال محال است.

[صفحه ۱۱۲]

### نهی از تبدیل قواعد سالفه و منع از احداث بدع مخترعه

مونت سالف: گذشته، پیشین.

و باید که حذر کنی از تغیر [۲۵۹] سنن سابقه و تبدیل ضوابط پسندیده و احتراز نمائی از احداث امور مخترعه و اختراع قواعد مبدعه [۲۶۰] که هر آینه موجب رنجش دلها و سبب انقباض [۲۶۱] طبایع رعایا و برایا می گردد.

زنها رکه سنن گزیده و سیر [۲۶۲] پسندیده، که سابقان این امت و متقدمین ارباب ملک و ملت به آن عمل نموده، سالها پیش از تو مردم بر آن رفته‌اند و طبایع انس ب رآن گرفته‌اند و کار ایتلاف و اتفاق بین الناس به آن رونق و رواج پیدا کرده و امور رعیت از آنها اصلاح و استقامت پذیرفته، بر نقص چنین (سنن) و هدم بنیان چنین قوانین اقدام منما، که هر آینه نقص این رسوم سبب شکستن خاطرها و هدم این مبانی موجب خرابی دلها باشد و قطع نظر او وبال بدعت مضرت دلشکستگی رعیت دامن تو گیرد و انتظام [۲۶۳] امور معاش و معاونت [۲۶۴]

خلل پذیرد.

تا توانی بر آن باش که شیهای [۲۶۵] نیکو رواج و حدائق قلوب انام به خشنودی از تو ابتهاج [۲۶۶] یابد و البته که از احداث سنن و قانون تازه اختراع

[صفحه ۱۱۳]

کردن که بر سابقین ضرر رساند و به سبب آن بعضی از آداب متقدمین و برخی از رسوم و قوانین بجا نماند، برحذر لازم شمار، که در این کار ضرر بر تو باشد، و اجر از دیگری، چه آن کس که سنت اول ار مقرر داشته و رسم سابق را بنا گذاشته، در ثواب او

نقص و در اجر او قصوری نباشد و اثم و گناه برای ناقص آن سنت و محدث [۲۶۷] آن بدعت [۲۶۸] بماند.

### امر به مشورت با علماء گرام

و چون مراعات امور مزبوره که هر آینه موجب صلاح عباد و نظام بلاد است، شخصی را بتنهائی کما ینبغی [۲۶۹] در نهایت اشکال است و استقلال عقل کسی که با الهام غیبی و نفس قدسی موید نباشد، در رعایت مراتب مذکوره خیال محال (است) [۲۷۰]. پس باید که در این باب با مردم دانا مشورت نمائی و معقول علماء اعلام [۲۷۱] و حکمای ذوی الاحلام [۲۷۲] استمداد و استعانت جوئی و در ثبت [صفحه ۱۱۴]

مصالح بلاد و مقرر داشتن قوانین که به آنها از خراب و فساد مصون و محفوظ بماند و بپا داشتن سنن و رسومی که پیش از تو انتظام امور عباد به آنها شده و کار معاش و معاد ایشان به وسیله آنها ثابت و برقرار بوده، با علماء زمان و حکماء اوان [۲۷۳] خود مدارست [۲۷۴] و محادثت [۲۷۵] نمائی، و در آن باب در عقول و آرای ایشان استمداد نموده، اقتباس انوار حلم و علم و حکمت را لازم و مغتنم شماری، که به این وسیله در امور مملکت انتظام پدید آید و کار جهانداری و رعیت رونق پذیرد.

### بیان اصناف و طبقات رعایا و برایا

و بدان ای مالک که رعایا را طبقات متعدده [۲۷۶] و اصناف متکثره [۲۷۷] است، که هر یک را صلاح کار بی وجود دیگران صورت نبندد و همگی را در انتظام امور معاش و معاد به یکدیگر احتیاج باشد و بعضی را از بعضی بی نیازی حاصل نیست و زندگانی و تعیش بدون اجتماع همه ایشان میسر نه (باشد) و ایشان به هفت قسم منقسم می شوند: اول: جنود و لشکریان که در راه خدا جهاد کنند و با اعداء دین [صفحه ۱۱۵]

مقاتله و محاربه [۲۷۸] می نمایند.

دویم: کتاب و نویسندگان که خط امور خواص و عوام، بامداد و غایت اقلام ایشان منوط و تمشیت معاملات و محاسبات کافه انام، به سعی و اهتمام ایشان مربوط است [۲۷۹]. سیم: قضات و اهل عدل که بین الامثال به عدالت حکم نمایند و قطع منازعات و مباحثات وجه همت ساخته، در اصلاح عباد و دفع فساد کوشند.

چهارم: عمال [۲۸۰] که از جانب والی برای اخذ صدقات و جمع خراجات و سایر اعمال نواحی و اطراف ولایات معین و مقرر می شوند، که با مردم طریقه‌ی مسلوک داشته، همت بر رفق و مدارا گمارند.

پنجم: اهل جزیه [۲۸۱] و خراج [۲۸۲] و ذمیین [۲۸۳] و مسلمین که چون اهل کتاب [صفحه ۱۱۶]

به ذمه امان مسلمانان در آیند و از اکل ربا و شرب خمر و نکاح محارم [۲۸۴] اجتناب نمایند، احکام [۲۸۵] تکلیف اسلام به ایشان نمایند و به حسب اقتضای و رای خویش جزیه بر رووس و اراضی ایشان مقرر دارد. و همچنین از ایشان با مسلمانان هر که در ارض خراج با ذل ایام [۲۸۶] تصرف نماید، یا ارض مواتی را احیا کند، به اعطای حصه (ای) از حاصل یا هز چه رای انام [۲۸۷] تقاضا کند، از جانب او مامور گردد.

ششم: تجار و سوداگردان و ارباب حرفه و پیشه‌وران که تمدن تعیش و اکتساب اموال و اقوات بی وجود ایشان میسوزد و معذور

نباشد.

هفتم: فقرا و مساکین و اهل احتیاج که پست مایه‌ترین [۲۸۸] این طبقاتند. و والی هر طایفه را به حسب ظاهر بر ایشان تفوق و تسلط حاصل است و حق سبحانه و تعالی جهت هر یک از این اصناف هفتگانه، سهمی قرار داده نصیبی تعیین فرموده، که والی ملک را از عطا‌های مالیه به ایشان چه باید داد و با هر یک از ایشان چگونه سلوک باید کرد و در قرآن مجید و فرمان حمید همه را مذکور ساخته و برای هر یک حدی و فریضه (ای) مقرر داشته، که علم به آنها نزد اهل بیت نبوت که رتبه خلافت و امامت از خصایص ایشان و علم به دقایق رعیت پروری و جهانداری خاصه ایشان است، محفوظ و مخزون است و هیچ کس را رتبه این شغل خطیر و پایه

[صفحه ۱۱۷]

ارتکاب این خطب [۲۸۹] عظیم نیست، مگر کسی که ایشان تعیین نموده، به تعلیم خویش معلم و به آداب خود مودب سازند.

### بیان احتیاج اصناف ناس به یکدیگر

هر یک از این طبقات را به آن دیگران کمال احتیاج است و هر کدام از ایشان در انتظام امور معاش و معاد خود، از رجوع به دیگران لابد و لا علاج (اند). اما جنود و لشکریان از این جهت که به وجود ایشان کافه رعیت در حصن امنیت و رفاهیت و به وسیله ایشان کار ولات اسلام با رونق و زینت می‌باشد و دین مبین را به دستیاری شهادت ایشان رایات [۲۹۰] عزت مرفوع [۲۹۱] و سر منزل امن و امان را به پای مردی همت ایشان آیات معموری [۲۹۲] در سطوح [۲۹۳] است.

اگر نه پشت گرمی آتش مزاجان [۲۹۴] رزم جوی بودی، کار رعایا و سایر انام کی قوام گرفتی و گرنه هواداری عقاب طبعان جنگ از ما بودی، صیت [۲۹۵] اسلام کجاست اعتلا پذیرفتی. لا جرم حق تعالی به مقتضای حکمت کامله و مودای عنایت شامله جمعی از خلائق خود را چنان

[صفحه ۱۱۸]

آفرید، که به جلادت [۲۹۶] و شجاعات و تهور و بسالت [۲۹۷] از سایر الناس ممتاز بوده و در دفع اعداء کوشش نمایند و خاطر آن را از پریشانی و تشویق و وهم از دشمنان بدکیش [۲۹۸] رهائی بخشند، تا هر یک به عمل خویش اشتغال ورزیده، امور عالم و احوال بنی آدم انتظام پذیرد.

### وجه احتیاج به اهل جزیه و باج و تعیین عمال جهت گرفتن خراج

و چون این طایفه در تامل و مشارب و ملابس [۲۹۹] و سایر مارب [۳۰۰] با بنی نوع خویش سمت اشتراک حاصل و با وجود شغل خطیر جهاد و حفظ حصون و بلاد در تحصیل آنها کوشیدن متعسر [۳۰۱] و مشکل بود.

لا محاله مودی به وهن [۳۰۲] و ضعف و قلت و مبادرت ایشان بکار خود می‌شد، حکمت الهی اقتضای آن نمود که رزق ایشان را از وجوه خراج مقرر ساخته برخی از مخلوقات را بر اراضی خراجیه عامل گردانیده، با امام (علیه السلام) وساطت عمال خراج از ایشان بطلبند و جنود مصروف دارد، که ایشان را وسیله اطمینان قلب گردیده، بر محاربه‌ی اعداء دین قوت یابند و در شایستگی کارزار و آمادگی اسفار [۳۰۳] و سایر مارب و حوائج خویش معطل و پریشان نباشند و از اینجا نسبت احتیاج به اهل

[صفحه ۱۱۹]

جزیه و خراج که یک طبقه از طبقات (است) ظهور پیوست.

## وجه احتیاج به قضا و کارکنان و نویسندگان

و اما قضا و علماء و کارکنان که سه صنف از آن اصناف‌اند. پس احتیاج به ایشان از این جهت است، که معاهدات و صیغ [۳۰۴] و مناکحات [۳۰۵] و معاملات بدون قضا صورت نیندد و جمیع منافع چون جبايت [۳۰۶] صدقات و جوانب خراجات، بی وجود آنها تمشیت پذیرد و امور کلیه و جزئیه رعیت و سایر انام، از خواص و عوام جز کتاب و نویسندگان امین درست کار راست قلم و حساب دانی نباشد.

## وجه احتیاج به تجار و ارباب حرفه در هر دیار

اما وجه احتیاج به تجار و اهل حرفه و صناعات در کمال ظهور و غایت وضوحیت (است)، چه کار تجار آن باشد که بر منافع مسلمانان اجتماع نمایند و آن چه ایشان را از آن انتفاع و به آن احتیاج است بهم رسانند و بازارهای ایشان را بر پای داشته بر رونق [۳۰۷] و رواج دارند و مایحتاج ایشان را در امصار و اسفار مهیا ساخته، به تعب و مشقت تحصیل آنها را از ایشان تخفیف دهند. [صفحه ۱۲۰]

و ارباب صنایع بکار دانی و کار کردن به دستهای خود از خیاطت [۳۰۸] و حیاکت [۳۰۹] و امثال آن سایر الناس را اعانت نمایند و کارهایی که غیز ایشان را میسر نباشد و دست دیگران به آنها نرسد، مونت آن را از همه کفایت نمایند.

## وجه احتیاج به ارباب استحقاق

و اما طایفه (ای) که ارباب استحقاق [۳۱۰] و استهلاکند [۳۱۱] احتیاج به ایشان از آن است که سلوک سبیل خیرات و خوض [۳۱۲] در عطاء صدقات و مبرات، که هر آینه اعتبار اهل وسعت را وسیله سعادت و دست آویز رستگاری آخرت است، بدون وجودت این فرقه صورت پذیرفته نیست. و چنانچه ایشان در غنای [۳۱۳] دنیا محتاج به توانگران و اغنیاء ساخته‌اند، اینها را نیز در تحصیل مایه بازار آخرت و متاع گرانبهای رحمت و مغفرت از توصل [۳۱۴] به فرقه فقرا و مساکین و توسل به طبقه ضعفا و مستحقین چاره و مفری نیست. [صفحه ۱۲۱]

## امر به تعیین سردار و بیان اوصاف سپه سالار

هر یک از این طایفه را از جناب اقدس الهی وسعتی از جهتی حاصل شده و در خزائن رحمتش برای هر یک از راهی گشاده و وجه معیشتی بهم رسیده و همگی صلاح کار به رعایت ولات منوط و استصلاح احوال و اطوار به نظر شفقت و التفات ایشان مربوط است و هر کدام را بر خزاین مراحم و خیز اندیشی والی مقرر گشته و از سهام عواطف و مکارمش نصیب و بهره مقرر گردیده، با هر طایفه به وصفی که مناسب مرتبه‌اش باشد سلوک باید نمود و با هر طبقه به مقتضای رتبه‌اش در مقام رعایت و حق گذاری باید بود، از آن جمله جنود و لشکری را بی سرکده و سرهنگی نباید گذاشت و سلسله جمعیت ایشان را بتعین والی و امیری منتظم باید داشت.

پس چون خواهی که سرداری بر ایشان گماری و سررشته

[صفحه ۱۲۲]

تدبیرشان به دست امیری سپاری، باید که از میان ایشان کسی ار برگزینی و منصب امارت و سرکردگی بدو تفویض کنی، که در



نظر تو به امانت و تقوی سمت امتیاز داشته، نقد قلبش را به محک امتحان آزموده باشی و طلای طبعش را تمام عیار یافته، از مراتب وقوف و دیانتش خاطر جمع نموده باشی.

و دانی که زیاده بر همه کس به لوازم اخلاص قیام می‌نماید، و رعایت رضای الهی و سنت نبوی و سیرت امام زمام خود را از روی خلوص عقیدت و صفای طویت [۳۱۵] بجا آورد و در مراسم حلم و بردباری سمت فضیلت برهمگان دارد و در حال غضب سررشته صبر و شکیب از دست نمی‌گذارد و راحت خود در قبول عذر گنه کاران و مجرمان می‌شمارد و با ضعفا و بیچارگان طریقت رافت و عطوفت می‌نماید و بر اقویاء و زیر دستان استعلا [۳۱۶] و ترفع [۳۱۷] می‌نماید و در عنف [۳۱۸] و تعدی که نسبت به او واقع شود زود از جای در نمی‌آید و درشتی اهل جهل را به نرمی و مدارا تلقی می‌فرماید و به قوت و کثرت بر جنود اعداء اقامت هیبتش از مقابله و مقاومت متقاعد نمی‌گردد.

چه هر گاه امثال این جماعت بر جنود و رعیت امیر باشند و همم [۳۱۹] عالیه بر رتق و فتق مهمات عباد گمارند به اندک زمانی رسم ستم بر افتد و قانون عدل در عالم شیوع یابد و کار رعیت و سپاهی و امور ولایت و [صفحه ۱۲۳]

پادشاهی رونق و استقامت گیرد.

### بیان آن که مصاحبت چه نحو باید و همنشینی که را شاید

و بعد از رعایت این خصال و تفویض امارت و سرداری به صاحبان این خصال کمال، جمعی را به علو نسب و سمو [۳۲۰] حسب سمت امتیاز حاصل بوده، از خانواده شایستگی و بزرگی باشند و به سوابق حقوق شایسته و خدمات پسندیده مستحق احسان و امتنان نمایند، به رتبه قربت و منزلت رسانیده، به همنشینی و مصاحبت سرافزار و از سایر الناس ممتاز گردانیده به خود منظم [۳۲۱] سازد. بعد از ایشان اهل نجدت [۳۲۲] و شجاعت و اصحاب همت و سخاوت را بر دیگران مقدم دارد و مزید عنایت و شفقت و مهربانی و مرحمت را درباره ایشان از لوازم شمارد، زیرا که این جماعت جامع خصال کرم و بزرگواری و در خور مرتبه ملک و جهاندارانند، دوحات [۳۲۳] معروف را حصون عالیه و اصول کرامت را فروع سامیه‌اند [۳۲۴] چمن آرایان حدایق مفارقت و بهجت افزایان ریاض ماثرند و رعیت را به دوستی ایشان رغبت بیشتر و لشکریان را از متابعت و پیروی ایشان یارای ابا و امتناع کمتر است. [صفحه ۱۲۴]

### امر به تفقذات و جزئیات و جستجوی آن و نهی از گذشتن کارها به امراء و سرداران

مبادا که چون روسای لشکر و سران سپاه بر حسب دلخواه مقرر داری و ایشان را بر مراعات جانب جامه ( ... ) [۳۲۵] وغور رسی احوال عباد گماری، دیگر بهمین خاطر جمع نموده خود را به کنار کشی، و از رسیدن جمیع امورات خود بی‌خبر باشی. بلکه باید همت خویش بر آن مصروف داری، که دقیقه (ای) از دقایق تفقد و جستجو فرونگذاری و نسبت خویش بدیشان چون پدر و مادر مهربان به فرزندان شماری و بر دقایق و جلال احوال ایشان اطلاع حاصل نمائی و از جزئیات و کلیات حوائج و مارب ایشان اعراض [۳۲۶] و تغافل [۳۲۷] تجویز نفرمائی.

و هر چه را که به آن تقویت ایشان نموده باشی بزرگ نشماری و بر مراتب احسان و مددکاری خود وجودی نگذاری و به آنها مغرور نگردی و لطف اندک را حقیر و بی‌قدر نپنداشته ترک نمائی و هر چه صلاح ایشان در آن باشد از اندک و بسیار و حقیر و با مقدار دریغ نداری، زیرا که رعایت این آداب دل‌های ایشان را به تو مهربان سازد و مرائی [۳۲۸] قلوب ایشان را از زنگ غش [۳۲۹] و خیانت پردازد و همگی با تو اخلاص

[صفحه ۱۲۵]

ورزند و طریق دولت خواهی و خیر اندیشی سپارند.

و زنهار که تفقد جزئیات را بی اعتبار مشمار و مراعات کلیات را کافی مپندار و چنانچه رعایت امور کلیه و صلاح اندیشی در خطوب عظیمه [۳۳۰] محتاج الیه ایشان است و بدون او زندگانی و معاش ایشان میسر نیست. همچنین به رعایت جزئیات انتفاع یابند و استقامت ایشان موجب ترفیه حال آنها گردد.

و چون تو را متوجه آنها بینند اعتماد کلی بر تو حاصل کنند و بر مراحم و عواطف تو تکیه نمایند و خاطر ایشان را به لطف تو استظهار زیاده شود و امید و بیم که قوی ترین اسباب طاعت و انقیاد است، در دل‌های ایشان نسبت به تو زیاده و بیشتر گردد.

### بیان آنکه مقرب‌ترین سرداران که باید و تقرب که را شاید

و باید که برگزیده لشکریان در نظر تو کسی باشد که با تبعه‌ی [۳۳۱] خود طریق مواسات [۳۳۲] پیش گیرد و مال خویش را از یاران و هواداران دریغ ندارد و به تفضل و احسان و عطایا و امتنان ایشان را بنوازد و همت بر آن گمارد که ایشان و بازماندگان ایشان را از تنگنای فاقه [۳۳۳]

و احتیاج رهائی بخشد و به مفاتیح [۳۳۴] مددکاری و مراعات ابواب وسعت و رفاه بر روی

[صفحه ۱۲۶]

معاش ایشان گشاید و آن قدر به ایشان رساند که به اهل دیار و بازماندگان ایشان آید، تا آنکه سلوک تو با خود بر نهج [۳۳۵] معهود و معامله امرای تو با تابعان هر یک بر وفق این طریق معهود بوده باشد. هر آینه همتهای ایشان همگی در مجاهده‌ی اعدای دین یکی گردد و کلمه‌ی ایشان اتفاق و ایتلاف پذیرد و با یکدیگر در مقام الفت و داد و مهربانی و اتحاد باشند و مهربانی تو با لشکر دل‌های ایشان را بر تو مهربان سازد و به صحبت و اخلاص ایشان نسبت به یکدیگر جز بدان صورت نبندد، که همه را دل به سرهنگان خویش مایل باشد و دولت ایشان را مکروه و ناخوش نداری و منتظر انقطاع [۳۳۶] مدت ایشان نباشند.

[صفحه ۱۲۷]

### امر به مهربانی با لشکریان بر وفق مقصود

حاصل که چون حاکم صاحب اقتدار و امیر نصفت [۳۳۷] شعار خواهد، که میان آحاد [۳۳۸] لشکر اتفاق و ایتلاف پدید آید و همت هر یک از ایشان در مجاهده با دشمنان مددکار دیگران باشند، باید که رعایت آداب مذکوره کما ینبغی نماید و مراعات خلایل [۳۳۹] و دقایق امور جنود را بر نهج مسطور و جه همت والای خویش سازد و بدون رعایت این قوانین و پیروی این آداب اراده‌ی اتفاق و ایتلاف ایشان صورت پذیر نباشد. چرا که حسن عقیدت و اخلاص سپاه و میل ایشان به جانب والی و پادشاه فرع آن است، که از او مراسم لطف و عطوفت نسبت بدیشان بعمل

[صفحه ۱۲۸]

آید و نصیحت ایشان با یکدیگر که عبارت از اتفاق و ایتلاف مذکور است، بدون دولت خواهی سلوک و مهربانی با هم و حسن سلوک منظور نباشد.

پس باید که دل‌های ایشان را به فسحت آمال [۳۴۰] خوشحال کنی و ابواب وسعت خلق بر روی ایشان مفتوح [۳۴۱] گردانی و مایحتاج حوائج و قضایای اوطار [۳۴۲] و مارب امیدواری و ترقب [۳۴۳] مراحم خود را در دل ایشان جای دهی و پیوسته (به) ستایش و ثنا گفتن حسن مساعی ایشان قیام فرمائی و خود را از همه راضی و شاکر به ایشان فهمانی، مدح نیکو و ثنای جمیل گوئی

و جنگ آزمائی و جلادتها و مساعی جمیله که از جمعی در معارک جهاد واقع شده باشد، در مجالس و محافل بر وجه رضا و شکر گذاری، بر همگنان ظاهر سازی زیرا که چون کردار نیکو را به ثنای جمیل تلافی نمایند و نسیان حقوق را جایز ندارند و نام جنگ جویان و دلیران به نیکی مذکور سازند، ارباب شجاعت و بسالت را نشاط جهاد و جانفشانی زیاده گردد و در معارک [۳۴۴] سربازی و خرمی و شکفتگی ایشان بیشتر گردد و اصحاب جن [۳۴۵] و نکول [۳۴۶] را شوق و رغبت در محاربه پدید آید و خاطر افسرده ایشان به نسیم ستایش بگشاید.

[صفحه ۱۲۹]

### امر به تسویه میان وضع و شریف در ادای حقوق سپاهیگری

فرومایه. کوچک.

شرافتمند، بزرگوار، صاحب شرف و افتخار.

و باید که حق هر کسی که جان فشانی کرده و نفس خویش را در معرض بلا و ابتلا برآورده بشناسی و سعی او را ضایع نگذاری و کار او را از دیگران نشماری، و به اسم غیر او مذکور نسازی و نوعی نمائی که او را دلشکسته کرده، آن چه تواند بعمل نیورد و بقدر نهایت (در) تاب ارتکاب محنت کوشش نمایند.

و در آنچه در تحت قدرت اوست از تحمل زحمت کوتاهی نماید و دست آرزوی او را از رسیدن به فائده و نفعی که در نظر دارد قاصر و کوتاه نسازی و او را به متوقع و آرزوی او رسانی و در این باب شریف و وضع را تفاوت نگذاری و جانب اهل شرف و حسب را به این سبب زیاده بر زیردستان رعایت نمائی.

زنها که بزرگی شریف تو را بر آن ندارد که اندک محبتی که بر آن رسیده باشد از آن بسیار گوئی، و در نظرها عظم [۳۴۷] دهی و پستی رتبه وضع تو را بر آن نخواند که بلای [۳۴۸] عظمی که به وی رسیده باشد آن را وجود نگذاری و وقع نهی، چه در روز جنگ، شریف از وضع ممتاز نباشد و دشمن یکی را از دیگری نشناسد.

پس باید که تو مردانگی و جرات و دلیری و شجاعت را اعتبار

[صفحه ۱۳۰]

کنی، و ثناء ارباب این خصال را بسیار گوئی و بر تربیت این طایفه همت گماری، تا همگی بر آن کوشند که خود را به این صفات متصف سازند و در شمار اصحاب جرات و جلادت [۳۴۹] و مردی و بسالت [۳۵۰] در آیند، نه این که شریف را خاطر بزرگی و شرافت جمع بوده، به تهیهی اسباب جهاد و سامان لوازم جدال و عناد پردازند و وضع از پستی رتبه‌ی خویش دلشکسته گردیده، از وزیدن مراسم جرات و دلاوری و آمادگی لوازم حرب و جنگ آوری بازمانند و بی شک به این سبب اهل شجاعت در میان مردم کمیاب و مراتب جرات و جلادت در نظر ایشان نایاب و ناپدید گردد و در روز مصاف و هنگام گیر و دار استعداد جهاد نداشته باشند و پای ثبات بر زمین معارک فزون نتوانند.

[صفحه ۱۳۱]

### امر رجوع به کتاب و سنت در هنگام اشتباه و حیرت

بدان ای مالک، که بعد از رعایت این مراتب و مواظبت بر مراعات این روایت اگر چیزی از امور عظیمه و خطوب جسیمه [۳۵۱] بر تو مشتبه گردد و فکر تو را به مضیق حیرت اندازد و مسالک صوابدید را بر تو مسدود گرداند و حجاب اشتباه از در خلوت شاهد مقصود در آویزد، باید که به خدا رجوع و حکم آن را به ایشان گذارده از کتاب [۳۵۲] و سنت [۳۵۳] طلب نمائی، چرا که حق

تعالی در قرآن مجید خطاب به جمعی که مشیت ازلی به ارشاد و هدایت ایشان تعلق گرفته می‌فرماید: (یا ایها الذین امنوا اطیعوا [صفحه ۱۳۲])

الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) [۳۵۴] یعنی ای گروه مومنان اطاعت کنید و فرمان برید خدا و رسول را و صاحبان امر را به امر خدا و فرمان او و همین است نکته تکرار (اطیعوا) و بعد از آن فرموده: (فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول) [۳۵۵] یعنی اگر تنازع [۳۵۶] کنید در امری از امور دین یا دنیای خود پس در نمائید آن را و به خدا و رسول گذارید. و مراد به رد خدا آنست که بمحکمات [۳۵۷] آیات قرآنی اقتدا نموده، قطع تنازع و تشاجر [۳۵۸] به موازنه و عرض بر آنها نمائید و مراد به رد به رسول آن که سنت جامعه آن حضرت را قدوه [۳۵۹] ساخته، مشکل خویش را بر آن عرض و قبول موافق و رد مخالف نمائید.

[صفحه ۱۳۳]

### بیان طبقه ثانیه از طبقات و تعیین حکام شرع

بعد از آن که از طبقات رعایا و برایا و مراعات طبقه اولی که جنود و لشکریانند پرداختی و خاطر از انتظام مهام [۳۶۰] ایشان بر نخج مذکور فارغ ساختی باید که به ملاحظه‌ی این طایفه‌ی ثانیه که قضات‌اند پردازی و در تعیین حاکم بین الناس در اختیار قاضی مراعات این اصناف را وجهه همت خویش سازی.

اول: آنها افضلیت [۳۶۱] است، چه قاضی باید که افضل از سایر رعیت بوده و احکام دینیه و مسائل فقهیه را استحضار تمام داشته باشد و در میان سایر ناس بمزید فضل و دانش ممتاز باشد، تا همه کس را حکم او

[صفحه ۱۳۴]

گوار و قضای او اذعان و رضا تواند بود و در رفع خصومات و دفع منازعات عاجز نمانده، احدی الزام او نتواند نمود.

دوم: وسعت حوصله و فسحت [۳۶۲] طاقت است، که امور قضایا و احکام و بسیار مرافعات انام و کثرت منازعین و ازدحام او را بمضیق تحیر و دهشت و تنگنایی دلتنگی و وحشت نیندازد.

سیم: قویت جواب مجادلات و مخاصمات است، که اگر احدی از خصمای [۳۶۳] بر سر لجاج باشد و طریق جدال مسلوک دارد، در جواب وی عاجز نماند و راه اسکات [۳۶۴] که الزام او را داند و از عهده‌ی مکابره‌ی [۳۶۵] او بر آید.

چهارم: عدم تمادی [۳۶۶] در زلت [۳۶۷] و ترک اصرار برخطاست، که به لغزش خود زود مطلع گردد و از خبط خویش بسرعت آگاهی یابد.

پنجم: دلتنگ شدن از بازگشت بصواب و استتکاف نداشتن از اعتراف بخطاست، که چون بر خطای خویش واقف شود و غفلت خود را در یابد تغافل نورزد و هر چند بر دیگران پوشیده باشد، خود به مقام اظهار آن را در آید و در تدارک آن بقدر مقدور کوشش نماید.

ششم: علو همت و غنای طبع است، که نفس او به طمع مایل نباشد و به تطمیع خصوم فریفته نگردد و به طرف ارباب جاه و ثروت و اصحاب مال و مکتد دل نگران نباشد و به رضا جوئی ایشان بر ضعفاء و

[صفحه ۱۳۵]

بیچارگان ظلم و تعدی روا ندارد.

هفتم: غوررسی و تدقیق و امعان نظر و تعمق است، که در استنباط مسائل علمیه، و استخراج احکام دینیه نفهمیدن به ادای الزامی اکتفا نماید و آن چه در اول نظر بذهن او مبادرت نماید، قبل از تعمق و تدبر و مراجعت تفکر بدان اعتقاد نفرماید.

هشتم: توقف در مقام شبهات و عدم جرات و جسارت بر احتمال [۳۶۸] هلکاتست، که بقوت ورع و پرهیزگاری در مسائل مشکله و احکام معضله عنان از صوب ترجیح و تحسین بعضی احتمال کشیده دارد و قائل به جهل و نادانی شدن و اعتراف به عجز از ترجیح دادن را راجح داند.

نهم: اخذ بحجج [۳۶۹] و بینات [۳۷۰] دلایل و براهین واضحات است، که چون مسئله (ای) از مسائل شرعیه و معتقدی از معتقدات دینیه بحجت و بینه بر وی سمت ثبوت یابد، هرگز احتمال خلاف به خاطرش خطور ننماید و به شبهات نفسانی و وساوس شیطانی انحراف از حق نورزیده، قولا و فعلا به مخالفت مقتضی و موادی آن حجج میل نفرماید.

دهم: وسعت خلق و قلت انزجار [۳۷۱] و دلتنگی از مراجعت خصم [صفحه ۱۳۶]

است، که به تکرار مرافعات و کثرت مرات و مناظرات و مشاجرات دلتنگی و ملامت به خود راه ندهد و هر چند در مقام محاکمه و مرافعه کلام خصماء بطول انجامد، و مکرر یک مدعی مراجعت و تکرار یابد، از آن دلگران نبوده، در حسن خلق و احقاق حقوق سعی و اهتمام فرماید.

یازدهم: صبر و بردباری است، که قاضی باید در حکم خویش مسارعت ننماید و حزم و اندیشه کامل به کار فرماید، در تفحص از احکام و ملاحظه اطراف کلام سعی بلیغ و اهتمام تمام نماید، تا بر حکم خویش ندامت نکشیده، از کرده‌ی خود در دنیا و عقبی پشیمان نگردد.

دوازدهم: دلیری و جرات بر حکم حق در حکمی از احکام و قضیه (ای) از قضایا طرف حق وضوح یابد و بعد از تفتیش و تفحص حقیقت مدعای کسی ظاهر شود از قوت و مکنت خصم نیندیشد، و در حکم به مقتضای حق تساهل و تسامح نورزیده نترسد.

سیزدهم: انکسار [۳۷۲] نفس و کمال عقل است، که به مدح و ستایش مردم فریفته نشود و نخوت و غرور به خود راه ندهد و به جاه و منزلت خویش بررعت تکبر ننموده، کسانی را که نزد وی به محاکمه و مرافعه آیند حقیر و ذلیل نشمارد.

چهاردهم: تصلب [۳۷۳] در دین و استقامت بر جاده‌ی شرع مبین است، که به کلمات اهل فساد فریفته و حریص بر باطل نگردد و از طریق حق گذاری میل و انحراف تجویز نفرماید.

[صفحه ۱۳۷]

حاصل که والی رعیت باید، که جهت منصب قضا شخصی که متصف بصفات مذکوره باشد، هر چند کمیاب و نادر الوجود است، بقوت تفرس [۳۷۴] و تحادث [۳۷۵] و کثرتن معاشرت و مخالطت و معونت تجربه و امتحان تحصیل نماید و این منصب خطیر و شغل جلیل را به او رجوع و تفویض فرماید، تا باعث رفاه حال رعیت و موجب استقامت امور ملک و ملت گردد.

### امر به تفقد احوال قضات و توسیع معیشت ایشان

چون شخصی متصف بصفات مذکوره را یافته، به منصب قضا سرافراز نمودی، زمام قطع منازعات رعیت و حکم بین الانام [۳۷۶] بدست کفایت و اهتمام وی دادی، تو را رعایت چند شیوه لازم و در کار است و از محافظت بر چند خصلت لابد و ناچار است.

### امر به جستجوی احکام قضات و تفحص از قضایا

یکی آن که در پی جستجوی قضایای وی بوده، از احکام او غفلت نورزی و پیوسته تفقد جزئیات احوال او نموده، از افعال و اعمالش آگاه باشی و از کیفیت سلوک و اطوار او با خبر و مطلع بوده، به حقیقت امور شئون او بازرسی، که هر آینه چون تو را متوجه یابد و تفحص و تجسس

[صفحه ۱۳۸]

تو را مشاهده نماید، در قوانین عدل اندیشه کامل به کار برد و رعایت دقایق لازم مهم خویش زیاده کند و بحسن سلوک و رتق و فتق احکام قضایای رعیت و انتظام معاش و سعادتش در این باشد.

### امر به توسیع معیشت بر قضا و ترفیه احوال ایشان

وسعت دادن، گسترش.

آسایش دادن، در رفاه داشتن.

دیگر آن که در وسعت معیشت و رفاه او سعی بلیغ نمائی و ابواب بذل و عطا بر روی اعمال وی گشائی و طریق بهانه جوئی و مذاهب اعتذار [۳۷۷] بر وی مسدود سازی و چنان کنی که او را بغیر فهم قضا و غوررسی مرافعات و منازعات خلق شغلی نباشد و در ترک اداء مراسم دقیقه رسی و بذل و جهد و رعایت قطع و فصل مهمات رعیت عذری نداشته باشد، تا در قضاء حوائج و استقامت امور معاش و مارب خود محتاج به امداد و اعانت مردم نباشد، چون خود را از همه کس بی نیاز داند در فکر رضا جوئی اغنیاء و اهل ثروت نباشد و غنی و فقیر و مالدار و مسکین را به یک و تیره [۳۷۸] رعایت نماید و مراعات جانب حق را کما ینبغی از دست نگذارد.

### امر به اعزاز و اکرام قضا

و دیگر آن که منزلت و رتبه او را نزد خود بلند سازی و لوای جاه

[صفحه ۱۳۹]

و رفعت او را در نظر همگنان بر روش اشهاد برافرازی و چنین کنی که دیگری را از اهل مجلس و اصحاب محفل تو طمع در تنقیص [۳۷۹] رتبه و اسقاط محل او نزد تو نماند و خیال تحقیر و تذلیل او در خاطر کسی از خواص یاران و همصحبتان تو حضور نمایند، تا هر آینه از مضرت بدگوئی و خطر و خدعه و حيله ایشان مطمئن بوده، از تشویش عزل و پریشانی انحراف خاطر تو ایمن باشد، و به فراغ بال در لوازم مهم قضا و مراسم غوررسی دعاوی رعایا و برایا کوشش نماید.

### تعظیم امر قضا و نهی از سهل انگاری آن

و چون دانستی که تو را در تعیین قضا رعایت چندین صفات ضرور و عدول از قوانین مسطوره در سلوک با ایشان محذور [۳۸۰] است، باید که این کار را اندک نشماری و به چشم حقارت در این مهم کلی نظر نمائی و لوازم فکر عمیق و حدس دقیق از حقایق این مطلب بلند و منصب ارجمند دریغ نداری، چرا که این دین اسلام تا امروز اسیر اشرار [۳۸۱] بوده و به هوا هوس خود عمل و دین را به دنیا بدل می کرده‌اند.

[صفحه ۱۴۰]

رسم فجور و طغیان در میان ابنای زمان مشهور گردیده، آثار عدل و داد از الواح خواطر عباد محو شده، آئین فسق و جهالت (... ) [۳۸۲] و کسانی که لیاقت رتبه قضاء و قابلیت حکم بین البرایا داشته باشند، کمیاب گشته، قاضی که خدا بحکم او راضی باشد یافتن دشوار، و محتاج به مزید تجسس و تفحص بسیار است. البته که در مراسم تعمیق و تدبر و تدقیق و تفکر تساهل و تسامح نورزیده، نوعی نمائی که کافه رعایا و برایا مرفه الحال و فارغ البال باشند.

[صفحه ۱۴۱]

## بیان صنف ثالث از اصناف و تعیین عمال از اطراف

بعد زاز تعیین قضات و فراغ از مراعات طبقات اول و ثانیه بملاحظه احوال عمال [۳۸۳] که صنف ثالثه‌اند پرداز و نظر در اعمال متصدیان راوجه همت خود ساز، پس چون خواهی که کسی را عامل و متصدی ناحیه‌ی (ای) سازی و اخذ خراج و زکوه [۳۸۴] و کفایت مهمات و محاسبات را به او واگذاری، باید که تعیین او از روی تجربه و اختیار و برگزیدنش جهت این کار از راه اطمینان و اختیار باشد، نه بر سبیل مسامحه و سهل انگاری و این که استقلالش داده کارها را به او واگذاری. یا آن که به سبب اخذ هدایا و اموال به تعیین او ملجا و مضطر [۳۸۵] باشی، [صفحه ۱۴۲]

چه هر گاه عمال مطلق العنان و مبسوط الید باشند، هر چه خواهند کنند و چون ایشان را در کار خود مستقل گردانند، با رعایا به مقتضای رای و خواهش خویش سلوک نمایند و اگر بدادن رشوه و بذل اموال دخیل [۳۸۶] اعمال شوند، بغیر تسلط و اقتدار و تحصیل مال و احوال منظوری نداشته باشند، هر آینه شعبات جور و خیانت بر ایشان جمع آید، از وساوس شیطانی و هوا و هوس نفسانی ایشان را بر ظلم و ستمکاری داشته، سر رشته دیانت و امانت از دستشان بر باید و کار رعایا و برایا از انتظام افاده مختل و بی رونق بماند، و باعث تفرق عباد و شورش بلاد گردیده و به فساد انجامد.

## بیان ارجاع اعمال

در الف: (اوضاع).

و باید که جهت ارجاع این خدمت و رعایت این چند خصلت را نیز لازم و متحتم دانی و در میان مردم تفحص و جستجو نموده، موصوفین به این چند صفت را بهم رسانی. یکی از آنها تجربه است، که عامل باید که به تجارب ممتحن [۳۸۷] و صاحب تجربه و موتمن [۳۸۸] باشد و به اشتغال و اعمال مکرر و بسیار اشتغال ورزیده‌باشد، تا رسم سلوک با رعیت را داند و ضبط و حراست اموال را کما ینبغی تواند و از عهده‌ی جمیع خراجات و تفریق محاسبات چنانچه [صفحه ۱۴۳]

باید بر آید و از مکر و فریب اهل حيله و تزویر [۳۸۹] ایمن باشد.

یکی حیا [۳۹۰] است، که متصدی اعمال باید که به صفت حیا و آزرمتصف باشد و از وقاحت و بی شرمی منزّه و مبرا باشد، که هر آینه بر تقدیر تمکن از خیانت و اقتدار بر ظلم و ستم اندیشه رسوائی کند و سر رشته امانت و دیانت و حسن سلوک با رعیت از دست بگذارد.

یکی شرافت نسب و انتسال بخانواده شایسته کرام و ارباب سوابق در اسلام است، که متصف به این صفان حمیده و متسم [۳۹۱] به این اسباب پسندیده کرامت اخلاقشان بیشتر و اعتراضشان صحیحتر می‌باشد و در طمعها حرصشان کمتر و در عواقب اندیشی نظرشان بهتر و رساتر می‌نماید.

## امر به ترفیه احوال و توسیع ارزاق عمال

و بعد از تحصیل ارباب این خصال و تعیین ایشان به جهت اشغال [۳۹۲] چنانچه در ماده‌ی قضات و ارباب توسیع ارزاق و فتح ابواب بذل و اشفاق مذکور شد، که درباره عمال نیز به همان و تیره سلوک نموده، روزی بر ایشان وسیع گردانی و در ترفیه حال و تکثیر

اموال ایشان سعی و کوشش

[صفحه ۱۴۴]

نمائی، تا آن که بر استصلاح [۳۹۳] خویش قوت یابند، او را مہیای شغل و عمل سازند و از خیانت در اموالی که در دست ایشان است غنی و بی نیاز باشد و از راه فقر و فاقه عذر و بهانه برای ایشان نباشد.

[صفحه ۱۴۵]

### امر به تفحص بر احوال عمال و گماشتن جاسوسان بر ایشان

بعد از این مراتب و تفویض مناصب به مردم مناسب، چون عمال نواحی و اطراف را معین ساختی و خاطر خود را در باب اتمام حجت بر ایشان از تفرقه و تشویش پرداختی، زنهار که از احوال ایشان غافل نباشی و با وجود اطمینان، اعتماد بر ایشان را کافی شناسی، بلکه تفقد احوال و تجسس [۳۹۴] از افعال و اعمال ایشان را لازم و واجب شمار و از تفحص جزئیات اطوار و ترقیب اخبار و آثار ایشان دقیقه (ای) نامرعی نگذاری.

و در باب استفسار و استعلام اوضاع ایشان تکاهل و تغافل جایز

[صفحه ۱۴۶]

مدار و جاسوسان وفادار راست گفتار بر ترصد [۳۹۵] و خبر داری از کردار ایشان بگمار، که چون تو را در مقام تفتیش یابند و آگاهی تو را از اسرار خویش ملاحظه نمایند، به جانب استعمال امانت و معامله به مقتضای دیانت بشناسند و به مراسم رفق و مدارا و حسن سلوک با رعایا قیام نمایند و از اغوار و اضلال اعوان و انصار و کارکنان خود محفوظ مانند، و مفسدین از تدبیر و تزویر [۳۹۶] و اندیشه مکر و حيله قطع نظر نمایند و از مقام اعانت بر ظلم و خیانت و انحراف از عدل و دیانت باز ایستند.

### امر به عقوبت عمال بعد از ثبوت خیانت ایشان

اگر با وجود رعایت این مراتب احدی از ایشان بر کجی و نارسایی دلیری نماید و دست جرات و وقاحت به دزدی و خیانت گشاید و جاسوسان تو را همگی در این باب روات [۳۹۷] متفق گردد و تشویش و اختلاف در نقل و اخبار ایشان نبوده باشد و آثار صدق و صواب در هر باب ظاهر باشد، در ثبوت خیانت عامل بهمین قدر اکتفا نموده، و سهام عقوبت از بازوی انتقام بر وی باید گشود و به تادیب و تعزیری که در خور خیانت وی باشد مبادرت و مسارعت فرموده و او را به کردار ناصواب در مقام مواخذه و عقاب در آورده، در مجازات و مکافات فعل

[صفحه ۱۴۷]

ناشایسته و عمل نا پسندیده او به طریق تکاهل و تغافل نباید پیمود [۳۹۸] بلکه به محض عقوبت و مواخذه اکتفا ننموده، بعد از تعذیب و تادیب او را به مقام مذلت و خواری بازدارد و در باب اهانت و تحقیر او دقیقه (ای) از دقایق فرونگذارد و نام او را بین الانام به خیانت شهرت داده و نشان ناراستی را بر علم رسوائی او منظور نظرها نماید و عار تهمت را قلاده‌ی گردن وی گردان و چنان کن که در میان مردم به خیانت و ناراستی شهرت کند و از مذلت خواری او دیگران را عبرت شود.

این بود بیان خصال و احوال طبقه عمال و آداب سلوک والی با متصدیان و عمال.

[صفحه ۱۴۹]

### بیان طبقه اهل و خراج و سلوک با ایشان



اما صنف دیگر که اهل خراج [۳۹۹] و باقی اصناف به ایشان محتاجند، پس باید که اولاً تفقد امر خراج و تدبیر مبلغ و مقدار آن بر نهجی نمائی، که صلاح کار اهل خراج در آن بوده بدیشان ضرری نرسد و توانند که از عهده‌ی ادای آن برآمده تعدی واقع نشود. [صفحه ۱۵۰]

زیرا که چون مصالح ایشان را رعایت کنی و امر خراج را بطریق اعتدال راست آوری، هر آینه سایر الناس را از جنود و عمال و باقی طبقات رفاه احوال و وسعت معاش و اموال حاصل آید و بدون رعایت این طریق حمیده و مراعات این قانون پسندیده تعیش و رفاه ایشان صورت پذیر نباشد، چرا که سایر طبقات را نسبت به طبقه اهل خراج چون نیست عیال است به کسی که متکفل احوال ایشان باشد، چنانکه حق تعالی صاحب عیال را وسیله روزی ایشان گردانیده و وسعت معاش ایشان را به سعی و کوشش او منوط ساخته و تعب و رفاه ایشان را تابع مکنّت و تنگدستی او کرده، همچنان سایر طبقات را نسبت به طایفه اهل خراج به همین پایه قرار داده و وسعت ارزاق ایشان را از خزانه تقدیر خود بر این کنر کثیر البرکات حواله کرده (است).

### امر به تعمیر بلاد زیاده بر سعی در اخذ خراج

و باید که تو را نظر بر تعمیر زمین و آبادی ولایات زیاده بر اخذ خراج باشد، و تدبیر کار، معموری [۴۰۰] مملکت خراب و ویران باشد و تو [۴۰۱] از اخذ خراج محروم مانده (ای) و اگر با وجود ویرانی دست ظلم و تعدی بر رعیت بگشائی و قدر مقرر خراج را بر ایشان حواله نمائی، به تخریب [صفحه ۱۵۱]

بلاد و اهلاک عباد [۴۰۲] منجر گردد و کار امارت و ولایت تو نیز اختلال پذیرد و مهم پادشاهی رونق و رواجی نگیرد و اگر انتظام دولت و استحکام امور سلطنت خواهی، باید که در اصلاح حال رعیت کوشش نمائی و بر ایشان ابواب ترحم بگشائی.

### امر به تخفیف خراج در مقام احتیاج

و دیگر، احیانا از سنگینی قدر خراج شکایت نمایند، که بقوت همت احسان ایشان را سبکبار سازی و اگر در باب عجز خویش به سبب علتب از علل بدنی و آفتی از آفات سماوی [۴۰۳] طریق اعتذار و تعلل مسلوک دارند، یا به انسداد چشمه‌ها و انقطاع مجاری آبها، کمی نوعی از انواع اشربه از باران و غیر آن که زارعین را در زراعت ناچار است تمسک جویند، یا از زراعت بعضی اراضی که به مساحت در آمده و خراج بر آنها مقرر شده، به سبب فروگرفتن آب با ضرر کم آبی ادعای عجز نمایند. در هیچ یک از این احوال طریق شدت و سخت گیری مسلوک نداری و همت عالی بر مراعات رفق و مدارای و تخفیف قدری که به صلاح امید ایشان باشد گماری و قدری که بصلاح حال ایشان مناسب نماید، از مونات و خراجات بر ایشان حواله نمائی دل‌های شکسته ایشان [صفحه ۱۵۲]

را به مومیائی [۴۰۴] بذل و احسان مداوا نمائی و تشویش که از بیم زیادتی خراج به خاطر ایشان راه یافته تدارک فرمائی.

### بیان منافع به تخفیف خراج

هر گاه به رعیت بعض مصالح مونتئی از مونات رعیت را تخفیف دهی و چیزی از مقرری خراجات و حوالات بدیشان گذاری، مبادا که سبکباری ایشان بر تو سنگین باشد و خفت مونت ایشان تو را دلگران سازد چه آن چه امروز بدیشان بخشی برای تو ذخیره باشد، که منافع آن در تعمیر مملکت و تزئین ولایت بتو عاید گردد.

و با آن که به رعایت مراسم مذکوره از دل‌های ایشان لوازم حسن نیت و خلوص عقیدت و اکشیده باشی و از جام رعیت پروری و کاس عدالت گستره شربت نجاج [۴۰۵] و رستگاری و نشئه [۴۰۶] سرور و خوشدلی چشیده باشی و با این همه مقصود تو از ذخیره‌ی راحتی که در باب تخفیف مونت بدیشان رسانیده، مزید قوت و ازدیاد مکنت ایشان باشد و منظور تو در عادت‌ی که ایشان را به عدل و داد فرموده، زیادت‌ی و شوق و اعتماد تو بر ایشان نماید و در اینها همه به غیر انتفاع دولت و استصلاح مملکت تو را مقصود و منظوری نباشد.

[صفحه ۱۵۳]

### بیان آن که تخفیف خراج وسیله تحصیل در وقت احتیاج است

چه بسا که تو را بعد از این حادثه (ای) رو (ی) دهد و سانحه (ای) اتفاق افتد، که چون پشت استظهار رعیت خود را به امداد احسان و افضال [۴۰۷] و اعانت مهربانی و بذال اموال قوی ساخته باشی و خاطر ایشان را به دام رفق و رعیت پروری صید خود گردانی. هر چند حوالات [۴۰۸] بر ایشان سنگین کنی و اموال عظیمه بر ایشان تحمل نمائی، از بردباری آن انتقال [۴۰۹] پشت همتشان خم نگردد و به اندیشه استیصال [۴۱۰] اموال، مرات خاطرشان زنگ کدورت و غم نگیزد. زیرا که ملک معمور هر چه بر آن تحمیل کنی بردارد و چندان که بر حوالات وی افزائی تاب او را آورد.

### بیان سبب ویرانی بلاد و تفرقه عباد

سبب ویرانی مملکت غیر درویشی [۴۱۱] رعیت نباشد و فقر رعیت را علتی جز طمع حکام و بدگمانی ایشان به بقای حکومت خود و

[صفحه ۱۵۴]

بی بهره‌گیری ایشان از عبرت گرفتن و پند پذیرفتن نتواند بود. چه هر گاه حکام ولایات را خزینه دل از نقد عبرت خالی و چشم مایل از سرمه بصیرت بی بهره و عاری باشد و اندیشه زوال دولت خود کنند و شداید ایام عزل و فاقه [۴۱۲] را به خاطر رسانند، هر آینه به اندوختن اموال مبادرت ننمایند و همت بر تعمیر خزاین خویش ننمایند، لا-جرم کار رعیت به فقر و فاقه انجامد و مکنت و ثروت ایشان به درویشی و مسکنت مبدل گردد و از عمارت و زراعت اراضی عاجز آیند و از عهده‌ی تعمیر مملکت برنیایند و رفته رفته کار به ویرانی ولایت و خرابی مملکت کشیده در آن هنگام اندیشه و تدبیر سودمند نباشد.

[صفحه ۱۵۵]

### بیان طبقه کتاب و نویسندگان و طریق سلوک و آداب ایشان

بعد از فراغ از تمشیت امور جنود و قضات و عمال و انتظام احوال اهل خراج و اموال، عنان توجه به صوب طبقه کتاب و نویسندگان [۴۱۳] معطوف داشته، به جهت تصدی خدمات خود بهترین ایشان را تعیین فرموده، برای تولید امر نویسندگان خویش کاملترین ایشان را قبول و اختیار نمائی، چه آن کس که دخیل امور تو باشد و خدمات خاصه تو به وی مرجوع باشد، دیگران همی بلکه سایر طبقات را در تنقیح

[صفحه ۱۵۶]

محاسبات و معاملات خود به وی احتیاج افتد و هر آینه کسی که شایسته این شغل تواند بود از سایر الناس به مزید عقل و کیاست و کردانی و فراست و سایر اخلاق پسندیده، سمت امتیاز داشته از عهده این منصب خطیر برآید و جهت کتاب مکاتبات و مراسلاتی

که به دوستان یا دشمنان خود نویسند و خواهی که مکاید [۴۱۴] و اسرار خویش رد آن درج نمائی، از ایشان کسی را اختیار کن که جامعیت اخلاق شایسته زیاده بر همگی او را حاصل شده باشد و به انواع فضایل و مکارم آراسته و پیراسته نماید.

### بیان اوصاف کتاب

از جمله آن که بزرگی و کرامت او را به تکبر و طغیان مبتلا نسازد و بلندی رتبه منصب و جاه او را به نخوت و غرور نیندازد، تا آن که به علو قدر و رفعت درجه خود فریفته گردیده عنان عقل از دستش بیرون و بر مخالفان تو در مجالس و محافل جرات نماید و در نظر بزرگان ولایت و سرهنگان سپاه قدر و شهادت تو را کم سازد و خلل کلی به بنیان قواعد ملک و دولت و انتظام امور ایالت و سلطنت تو رساند.

و دیگر آن که فراموشی و غفلت او بسیار نباشد و در رساندن اخبار اطراف مملکت به تو عرض عرایض و مراسیل عمال [۴۱۵] و نواحی

[صفحه ۱۵۷]

ولایت بر تو سهو و غفلت روا ندارد و در گرفتن اجوبه [۴۱۶] آنها تمهل [۴۱۷] و تعلل [۴۱۸] نورزد و در اموالی که جهت خزانه تو ضبط می‌نماید (یا) از جانب تو بر رعایای می‌بخشد، (و) دقیقه (ای) از دقائق امانت و دیانت فرونگذارد و در رعایت مراسم غوررسی و لوازم حق گذاری تکاهل و تساهل مجوز ندارد.

و دیگر آن که در کار خویش مهارت تمام داشته، در مراتب حل و عقد معاملات و نقض و ابرام [۴۱۹] محادثات [۴۲۰] و مسائلات از مقاومت اهل جدال و مجادله، ارباب قیل و قال عاجز نیاید و هر چه از وثایق عقود و عهود عمال و غیر آن از جانب تو نویسد چنان نویسد که ارباب حيله و تزویر [۴۲۱] را بر تحریف و تبدیل آن دست نباشد و اهل دقت و کنجکاوای راه رخنه در قواعد بنیان احکام و القابش نیاید و سئوالهائی که در مکاتیب دشمنان تو باید نوشت به نحوی تواند تحریر نمود که جوابش سهل و تبدیل نباشد و جوابهائی که از جانب تو در برابر سوالات و اعتراضات ایشان نویسد چنان بیان تواند نمود که ابواب رد و تزییف بر عیب جویان و خورده بینان مسدود گردد.

و باید که به مقدار رتبه و اندازه خود جاهل نباشد و از حد ادب و قانون آداب گامی پیش نگذارد، چه هر کس خود را شناسد دیگران را به

[صفحه ۱۵۸]

طریق اولی نتواند شناخت و آن که پایه‌ی رتبه خویش را نداند منزلت سایر الناس را چگونه معلوم تواند ساخت.

### نهی از اعتماد بر حسن ظن و اعتقاد به فراست خود

بعد از داشتن این اوصاف و آداب که در طایفه منشیان و کتاب معتبر است، چون علم اتصاف احدی به آن صفات و شناختن موصوفین به آن کمالات امریست در نهایت تعسر [۴۲۲] و بلکه نزدیک به مرتبه امتناع و تعذر [۴۲۳].

پس مبدا که در اختیار و انتخاب این طایفه به محض حدس و فراست خود اعتماد نمائی و به استقامت رای و حسن شناخت خویش مغرور باشی و جمعیت خاطر و اطمینان قلب خود را محک امتحان نیک و بد مردمان پنداری و به محض حسن ظنی که تو را به کسی باشد او را بر اموال و انفس خلایق موثق و موتمن شماری، زیرا که مردم خود را در نظر فراست و شعور ملوک به تصنعات گوناگون بیاریند، و چهره‌ی احوال خویش را بحیله [۴۲۴] اخلاص تدلیس [۴۲۵] نمایند.

و بوسیله خدمات شایسته دل ایشان را به جانب خود مایل سازند و به دست خود نمائی و به دست خود نمائی پرده‌ی تلبیس [۴۲۶] از

پیشگاه منظر بینائی و بصیرتشان در آویزند و با وجود این حال قامت همت ایشان در مجاری خیانت ساری

[صفحه ۱۵۹]

و جاری باشد و والی از مکر و حیل خالی عقیده، آن که فراست بکار برده و به حدس و بینش معتمدی جهت خود برگزیده و از آن غافل که لمعات [۴۲۷] سراب خود نمائی او را بگمان باطل انداخته و بی هوش داروی حيله و تزویر [۴۲۸] او را از سوء باطن و ما فی الضمیر بی خیر ساخته (است).

### امر به رعایت سبق خدمت و شهرت به خوبی

زنهار که به حسن خدمات ظاهری فریفته نگردی و تکیه بر حدس و فراست جایز نداری، بلکه باید که معیار اختیار و دستور اعتبار تو سوابق نیکنامی و سوالف [۴۲۹] آوازه‌ی کاردانی در خدمات ولات صالحین و مرجوعات [۴۳۰] ملوک سابقین بوده، کسانی را که محاسن آثار و محامد اطوار [۴۳۱] ایشان در میان عامه رعایا مشهورتر باشد و به رعایت لوازم امانت و دیانت روشناسی [۴۳۲] ایشان در نظر جمهور [۴۳۳] برایا بیشتر نماید، به ارجاع خدمات و تفویض مهمات خویش مخصوص گردانی و همت عالی بر آن گماری که مباشرین اعمال و مدبران اشغال تو همگی کار آزموده و ممتحن و نیکنام و موتمن بوده و نقد نیتشان به معیار اختیار ملوک پیشین تمام عیار نماید و سیم [۴۳۴] سیمای همتشان از بوته تجربه و آزمایش ولات

[صفحه ۱۶۰]

سابقین بی غش و خالص برآمده باشد، که هر آینه سعی تو در این باب دلیل اخلاص تو در امثال فرمان خداوند عالمیان و علامت حسن نیت و خلوص عقیدت تو در خدمت امام زمان است، که رای خود را بی اعتبار دانی و در اندیشه مهمات خویش بر صفحه خاطر جز خط بندگی و فرمان پذیری ایشان نخوانی.

### امر به تعیین سرکرده از کتاب یا هر سرکرده در هر باب

بعد از رعایت این آداب و تعیین نویسندگان و کتاب، باید که بر سر هر کاری از امور ملک و ملت و مهمات خود و رعیت سرکرده (ای) [۴۳۵] از ایشان مقرر فرمائی، که امور عظیمه و خطوب جسیمه اعوان همتش را مغلوب حیل عجز و بیچارگی نسازد، کثرت افکار و مهمات اوراق نسخه جمعیت خاطرش از هم نیندازد، از احتمال اثقال اشغال [۴۳۶] دلگران نباشد و به هجوم سموم و هموم [۴۳۷] گلدسته اهتمامش از یکدیگر نپاشد.

### بیان وزر و وبال تغافل از کردار عمال

زنهار که به استقلال ظاهری فریفته نگردی و گمان نبری که چون از معایب عمال و کتاب خود تغافل ورزی و در باب کار بدی که از ایشان سرزند تجاهل نمائی، و بالی [۴۳۸] زبر تو نباشد و ماخذه و عقابی متوجه تو

[صفحه ۱۶۱]

نگردد.

بلکه یقین بدان که هر چه از عیوب بر تو معلوم گردد و تغافل و تجاهل شعار خود سازی و در صدد عزل و تنبیه ایشان در نیایی و بال آن بر تو باشد و عقاب آن تو را باشد و عقاب آن تو را شاید و روزی بیاید که تو را به آن معاتب [۴۳۹] سازند و به مکافات و مجازات عملات پردازند و تو را ندامت سود ندهد و پشیمانی مفید نگردد.

[صفحه ۱۶۳]

## ذکر طایفه تجار و کاسبان و سلوک با ایشان

بعد از دانستن احوال طبقات مذکوره و مراعات خصال و صفات مزبوره و اتعاظ [۴۴۰] به این مواعظ دلپذیر و انتفاع از این نصایح بی نظیر، در باب تجارت و ارباب حرفه که یکی دیگر از اصناف سببه است.

وصیت گوش کن و نصیحت پذیر، که باید درباره ایشان طبقات دیگر را بخیر و احسان سفارش نمائی و کافه ناس را به صلاح اندیشی و نیک خواهی اصناف این طبقه و انواع این طایفه امر فرمائی، خواه جمعی که در شهرها توطن داشته باشند بدون ارتکاب سفر تجارت و معامله اشتغال ورزند و خواه سودا گرانی که همواره اموال و امتعه [۴۴۱] خویش را بر

[صفحه ۱۶۴]

مطایای [۴۴۲] سعی و اهتمام بسته در اطراف و اکناف عالم سیر نمایند و خواه پیشه‌ورانی که ابدان خود را در معرض زحمت و تحمل مشقت کسب و صنعت در آورده، به عمل اعضاء و جوارح در تهیه‌ی و تحمیل مایحتاج خلق کوشند.

چه این طایفه همگی موارد منافع و اسباب مرافق‌اند اگر نه وجود ایشان باشد، ابواب منفعت بر روی اصناف خلق مسدود گردد و اگر مددکاری اعمال و مساعی ایشان نباشد، شاهد رفاه و فراغت از انجمن کافه رعایا و برایا [۴۴۳] کناره گیرد، بلکه حیات و تعیش آدمیان صورت نپذیرد و زندگانی هیچ صنفی از اصناف ایشان میسر نگردد.

## بیان احتیاج تجار و ضرورات وجود ایشان

حاصل که این جماعت اصول منافع اهل عالم و اسباب و وسایط ارتفاع و انتفاع بنی آدمند، ضروریات اهالی هر دیار را از بلاد بعیده و اماکن فاصلیه [۴۴۴] بدیشان می‌رسانند و عمر خویش را در قطع براری [۴۴۵] و بحار [۴۴۶] و طی مراحل درشت و ناهموار مصروف می‌دارند و به مواضعی که سایر ناس را اجتماع و ایتلاف آنها میسر نیست، به قدم همت می‌رسانند و از منافی که در آن مواضع است ارباب عجز و حرمان [۴۴۷] را بهره‌ور

[صفحه ۱۶۵]

می‌سازند و بر خوض مهالک [۴۴۸] و مساعی [۴۴۹] که باقی طبقات رعیت را جرات بر ارتکاب آنها نیست، اقدام می‌نمایند و اهل هر دیار را به منافع اعدادی ایشان منتفع می‌سازند و ظاهر است که غیر این طبقه را تاب ارتکاب این شششغل خطیر نیست و مردم دیگر را یاری کردار و قوت اسفار ایشان نه (باشد).

چه این طایفه بوسیله مسالمة و مصالحه‌ی که با جمیع طوایف عالم دارند از مرافق و منافع هیچ دیار ممنوع نایستند و از آشوب فتنه و فساد و جنگ و عناد که در اطراف بلاد رو دهد، مصون و محفوظ می‌باشند و ضرر دشمنان هرگز به ایشان نمی‌رسد و آسیب عناد مخالفین عاید ایشان نمی‌شود، به خلاف سایر طبقات رعیت که سکه عداوت بر نقود قلوب اعداء [۴۵۰] به اسم ایشان مضروب و نقوش بغض و معاداتشان بر صفایح خواطر [۴۵۱] دشمنان مرسوم و مکتوب است لا جرم ملوک اقطار [۴۵۲] و ولات امصار [۴۵۳] را رد رعایت این طایفه که به وسیله رفاه رعیت و پادشاه و واسطه انتظام معایش عبادند، نهایت جد و اهتمام باید نمود و تفقد امور ایشان چه در مقام خود و چه در سایر اطراف مملکت و اکناف ولایت بر ذمت همت لازم باید شناخت، که فوائد آن عام و منافع اش تمام است.

[صفحه ۱۶۶]

## بیان صفات ذمیمه تجار و نهی از احتکار و تادیب ایشان

و بدان که با وجود این حقوق بسیاری که این طایفه تجار دارند بر مردم هر دیار و به سبب شایسته کمال مراعات و سزاوار مهربانی التفات می‌باشند، هر چند که حقوق ایشان را نیکو شناسی و لوازم تربیت و شفقت درباره ایشان به عمل آوری، که از اخلاق ذمیمه خالی نمی‌باشند و بعضی اطوار قبیحه می‌دارند، چنان که بسیاری از ایشان را تنگی فاحش در حوصله است و حرص عظیم بر طبع غالب و تحمل رسوائت جلت [۴۵۴] ایشان را شامل است و به احتکار منافع اطعمه عادت کرده، به امید ارتفاع قیمت آنها با وجود حاجت ناس [۴۵۵] حبس [۴۵۶] اجناس می‌نمایند.

و در مبیعات و معاملات از طریق انصاف دور افتاده، به تحکم و خودرایی جاده سود و مباحه می‌پیمایند و اگر چه به حسب واقع فواید بسیار بر وجود ایشان سمت ترتب دارد. اما منظور بسیاری از ایشان در اشتغال به تجارت و صنعت غیر منفعت خود نمی‌باشد، هر چه را در اکتساب اموال مفید یابند بدون ملاحظه حسن و قبح آن مرتکب شوند و آن چه را باعث ترفیه احوال دانند، هر چند که خلاف مقتضای شریعت و مستلزم نقصان و خسران رعیت، دست از آن برندارند و مجملا حب مال بر بواطن [۴۵۷] ایشان مستولی باشد و بی شک اخلاق ذمیمه مذکوره بر آن

[صفحه ۱۶۷]

مترتب گردد و از این راه مضرت عظیم به عامه رعیت رسد. و این معنی عیب کلی از برای ولات بوده اختلال تمام به احوال مملکت راه یابد.

پس باید تو که والی و امیر ولایتی، اصناف این طبقه را از احتکار منع نمائی و از حبس اجناس با وجود احتیاج ناس جهت بالا رفتن قیمت آن نهی فرمائی، چه حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آن نهی فرموده و بر اصحاب این فعل لعنت نموده، چنان که مرویست: «الجالب مرزوق و المحتکر ملعون» [۴۵۸] یعنی کسی که متاع نماید و جهت بیع و تجارت از جائی به جائی نقل نماید مرزوق [۴۵۹]

است و آن که احتکار و حبس در انبار بجهت انتظار ارتفاع اسعار [۴۶۰] نماید ملعون [۴۶۱] است.

پس باید که تجار و اهل صناعت قلمرو خود را از اکتساب اموال به طریق احتکار ممنوع سازی و همت خود را بر آن گماری، که مبیعات و معاملات بر نهج مشروع و قانون شریعت وقوع یافته از طرفین سماحت و مروت مسلوک دارند و از ازدیاد مضایقه و سماحت پرهیزند و در معاملاتی که بر اشیاء موزونه واقع شود، باید که در میزان عدل و راستی به میان آورند و از حيله و خدعه اجتناب و احتراز بر نهجی عمل نمایند، که به هیچ یک از گیرنده و فروشنده ضرری نرسد و ندامت غبن [۴۶۲] و زیان از طرفین مرفوع و مدفوع گردد.

[صفحه ۱۶۸]

و اگر با وجود آن که نهی از احتکار کرده باشی و منع از آن کردار نموده باشی، احدی از احادناس از این طبقه بر آن فعل ناپسندیده اقدام نماید و نهی شارع و فرمان تو را ناشنیده انگارد، باید که او را تنبیه و تادیب نمائی و در باب تعزیر [۴۶۳] و تعذیب اهتمام فرمائی، چنان که دیگران را عبرت شود و دیگران بر مثل آن فعل جرات ننمایند. اما زنهار که از احد اعتدال تجاوز جایز نداری و از هر اسراف و اتراف [۴۶۴] در عقاب اجتناب لازم شماری و زیاده بر قدر استحقاق عقوبت نفرمائی.

این بود بیان حال طبقه تجار و پیشه‌وران و شرح آداب و سلوک ایشان.

[صفحه ۱۶۹]

### ذکر طبقه عجزه و بیچارگان و مبالغه در مراعات ایشان

بعد از طی این مسالک و ادراک این معارف و مدارک، حذر باد تو را ای مالک و به ترس از خدای عز و جل و به یاد آور او را

درباره طبقه سفلی، که بیچارگان و مساکین رعیت و بینوایان و محتاجان مملکت‌اند و ارباب فقر و شدت و اصحاب شکستگی و زمانت [۴۶۵] می‌باشد.

زنها که غرور ثروت و جاه تو را از رعایت این طایفه باز ندارد و مراتب ذلت و خواری و حقارت و بی‌مقداری ظاهری که دارند و دواعی همت را از لوازم احسان در مراسم امتنان مانع نیاید و مبادا که صفایح [۴۶۶] احوال ایشان را به چشم استغناء بینی و دامان نخوت و تکبر و خارخاری [۴۶۷] [صفحه ۱۷۰]

ایشان برچینی و بیچارگی ایشان را برای شیطان چاره‌ی فریب خود سازی و به دست تهور و بی‌باکی بر شیشه دل‌های شکسته این طایفه سنگ اهانت اندازی. چه در میان این جماعت جمعی قانع باشند و بعضی را معتر [۴۶۸] نامند و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید و فرقان حمید ایشان را یاد فرموده [۴۶۹] و از لحوم قربانی به اطعام ایشان امر فرموده و در حقیقت ایشان را به ضیافت بندگان خود فرستاده است. و بر موائد نوال ارباب نعمت و مال جا داده، روا مدار که حقوق ایشان را ضایع گذاری و رعایت مهمات چنین کسان را اندک و حقیر شماری و گمان حقارت و خواری بدیشان مقرر داشته در مصارف دیگر صرف نمائی، که هر آینه خود را در معرض سخط الهی و مورد غضب نامتناهی د رآورده، بر نفس خویش ستم پیشه نکرده باشی و در تهیه‌ی اسباب ندامت و پشیمانی روز قیامت برای خود زیاده سعی نمائی.

البته که نسبت به این طایفه همت بر بذل و اعطاء و رفق و مدارا گمار و ثوبات اخروی [۴۷۰] که به مراعات جانب این قوم منوط است غنیمت شمار و در محافظت آن چه حق تعالی از حقوق خود درباره ایشان بر تو قرار داده و تو را مستحفظ و نگهبان آن ساخته رضای او را منظور و ساوس ابلیس لعین و هواجس [۴۷۱] نفس خسیس [۴۷۲] ایشان را از حق خود و [صفحه ۱۷۱]

خود را از رحمت الهی بی بهره مگذار و از بیت‌المال مسلمین جهت مدارا گذار این طایفه حصه (ای) مقرر دار و از غلات اراضی غنیمت به اسم ایشان قسمتی بردار.

### امر به تفقد اصناف مستحقین اطراف

و چنان کن که مستحقین [۴۷۳] اطراف ولایات و عجزه و مساکین اکناف مملکت را همگی از موائد [۴۷۴] تطف و اشفاق [۴۷۵] تو بهره و رفاهیتی حاصل آید و مراتب مواهب و عطایا به اهل بلده‌ی سکنی و متوطنین و طن و ماوای تو اختصاص نداشته باشد. زیرا که حق تعالی هر آن چه جهت قریب معین داشته، مثل آن را برای بعید نیز مقرر فرموده است و در لزوم مراعات و استحقاق تفقد و عنایات میان دور و نزدیک تفاوت نگذاشته @ است و بر والی و سایر اهالی رعایت حقوق اقصای [۴۷۶] و ادانی [۴۷۷] را لازم ساخته و ربقه [۴۷۸] و وجوب رعایت جانب اجانب و اقارب را بگردن سعی و اهتمام وی انداخته، تا عیار نقد خالص او را به محک امتحان بیازماید و زنگ التباس [۴۷۹] از مرات [۴۸۰] احوال و صفاتش به صیقل افتنان [۴۸۱] بزداید.

پس زنها که شادمانی دولت و طغیان عزت و حشمت تو را از

[صفحه ۱۷۲]

غوررسی احوال و انجاح آمال [۴۸۲] این طایفه مشغول نسازد و هجوم خیل خیالات و نخوت و غرور آشوب تفرقه در میان جنود دواعی همت نیندازد، که هر چند اشغال مهمه تو بسیار و مهمات خطیر تو بی شمار است، اما نپنداری که به مجرد احکام و اثقال جلایل [۴۸۳] امور در تضییع و اهمال محقرات اشغال معذور خواهی بود و به محض تمشیت دادن مهام عظام در تکاهل و تغافل از جزئیات احوال انام [۴۸۴] عذرت پذیرا و بهانه‌ات مقبول خواهد بود، که این خیالی است فاسد و تصویری است باطل و کاسد

[۴۸۵].

زهار که به این هوا حبس نفسانی و وساوس شیطانی فریب جهل و نادانی مخور و نظر همت بلند از کنگره قصر رفیع البیان تفقد و مراعات پست پایگان برمदार و رخسار شکفتگی از غلبه و انبوه زواجر [۴۸۶] اشغال و مهمات این گروه بی شکوه در هم میار و رای احسان از ایشان وامگردان و دامان طغیان بر تکفل احوالشان میفشان [۴۸۷].

و باید که جمعی از فقرا و مساکین کهدست آمالشان به دامان ملاقات تو نرسد و از جانب حقارت ظاهری در محفل تو راهشان نباشد و آنان که در نظرها خوار و بی مقدار باشند و به چشم ظاهر بینان ذلیل و حقیر نمایند، پیوسته در مقام تفقد و جستجوی ایشان باشی و دقیقه (ای) از مراسم تفقد و تفحص و تجسس را نامرعی نگذاری و کسی که از

[صفحه ۱۷۳]

معتمدان خویش را که به صفت خشیت و پرهیزگاری و سمت تواضع و خاکساری متصف باشد، بر ایشان گماری و به شغل غوررسی احوال و انجاح آمال آن مقرر داری و خاطر او را از هر شغل بغیر ترقب و ترصد [۴۸۸] احوال این طایفه فارغ سازی، تا همگی همت خود را بر تعیش امور ایشان گمارد و پیوسته مطالب و مارب ایشان را بر تو عرضه دارد و دقیقه (ای) از دقایق خیر اندیشی و صلاح جوئی فرونگذارد.

از آن که صاحب صفات مزبوره به رفع مهمات و عرض ملمات [۴۸۹] این طبقه مقرر داشته دعای همش را بر اشتغال به لوازم این شغل خطیر گماشتی و به یقین معلوم است که از جزئیات حوائج ایشان چیزی از تو مخفی نخواهد ماند. و هر حاجتی که ضعفاء و مساکین و فقرا و محتاجین را بوده باشد و آن گماشته تو به عرضت خواهد رسانید.

سعی کن تا در احقاق حقوق ایشان به نوعی عمل نمائی که پیوسته در مقام معذرت و عذر خواهی باشی و اگر به حسب واقع کوتاهی واقع شده باشد، چون به قدر مقدور اهتمام نموده باشی معذور نمائی و در روز قیامت تو را نزد خدای تعالی عذری باشد، که بدان تمسک جوئی و بهانه (ای) که به آن توسل نمائی، چه این طایفه را احتیاج به عدل و انصاف زیاده بر سایر الناس و مراعات جانب ایشان از اهم واجبات و اعظم طاعات، بلکه در تادیه حقوق سایر طبقات نیز همیشه طریق اعتذار سلوک دار و با وجود کمال اهتمام خود را مقصر [۴۹۰] دانسته، در برابر جناب

[صفحه ۱۷۴]

مقدس الهی در مقام عذر خواهی در آور و مراعات همگی این طبقات را وسیله اعدار [۴۹۱] خویش دان و رعایت جانب هر یک از ایشان را در نامه اعمال ذریعه (ای) [۴۹۲] از اعتذار، از تقصیر و اهمال خود بخوان و بعد از اصلاح احوال عامه این طبقه و انجاح آمال کافه‌ی این طایفه خصوص یتیمان محروم و پیران مرحوم [۴۹۳] را منظور نظر عاطفت سازد و در اختصاص این دو نوع خاص به مزید عنایت و شفقت پردازد.

پس باید که درباره اطفال بی پدر و ارباب هنر و کبر که به سبب عجز و نادانی و به علت ضعف و ناتوانی چاره‌ی کار خویش ندانند و تحمیل اسباب معیشت کما ینبغی نتوانند و از غایت شرم و تعفف خود را در مقام سوال و اظهار احوال باز ندارند و داغ طلب [۴۹۴] و خواری عرض مطلب بر جبین عرض خود نگذارند و داعی همت عالی بر ترفیه احوال و انجاح آمال ایشان گماری و در تفقد امور این دو صنف نهایت جد و اهتمام مرعی داری.

صنف اولی را چون پدر مهربان به لوازم احسان بنوازی و صنف ثانی را مانند فرزند غمخوار، اسباب معیشت و مدار گذار مهیا سازی و این کاریست به غایت دشوار و باریست بی نهایت سنگین و گران مقدار علی الخصوص بر ولات با اقتدار که شغلشان بسیار و دوش همشان از تکفل مهمات گران بار است، بلکه مراتب خدا جوئی و مراسم حق طلبی همگی در نهایت اشکال است و تحمل شاداید بلیات جهت تحمیل



[صفحه ۱۷۵]

مبرات [۴۹۵] و فوز سعادات آدمی را به سعی خود خیال محال و لیکن حق تعالی و تقدس به تفضیل خویش بر جمعی که مشیت ازلی [۴۹۶] به سعادت ایشان تعلق گرفته است آسان سازد و عاقبت آخرت را در نظر ایشان جلوه داده تجرع اقداح [۴۹۷] محنتها را در دار دنیا بر مذاقشان گوارا داند، تا امید رستگاری عقبی [۴۹۸] نفس سرکش را به سجن [۴۹۹] طاعت الهی محبوس داشته، به توقع سبکباری نشئه آخرت اغلال ائقال [۵۰۰] عبادات بر اعناق گردنکشان و داعی شهوت و غضب گذرانند و مواعید ربانی را به صدق اذعان نموده، طمع نیل سعادات اخروی و فوز ثبوت جاودانی را اهم جمیع مطالب و مارب شمارند.

این بود بیان حالات طبقات سبعه رعایا و شرح مراتب سلوک و ولات با هر یک از آنها.

[صفحه ۱۷۷]

### امر به تواضع و فروتنی و تقویت ضعیف در معارضه با قوی

بعد از دانستن این قواعد و اتباع آن و استماع این فوائد و انتفاع از آن، باید که در تدارک ملک و ملت بوده، به رعیت پروری پردازی و اوقات خود را در انتظام مملکت منضبط گردانیده و جهت هر شغلی وقتی معین سازی.

از آن جمله جهت انجاش حوائج ارباب حاجات و تمشیت مهمات کافه طبقات وقتی از اوقات خویش را تعیین فرمائی و از برای اصلاح احوال رعایا و غوررسی ایشان و رسیدن به مطالب برایا و دادرسی ایشان روزی را روزها مقرر نمائی، تا ارباب تظلم [۵۰۱] و سایر مردم به جهت عرض مطالب خود میعاد مقرر دانند و به انتظار فرصت رفع حوائج از اشغال و مهمات خود باز نمایند.

[صفحه ۱۷۸]

و باید که در آن روز خود را از جمیع مشاغل مستخلص ساخته و مجلس عام قرار گیری و به تذکر نعمای الهی و یاد آوری سطوات پادشاهی، طریق تواضع و فروتنی با کافه خلق از صغیر و کبیر و جلیل و حقیر مسلوک داری و جنود و اعوان و حجاب [۵۰۲] و خدمتکاران را از سر راه عامه مترددین به مجلس برخیزانی و خود را از مرتبه تکبر و تجبر فرونشانی و (از) علامات سلطنت [۵۰۳] دور باش (و) عظمت را از محفل خود دور گردانی، تا فقرا و مساکین را نظر نیفتد و از مشاهده آثار جاه و حشمت دهشت و وحشت بر ایشان استیلا نیابد و هر که را سختی باشد بی شائبه [۵۰۴] اضطراب و لکنت بیان تواند نمود و مکنون خاطر خود را بدون تشویش و هیبت به عرض تو تواند رصصانید. چه بارها من از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که این الفاظ مشحونه الايقاظ [۵۰۵] را به جهت اتعاظ [۵۰۶] بر زبان مبارک وحی ترجمان جاری ساخته می فرمود: «لن تقدس امه لا یاخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر متعنع» یعنی تقدیس الهی شامل حال قومی نمی شود، که در میان ایشان حق ضعیف از قوی به نوعی باز خواست نمی شده باشد، که موجب دلیری ضعفا بر طلب حقوق ایشان باشد و در منازعه با اقویا، پریشانی و دهشت واضطراب به مکالمات

[صفحه ۱۷۹]

ایشان راه نیابد.

و مراد به تقدیس الهی التفات کامله اوست که موجب نراحت و طهارت نفوس و ارواح از لوث شبهات و کدورات و برائت ابدان از اصناف خلل و آفات است. روا مدار که به شامت کردار خود سعادت تقدیس الهی را از قوم خود باز داری و طوائف رعیت خود را از دولت شمول لطف زبانی محروم و بی بهره گذاری، بلکه سعی کن تا ارباب عجز و ضعف را بر مطالبه حقوق دلیر و قوی نمائی و به صیقل [۵۰۷] رفق و مدارا از زنگ دهشت و خوف از مرانی [۵۰۸] قلوب ایشان بزدائی، تا هر چه خواهند در محفل تو بی حجابانه گویند و بدون شائبه خوف و هراس با اقویا طریق مقاومت و منازعات پویند [۵۰۹].

## امر به حلم و بردباری و تحمل تندی و درشتی مستحقین

و آن گاه سخنان درشت ناملازم ایشان را به تحمل و بردباری تلقی کن و از گفتگوهای باطل و کلمات بی حاصل ایشان روی انضجار

[۵۱۰] درهم

[صفحه ۱۸۰]

میاور و اسباب دلتنگی و تکبر و دواعی ملالت و تضجر از نواهی همت دور دار، تا بوسیله این کردار پسندیده، حق تعالی اکناف رحمت شامله بر تو مبسوط سازد و لوای نیکنمی تو را در اقطار بلاد، بر روش اشتها برقرار و ثواب طاعت را در آخرت به تو رساند و اجر عملت را در عقبی به اضعاف آن بیفزاید و البته که رعایت اطوار [۵۱۱] مزبوره را بر خود لازم شمار و حلم و تواضع را عادت خویش کرده از طغیان تکبر دست بردار و چنان کن که هر چه عطا می کنی به وسیله اقتران به مراسم تواضع و فروتنی بر مذاق آخذین گوارا گردد.

و از هر که عطایا باز می گیری و او را به مصلحتی از مواهب [۵۱۲] خویش محروم می سازی از روی اجمال و نیکوئی و ملائمت و عذر خواهی باشد. یعنی به سبب منع، زجر او ننموده او را دلشکسته نسازی و مهربانی را دریغ نداشته به اظهار معاذیر [۵۱۳] دلدیر خاطر او را تسلی بخشی.

[صفحه ۱۸۱]

## بیان اموری که عمال باید خود متوجه شوند

بعد از آن که برای مجلس عام و قضای حاجات انام روزی معین ساختی و در این روز به تمشیت و انتظام مهمان و کار سازی تمام اهل اسلام پرداختی. بدان که تو را کارهای دیگر نیز هست که لابد بنفس خویش باید مباشر آنها شوی و به اقدام اهتمام در پی رونق و انتظام آنها روی از آن جمله مسئولات عاملان و غوررسی مهمات ایشان است که چون آثار عجز و درماندگی بر الواح نویسندگان خود در امری از امور عمال نواحی مملکت به نظر حدس و بصیرت مطالعه فرمائی، ناچار باید که خود متوجه شده کار ایشان را معطل و موقوف نگذاری و باید که بدستاری فکر مستقیم سررشته‌ی نظم و نسق مهمات ایشان را بدست تکفل و تدبیر محاسبات خیر اندیش بسپاری تا از شغل و عمل خود باز نمانند و آفت اختلال به امور مملکت نرسانند.

[صفحه ۱۸۲]

و دیگر آن که چون جمعی از اعوان خود را به جهت انجاح [۵۱۴] حوائج ناس [۵۱۵] در غیر روز معهود مقرر داشته، دواعی همتشان را بر اجابت ارباب حاجات گماشته باشی و ظاهر شود که در مشیق [۵۱۶] مهمی از مهمات رعیت بمضیق عجز و حیرت گرفتار گردیده‌اند و از غلبه افواج علایق به مرجوعی از مرجوعات خویش کما ینبغی و یلیق [۵۱۷] وانرسیده‌اند، باید که پرده غفلت از پیش چشم بصیرت دور سازی و بی شایبه تغافل و تکاهل به انجام مهمان ارباب یاس و حرمان پردازی.

## نهی از تاخیر کارها از وقت آنها

و سعی کن تا اعمال مقرر و اشغال مقدره خویش را هر یک در وقتی که به جهت آن تعیین نموده، به اتمام و اختتام رسانی و نفس کامل را متوقف و تاخیر کارها از وقت خود نفرمائی، چه هر لحظه (ای) از لحاظ عمر مرهون عملی از اعمال است و هر ساعتی از ساعات زندگی ظرف شغل تازه (ای) از اشغال است، چون کار این لحظه به آن لحظه افکنی، لاجرم شغل لحظه ثانیه را تزییع کرده

باشی و مبلغی از نقد حیات را باطل و بی حاصل کرده باشی.

[صفحه ۱۸۳]

### امر به صرف افضل اوقات در طاعات و عبادات

و باید که در اشتغال به اعمالی که در میان تو و پروردگار تو وقوع می‌یابد و به جز به اخلاص نیت و صفای طویت [۵۱۸] سمت کمال و صحت نمی‌پذیرد و افضل اوقات خویش را مصروف داری و در اکثر ازمه و ساعات تضرع به جناب الهی و استغاثه [۵۱۹] به درگاه ربانی را غنیمت شماری، هر چند که طاعات منحصر در ذکر و دعا نیست، بلکه همه افعال و اعمال چون به شایستگی نیت و سلامت رعیت مقارن افتد، مرتبه عبادت یابد

[۵۲۰].

و هر گاه در آن منظور تحمیل رضای الهی و تقرب به رحمت نامتناهی باشد، داخل زمره‌ی طاعات و از جمله مراسم عبادات گردد و هر آینه تواند بود که اهل عقل و تمیز هیچ‌آنی از آنات عمر عزیز را بی اکتساب سرمایه سعادت و اشتغال و وظایف طاعت و عبادت نگذراند و ارباب صدق و اخلاص همگی شئون و احوال خویش را از خواب

[صفحه ۱۸۴]

و خیال و سکون و مقال و سایر گفتار و کردار در پنهان و آشکار وسیله فوز ثوابت اخروی و واسطه استحقاق تفضلات الهی سازند.

### امر به محافظت صلوات

و باید که در خلاصه‌ی اوقات که به جهت عبادات خود معین و مقرر داری و خاصه ازمه و ساعاتی که در آنها نقد بندگی خود را به دست نیازمندی در بوته اخلاص می‌گذاری، به ادای فرایض الهیه و اقامت صلوا لیلیه [۵۲۱] و نهاریه [۵۲۲] اشتغال نمائی و در مواظبت و محافظت بر مراعات اوقات فضیلت آن کمال اهتمام فرمائی. و روا مدار که در رعایت دقیق آداب و شرایط آن تکاهل و تساهل [۵۲۳] ورزی و رنجانیدن بدن خود را در احتمال زحمت قیام و قعود و ارتکاب متاعب رکوع و سجود از خالق جسم و جان و مالک ارواح و ابدان دریغ داری. بلکه سعی کن که در لیل و نهار و پنهان و آشکار تن خود را متحمل شدائد طاعات و قربات [۵۲۴] سازی. و نقد وجود خود را به آتش شوق رضا جوئی جناب سبحانی در بوته رنج و مشقت بگذاری و جهد نمائی، تا هر عبادتی را که وسیله تقرب درگاه الهی می‌دانی بر وجه کمال مودی سازی و اساس شرایط و آدابش

[صفحه ۱۸۵]

را از رخنه اخلال به واجبات و نقص ترک مستحبات محافظت نمائی چنان که چهره‌ی شاهد نیتش به زیور اخلاص آراسته باشد و قامت ارتکابش به حلال [۵۲۵] خضوع و خشوع پیراسته نماید. هر چند که زحمتش بسیار باشد و بدنت را به تعب اندازد. زنهار که راحت بدن را منظور مدار و به تن پروری همت مگمار و هر المی [۵۲۶] که در ادای وظایف طاعات به جسم تو رسد عین راحت روحش شمار.

### بیان کیفیت امامت

و هر گاه امامت جمعی نمائی و نماز را به جماعت گذاری باید که از دو صفت احتراز لازم شماری، یکی تنغیر [۵۲۷] آنست که نماز خود را به طول کشانی و به قرائت سوره‌های طولانی و مبالغه در تکریر [۵۲۸] و تکثیر [۵۲۹] تسبیحات و اذکار خاطر مومنان را

برنجانی، چه بسیار از ایشان باشند که بسبب عارضه (ای) از عوارض بدنیه [۵۳۰] یا حاجتی از حوائج ضروریه مکث بسیار نتوانند نمود و کار بدان انجامد که ترک نیت اقتدا کرده به قصد فرادا نماز گذارند و از ثواب جماعت محروم و بی بهره مانند یا اگر بطول نماز

[صفحه ۱۸۶]

صبر کنند، حاجات ضروریه ایشان فوت شود و بسبب ترک مراسم خضوع و خشوع به کمال نمازشان نقص کلی برسد. اما تضييع آنست که از غایت اختصار به بعضی از واجبات تسیحات و اذکار و سایر شرایط و آدابی که به وجوب یا تاکید استحباب آنها شده خلل رسانی و به این سبب نماز خود و جماعتی را که بتو اقتدا نموده‌اند ضایع و باطل و یا ناقص و بی حاصل گردانی. و من از رسول صلی الله علیه و آله در وقتی که مرا به ولایت یمن میفرستادند پرسیدم که نماز با ایشان چگونه گذارم و در امامت ایشان چگونه مرعی دارم فرمود: «یا علی صل بهم کصلوه اضعفهم و کن بالمومنین رحیما» یعنی که امامت ایشان کن به نمازی که مثل نماز ضعیفترین ایشان باشد و طول آن خاطر ضعفاء و جمعی را که بسبب عذری قوت تحمل آن نداشته باشند نرنجانی و به مومنان مهربانی کن و تمامت همت بر مراعات جانب ایشان گمار.

[صفحه ۱۸۷]

### نهی از خلوت نشستن ملوک و بیان مفاسد این وضع سلوک

بعد از محافظت بر مراسم تمامی این رسوم و آداب و مواظبت بر لوازم هر یک از آنها در هر باب و صیتی که رعایت آن لازم و در کار می‌نماید و نصیحتی که پذیرفتن آن لابد و ناچار می‌باید و تحذیر از خلوت نشستن بسیار و طول احتجاج [۵۳۱] ملوک و ذوی الاقتدار [۵۳۲] است. و اگر بعد از مضامین سابقه و قوانین سالفه، کلامی در سلک انتظام آید و تقریر آن لوازم اعتنا و اهتمام را شاید، همین مضمون نصیحت مشحون و موعظه هدایت مقرون است که احتجاج و استتار والی از رعیت باید که به طول نکشد. و زیاده بر قدر اشتغال به بعض ضروریات خفیه، چهره‌ی شاهد

[صفحه ۱۸۸]

رعیت پروری سرادق نخوت [۵۳۳] و جبروت [۵۳۴] نبوشد. زیرا که طول احتجاج ولایت از رعیت، شعبه (ای) از شعبات تنگی مضمار عدل و داد و موجب قلت علم و اطلاع ایشان بر امور عباد و بلاد است. چه هر کار ارباب ملک و پادشاهی از رعیت خود عزلت کزینند و از پی فراغ بال و رفاه حال رفته در خلوت خاص نشینند، لا جرم علم ایشان به اموری که در آن حال سنوح [۵۳۵] باید محیط نباشد و اکثر سوانح و وقایع از ایشان پوشیده و مخفی بماند.

و هر آینه در استعمال آن احوال محتاج به تفتیش از خواص رعیت و اعوام دولت خود باشند و ناچار بر شهرت افواه و گفته رعایا و سپاه اعتمادشان باید نمود و در تحقیق و تصدیق آن مراتب تابع رای دیگر ایشان باید بود و به این سبب بسیاری از امور بخلاف واقع بر ایشان ظهور یابد و خلل عظیم به بنیان ملک داری و قواعد رعیت پروری ایشان رسد. و بسا باشد که وقایع عظیمه که متضمن فساد بسیار باشد، به سبب تلبیس غرض گویان در نظر ایشان حقیر و بی مقدار نماید. و جرایم صغیره که چندان مفسده نداشته باشد به علن [۵۳۶] عناد معاندان عظیم و با مقدرها گردد، معصیتی که از ارباب جاه و ثروت سرزند هر چند کبیره باشد، خوش آمد گویان در لباس صغیره‌اش جلوه دهند و صغیره (ای) که از بیچاره (ای) صادر شود کو بسیار حقیر و اندک باشد.

عیب جویان در مقام تفسیح [۵۳۷] کبیره بزرگش وا گویند، بلکه بعض از

[صفحه ۱۸۹]

محاسن افعال را قبیح وانمایند و در مقام تحسین بعض قبایح بوده، اعمال سیئه به خوبی بیاریند و به این سبب اکثر امور بر والی مشته

گردیده، حق را از باطل نتواند شناخت و با وجود این حال به تمییز صواب از خطا کجا تواند پرداخت.

## تاکید در نهی احتجاب و مبالغه در آن باب

در حجاب رفتن. از مردم دور شدن.

و این امری است در نهایت ظهور، که هیچ فردی از افراد بشر را بر خفایای امور اطلاع نمی‌باشد و به چشم هیچ یک از آحاد ناس اسرار خفیه در نمی‌آید. والی ملک با سایر بنی نوع خویش در سمت جهل سوانح خفیه و عجز از دانستن امور سریه، سهم و شریک و مراتب اشتباه و التباس مانند سایر الناس به او نزدیک است. و حق را نشانی نکرده‌اند، که به آنش از باطل نتواند شناخت و صدق را اعلامی نگذاشته‌اند، که از کذبش جدا تواند ساخت. لا-جرم چون حجاب احتجاب از درگاه خلوت فراغت در آویزد و چشم مشهده و عیان از تجسس احوال رعیت در بندد، هر چه در خفیه او کنند بر او پوشیده ماند و تدبیر امور ملک و ملت کما ینبغی نتواند.

پس باید که در خلوت کم نشینی و اسباب احتجاب بر خود نچینی و اگر از نفس خویش تامل کنی، بدانی که خلوت نشستن بی‌فایده و از مردم پنهان شدن بی‌ثمره است. از برای آن که حال تو از این دو بیرون

[صفحه ۱۹۰]

نیست، که یا چنانی که در احقاق حقوق و تحقیق آمال نفس خود از عطا و بذل اموال باک ندارد و به دستگیری همت سخاوت حطام فانیه دنیا را واقع و وجودی نمی‌گذارند. و در این هنگام احتجاب از رعیت و خواهش بنشستن در خلوت امری است، که جز جهل و نادانی سببی نتواند داشت. و به غیر دواعی نخوت و غرور باغشی بر آن نتواند شناخت. و اگر نه عاقل دانا با وجود سخاوت نفس، از ادای حق واجبی که احقاق آن موجب نجات آخرت و سبکباری روز قیامت بود گریزان چرا باشد و صاحب نجات آخرت و سبکباری روز قیامت بود گریزان چرا باشد و صاحب نجات آخرت و سبکباری روز قیامت بود گریزان چرا باشد و صاحب هوش خرد آشنا با اتصاف به صفت کرم و ارتکاب مراسم مکارم بذل و عطا مانند ارباب دنائت

[۵۳۸] مائل کنج انزوا و متلبس به لباس اختفا چگونه نماید.

یا حال تو آن است که بر زینت بخل گرفتار و اسیر ربقه محبت درهم و دیناری و در این صورت نیز احتجاب تو را از رعیت در جمع و اکتساب اموال چندان اثری نیست و ظهور و بروز در میانه‌ی خلق را به تشدید اساس مکنت و ثروت زیاده، ضرری نه. چه هر گاه جمعی از اهل استحقاق از بذل و عطایای تو محروم و مایوس باز گردند. دیگران را عبرت شود و خیال طمع بگرد خاطر کس دیگر نگردد، بسیار بزودی ارباب حاجات دست سؤال از دامان نوال [۵۳۹] و بردارند و به اندک زمانی اصحاب طلب قطع نظر از مطلب نموده تو را به حال خود وا گذارند.

حاصل که والی ملک را خواه لئیم و خواه کریم، طول احتجاب از

[صفحه ۱۹۱]

رعیت و تمادی [۵۴۰] اختیار وحدت و خلوت از طریق حزم و وعقل دوراست و سعی در مراسم اجتناب از دواعی این رزیت از ارتکاب این فعل بی‌عاقبت، به غایت ضرور. چه حیف است که ارباب کرم و همت به داعیه اندک فراغتی که در ضمن اختیار خلوت باشد، چنین احوال خود را به داغ کم عقلی و بی‌خردی انگشت نمای اقصای وادانی سازند.

یا کمال اتصاف به صفت بخل و ظنت را در حق خویش به خاطر کافه رعیت اندازند و همچنین اصحاب ضیق و خست [۵۴۱] را نسزد که با وجود این صفت رزیت ارتکاب احتجاب را بی‌منظور و مقصودی بر خویش روا دارند و زمام احترام و احتشام خود را یکباره به دست قاید [۵۴۲] بدگوئی مفسدان و عیب جویان بسپارند. و با آن که اکثر جهات احتیاج رعیت به ولات اموریست که در

آن مونتى بر ایشان نیست و بیشتر رجوع مردم به ملوک در مهماتی است که در آن خسران از برای ایشان متصور نه (باشد)، مانند دادخواهی مظلومان و تظلمات ستم رسیدگان و طلب عدالت و انصاف در معاملات ایشان و سایر مهماتی که انتظام آن در عهده اهتمام والی و دوش همتش از بار مونت و نقصان خالیست.

[صفحه ۱۹۳]

### امر به محافظت مقربان از ظلم و ستم بر زیردستان

بعد از رعایت این آداب و برکت خصلت خلوت و احتجاب که خود را به صفات حسنه آراستی و آئینه طمع از خصال ذمیمه پرداختی، باید که به فکر اصلاح و تربیت یاران و مقربان پردازی و خاطر رعیت را از زحمت و اذیت سرکشی و طغیان ایشان فارغ سازی، چه والی ملک را جمعی از خواص و مصاحبان هستند و برخی از اصحاب خلوت و همنشینان می‌باشند، که به صفت استیثار [۵۴۳] و تطاول [۵۴۴] انصاف دارند و آحاد رعیت و زیر دستان را به منزله عیید و ممالیک خویش نپندارند، هر چه زات عوائد و متاع [۵۴۵] یابند، به سبب قلت انصاف خود را به آن از سایر ناس اولی می‌دانند و از روی نخوت و بی باکی دست طمع و تطاول به حقوق ارباب عجز و استهلاک می‌رسانند، همت خسیس بر تشیید مبانی جور و

[صفحه ۱۹۴]

اعتساف [۵۴۶] می‌گمارند، و سر تواضع و فروتنی به انصاف به مراسم عدل و انصاف فرو نمی‌آرند. پس سعی کن تا مونت قهر و سلطنت ایشان را از دوش ضعف و مساکین برداری و اعناق تطاول [۵۴۷] و سرکش ایشان را که به قوت استظهار تقرب به درگاه تو به جانب ظلم و تعدی بر ارباب عجز و افتادگی کشیده‌اند، به زنجیر تدبیر مقید و مغلول [۵۴۸] سازی و تمشیت این کار و تنظیم لوازم این شغل با مقدار جز بدان میسر نگردد که اسباب تطاول و سرکشی ایشان را قطع نمائی و دست جور و تقلب ایشان را از وسایل قوت و سلطنت کوتاه گردانی.

### نهی از تیول دادن به خویشان و اقارب

پس باید که هیچ یک از خواص یاران و نزدیکان خود را به اقطاع قطایع [۵۴۹] و تیول دادن مزارع مخصوص ندانی و دست تسلط اقارب و خویشان خود را بر سر عجزه‌ی [۵۵۰] و مساکین اقطار و اطراف مملکت خویش مبسوط نگردانی و نوعی نمائی که ایشان طمع تصرف در ضیاع [۵۵۱] و عقاری [۵۵۲] که باعث اصرار مردم آن دیار باشد از تو داشته باشند، با عدم اطلاع تو را بر افعال ناپسند خود به اعتبار وثوق به رعایت رعایا و برابا در

[صفحه ۱۹۵]

اخفای آنها سبب قرب و منزلتی که دارند متوقع باشند. یا در عقد صیغ و عقود و معاملات که میان ایشان و رعیت و مباشرین زراعت و فلاحت در آب و زمین آن ولایت و سایر امور مشترک که میان ایشان و رعیت وقوع یابد، جانب انتفاع خود را منظور دارند و از متضرر شدن دهاقین [۵۵۳] و تحمیل مونات شاقه بر عجزه و مساکین پروا نکرده، از جانب تو نسبت وثوق بر عدم اطلاع یا توقع تغافل از این اوضاع مطمئن باشند. و هر آینه به مقتضای تطاول و قلت و انصاف دست جور و اعتساف بر ضعیفاء رعیت بکشایند و خود به فراغت هر چه تمامتر در مهاد [۵۵۴] تنعم و رفاه بیاسایند و لا- جرم راحت دنیا مخصوص ایشان باشد و وبال آخرت و استحقاق عیب و ملامت برای تو بماند.

### مبالغه در عدالت میان خلق الله و تسویه قریب و بعید در احقاق حق

و باید که در مطالبه حقوق و بازخواست آن میان قریب و بعید تفاوت نگذاری و هر که را بر دیگری حقی ثابت گردد، در احقاق آن لوازم سعی و اهتمام را دریغ نداری و در ارتکاب زحمت این کار آثار مراسم صبر و شکیبائی شعار خودسازی و اجر و ثوبات این طاعت را از خزائن وهاب [۵۵۵] بی منت طمع داری و هر چند مراعات این قانون خیر مشحون [۵۵۶] [صفحه ۱۹۶]

ضرر کلی به اقارب و خویشان تو رساند، از آن نیندیشی و رضا جوئی جناب مقدس الهی را ترجیح داده پیشنهاد خاطر سازی. [صفحه ۱۹۷]

### امر به عذر خواهی در مقام بدگمانی

و اگر به هواجس [۵۵۷] نفس خسیس و مکاید تلبیس ابلیس مراعات دقیقه (ای) از دقایق این طریقه انیقه [۵۵۸] بر خاطرات گران آید و احتمال ذره (ای) از لوازم عدل و انصاف بر دوش همت سنگین نماید، بدستکاری تذکار اقتناء سرمایه نجات اخروی و ابتغاء عواقب ذکر جمیل دنیوی و دواعی آمال و امانی خود را تسلی کن و بواعث حمیت و تعصب خود را به عنان صبر و شکیبائی رام قائد عقل و بصیرت گردان، که عاقبت اینکار محمود و مال این خصال رستگاری یوم الورد است. پس البته باید که در مراسم رعایت عدالت و مراعات جانب رعیت [صفحه ۱۹۸]

کوشی و جام راحت و حسن عاقبت از دست ساقی سعادت نوشی و لباس نیکنمایی دنیاو آخرت و جلب قلوب اهل مملکت را پوشی و اگر احیانا یکی از رعیت را نسبت به تو در مقدمه (ای) د از مقدمات گمان ظلمی به خاطر رسد و تو را اطلاع بر مکنون ضمیر او بهمرسد.

زنهار که تغافل نورزیده معذرت خود را در امری که منشاء بدگمانی او شده اظهار نمائی و اعتقاد فاسد او را حق خود به حسن ظن مبدل فرمائی، که چون تو را در مقام اعتذار ببیند، عذرت را پذیرد و سهام تعیر و ملام [۵۵۹] از هدف اوضاع و اطوار تو باز نکرده و لا جرم حاجت تو که عبارت از استقامت امور ایشان بر نهج حق و صواب است، به اسهل وجوه میسر گردد و به دستکاری اعتقاد و نصیحت و نیک خواهی خاطر رسیده ایشان را اسیر دام اطاعت و انقیاد شود. این بود قوانین سلوک با طبقات رعیت و رعایت انتظام مهام ملک و ملت. [صفحه ۱۹۹]

### آداب سلوک با دشمنان در باب صلح با ایشان

اما ضابطه معامله با اعداء و اهل قتال و دستورالعمل سلوک با ارباب عناد و جدال، پس مجملی از آن این که: چون دشمنی تو را به صلح دعوت نماید، که مخالف رضای الهی نباشد. زنهار که دست رد بر سینه التماس و استدعای وی مگذار و قبول چنین مصالحه را که مذلت آن مخصوص با اعداء است، از مغتنمات نعمای ربانی شمار، چه صلح را فائده (ای) بی غایت و منافع بی نهایت است.

از آن جمله این که، سپاه و لشکر چند روزی از ارتکاب متاعب جنگ و جدال بر آسایند و به جمعیت خاطر در سامان اسباب ضروریه خویش سعی نمایند.

دیگر آن که تو را نیز از هموم تدبیر محاربات و مجادلات فی [صفحه ۲۰۰]

الجملة فراغتی حاصل آید و خاطر از رهگذر تشویش مال اندیشی فتنه و آشوب اندکی بیاساید.

و دیگر آن که چون با طایفه (ای) از طوائف اعداء دم از مصادقت و موالات [۵۶۰] زده هیجان غبار نزاع و قتال از میانه مرتفع باشد. سایر اصناف دشمنان از جمعیت خاطر و اجتماع عساکر تو در حساب باشند و به گمان کثرت اشتغال و تفرق احوال بر محاربه و جدال تو جرات ننمایند، لا جرم امنیت تمام در مملکت پدید آید و امور ضبط بلاد و مهر اهل عداوت و عناد را رونق بیفزاید.

### نهی از اعتماد بر صلح دشمنان به خبرداری از حيله ایشان

ولیکن در حال صلح با خصماء [۵۶۱] و هنگام مهادنت [۵۶۲] با اعداء حذر تمام از قوائل [۵۶۳] ایشان لازم شمار. و بهیچ وجه تکیه ایمنی بر وسائد [۵۶۴] و داد ظاهری ایشان مجوز مدار، چه بسیار باشد که دشمن اظهار صلح و آشتی کند و دم از مصادقت و موالات زند اما مرادش انتهاز [۵۶۵] فرصت و انتظار غفلت باشد و خواهد که خاطر تو را از اندیشه مال احوال و تهیه‌ی اسباب [صفحه ۲۰۱]

حرب و قتال سازد و ناگاه جنود آراسته و عساکر پیراسته بر سر مملکت آرمیده و لشکر جنگ ناشنیده تو تازد و به هجوم سموم صولت بنیاد و واجبات دولت را از حدائق ابتهاج [۵۶۶] براندازند و زنه‌ار که از وخامت عاقبت از ساغر [۵۶۷] هوش و فکر بریز. پس حزم و مال اندیشی را شعار خود گردان و حسن ظن خویش را در حق دشمن متهم دان و هر چند امارات دوستی در جبین احوال اعداء ملاحظه نمائی، بر آن اعتماد جایز ندارد و سر رشته مراسم ضبط و حراست از دست همت مگذار، تا مواد شوکت تو استحکام گیرد و امور ملک و دولت را رونق بیفزاید.

### نهی از نقص عهد و پیمان و هتک حرمت

و اگر با بعضی اعادی [۵۶۸] در باب امری از امور عهدی نمودی، سر رشته معامله را بعقد پیمانی محکم کردی، تا احدی از ایشان را از سهام (و) از سطوات اعوان خود به جوشن [۵۶۹] امان ایمن ساخته، بنا بر مصلحتی به انگشتر زنه‌ارش بنوازی. پس باید که عهد خود را به وفا رعایت نمائی و امان خویش را به امانت محافظت فرمائی. و در معرکه وفاداری، جان خود را سپر کرده از سهام زوال و فنا پروا نداری. و به سبب خوف و هلاکت بر بطلان عهد و [صفحه ۲۰۲]

میثاق جرات نکرده، نفس خویش را فدا پنداری، چه هیچ فریضه (ای) از فرایض الهی نیست که اجتماع ناس [۵۷۰] بر ملازمت لوازم آن و اهتمام طوایف انام با وجود غایت تشاجر آرای ایشان و نهایت اختلاف عمل و ادیان به مراعات مراسم آن زیاده بر فریضه مراقبت عهد و پیمان باشد.

حتی ارباب شرک و الحاد با وجود انکار مبداء و معاد، طریقه‌ی انیقه‌ی وفاداری و شریعت قویمه‌ی حق گذاری را در میان خود بر ذمت همت واجب دانسته، بر بال عاقبت غدر و بی وفائی پی برده‌اند و پای ثبات در مضمار مراقبت و مراعات عهود و عمل کردن به مقتضای موافق و عهود فشرده‌اند.

به خلاف طایفه‌ی اهل اسلام که با تلقی شرایع احکام در باب رعایت عهد و زمام نصوص الهی و تصریحات احادیث نبوی را ناشنیده انگاشته‌اند و چشم بصیرت را از مشاهده‌ی لوازم [۵۷۱] بینات و ملاحظه براهین و اوضاح پوشیده حجاب غفلت گذاشته‌اند. حاصل که والی باید در مراعات میثاق و پیمان کوشش بی پایان نماید و از اخلال به دقیقه (ای) از دقایق وفاداری حذر لازم شمارد، تا عواقب و مال و نکال [۵۷۲] دامن دین و دنیای او را نگیرد و بنیان دولت‌اش از نوازل آثار دغا [۵۷۳] پیشه (کند)، کی رخنه انصرام و انهدام نپذیرد.



[صفحه ۲۰۳]

### مبالغه در باب وفاداری و نهی از بی وفایی و غداری

پس چون شدت امتیاز وفا در میان فرایض دینیه و عقلیه معلوم کردی، لا جرم در مراعات ذمه‌ی خویش از رذیلت غددر [۵۷۴] و بی وفائی لوازم اجتناب را لازم شماری و در شریعت عهد و پیمان طریقه‌ی غداری و حيله وری مسلوک مدار و با دشمنان خود سر مخادعت [۵۷۵] و فریبندگی پیش میار، که هر آینه اقدام به دین امور جرات بر ارتکاب مناهی [۵۷۶] جناب احادیث باشد، که آن مخصوص طبقه جهال و اشقیاء است. چه حق تعالی به مقتضای رحمت کامله، عهد و ذمت خود را ذریعه امنیت خلایق گردانیده و به وسیله میثاق و پیمان کافه عباد بساط امن و امان در میان کافه عباد گسترانیده، اصناف خلق را به وساطت این نعمت عظمی حریمی کرامت فرموده، که در شاداید بلایا و محن به استواری آن پناه جویند.

و طوایف بنی آدم را به ذریعه‌ی این عنایت کبری ملجائی مقرر فرموده، که هنگام عجز و اضطراب فیض ایمنی از جوار او طلبند و لهذا سرانگشت افساد مفسدان را در کشور این عقیده‌ی محکمه تجویز کوشش ننموده و ارباب تدلیس و فریبندگی را در هیچ دین و آئینی به هدم بنیان این قانون قویم ماذون نفرموده (است).

پس تو روا مدار که مراعات چنین فریضه را ضایع گذاری و دواعی

[صفحه ۲۰۴]

همت بلند از تعمیر این بنای ارجمند دریغ داری، که موجب سخط الهی و مودی به قهر و غضب پادشاهی باشد.

### نهی از توریه در عقود و حيله در صیغ عهود

و زنهار که در ایقاع عقود طریقه تسامح و تکاهل مسلوک مدار و اجتناب از توریه [۵۷۷] را که عبارت از اداکردن کلام است، بر وجهی که مسامع [۵۷۸] اراده معنی، گمان نماید که در واقع مراد تو غیر آن باشد از لوازم شمار و صیغ عهود و موثیق را به نوعی جاری مساز که حوادث دهر را در طریقه‌ی افساد و ابطال آن یارای گذشتن تواند بود و سرانگشت تدبیر سرحیله وران به تمادی از مان عقده‌ی احکام و اتقان آن را تواند گشود.

و بعد را تاکید و پیمان بر معنی خلاف ظاهری که از لفظ خود اراده کرده، دشمن را بدان فریفته باشی، اعتماد مکن و در عمل به خلاف مقتضای صریح عبارات به کلماتی که بر وفق مدعای خود از روی حيله و تزویر [۵۷۹] در ضمن صیغه معاهده درج نموده باشی، تمسک مجوی که هر آینه مضرت غداری که عبارت از اختلال احوال جهاننداری است، بر تقدیر مذکور نیز به جا باشد.

و بوسیله این تدبیر مکر آمیز و تزویر [۵۸۰] فتنه انگیز ذره (ای) از مفاسد بی وفائی و دقیقه (ای) از محذورات دغائی سمت زوال و نقصان پذیرد،

[صفحه ۲۰۵]

چه هر گاه در شریعت الهی مکر و خدیعه امور منهیه بود، لا جرم بر ارتکاب توریه در کلام که بی شک تقریب فریب است عقاب اخروی مترتب گردد.

چون عامه برابا و کافه اهل دنیا از لفظ عهد و پیمان جز به معنی ظاهر منتقل نشود و بغیر ثبات ورزیدن بر مقتضای صحیح عبارت از تو توقع ننمایند، سخن قریب الماخذ گفتن و معنی بعید در خاطر نهفتن برقع ملامت و تغییر و تخلص از عیب مکر و تزویر چه فایده بخشد.

## امر به صبر در شدايد عهد و پيمان و منع از نقض و بطلان

و بايد که چون عهد الهی در امری بر ذمه‌ی تو لازم گردد و در ربه میثاق دینی همت تو را رهین فرمان پذیری حکم ربانی سازد و سعی نمائی تا بدستیاری رعایت مراسم بردباری صعوبت و دشواری امر معهود و دواعی بی طاقتی حوصله‌ات بر آن ندارد که به غیر حق در انتقاض [۵۸۱] پیمان و انفساخ عقد ذمه و امان کوشش نمائی.

و خواهی که بسر انگشت مکر و خدیعت عقده‌ی جبل المتین وسایل رحمت را بگشائی که هر آینه مصابرت [۵۸۲] بر احتمال اثقال طاقت و شکیب ورزیدن در گرفتاری مضایق [۵۸۳] محبت که بی شک به مودی آیه‌ی کریمه‌ی: [صفحه ۲۰۶]

(امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء) [۵۸۴] و به مقتضای وعده (و لیجزین الذین صبروا اجرهم باحسن ما کانوا یعملون) [۵۸۵] به امید متیقن و تصریح الهی و توقع حسن عاقبت و فلاح اخروی سمت اقتران دارد.

بهتر آنست که چهره‌ی شاهد نیکنامی خود را بناخن غدر و بی وفائی نخراشی و لا- جرم دمی از دامن گیری و بال آخرت و لزوم تبعات این کردار بی عاقبت آسوده خاطر باشی، بلکه هر لحظه خایف و هراسان نمائی، که از جناب باری باز خواستی متوجه ساحت احوال تو گردد، که کار دنیا و عقبی تو را تباه سازد و از تلاطم بحار سطوت پادشاهی موجه خیزد که سفینه بخت تو را در گرداب حیرت و ظلمات شقاوت اندازد.

و این ذکر شمه (ای) از سلوک با دشمنان در باب صلح با ایشان و بیان لزوم مراعات عهد و پیمان و عمل به مقتضای ذمه و امان و بعد ادراک این مدارک و سلوک مناهج این مسالک (می باشد). [صفحه ۲۰۷]

## نهی از خون ناحق ریختن

بدان ای مالک تو را اجتناب از چند خصلت واجب و لازم و احتراز ارتکاب رذیلت ضرور و متحتم است لابد.

اول- آنها که خون ناحق ریختن و رشته حیات نفوس زکیه [۵۸۶] را بمعرض ظلم گسیختن است [۵۸۷] پس زنهار که از هدم بنیان خلق الهی بیرهیز و به دست بی باکی اوراق نسخه آفرینش را از هم مریز. چه هیچ معصیتی از معاصی و منکری از منکرات مناهی دز ایجاب سطوت الهی و [صفحه ۲۰۸]

استجلاب [۵۸۸] غضب نامتناهی از جرات بر قتل مومنای زیاده نباشد و هیچ یک از افراد کبائر در استناعت [۵۸۹] و بال اخروی و استجماع اسباب نکال [۵۹۰] دنیوی و سزاواری زوال نعمت و استحقاق مدت و فرصت از این فعل بی عاقبت و خصلت لازم الندامت عظیمتر نماید. و حق سبحانه و تعالی روز قیامت اول حکمی که میان بندگان کند، متعلق است به تسفک دماء [۵۹۱] و بازخواست خونهای مظلومان و شهدا باشد. و نخست عتابتی [۵۹۲] که با خلق پیش آرد، بر سر دلیری و هتک حرمت حریم ربانی که عبارت از هیکل شریف انسانی است، بود.

پس هر آینه بر خوض این مهلکه مهلیه [۵۹۳] جرات منمای و به رهمائی قاید شقاوت جاده‌ی این ورطه تمام افت میپماید [۵۹۴] زنهار که قوت سلطنت خود را از ریختن خون ضعیفی مخواه و به گمان افزودن حشمت و جاه از عمر بی گناهی مکاه، که این خیال باطل حباله [۵۹۵] ایست از حبایل شیطان، که کار دین و دنیای تو را تباه سازد و هاجسه [۵۹۶] (ای) از هواجس نفس خوان، که بنیاد دوحات [۵۹۷] دولت و شوکت تو را از ریاض ابتهاج و سر سبزی براندازد. و یقین دان که خونخواهی بی گناهان مظلومان را

[صفحه ۲۰۹]

خاصیتی غیر ضعف بنیان سفلطنت و وهن قواعد ملک و دولت نباشد و از شجره‌ی خبیثه سفاکی به جز شکوفه زوال و انتقال بر ساحت چمن عاقبت وبال چیزی نباشد. و در باب قتل عمد عذر تو در درگاه الهی و نزد من [۵۹۸] مسموع و مقبول نیست. و به غیر آن که حکم قرآن را که عبارت از قصاص است گردن اطاعت گذاری، چاره (ای) نپندار که جریمه‌ی عظیمه به سهولت و آسانی رقم پذیر کلک عفو تواند شد، یا به افسانه معاذیر بر دل ناپذیر چون مظلومان را خواب هدر تواند برد.

و لیکن اگر به خطایی [۵۹۹] مبتلا شوی و سهوا بر قتل نفسی اقدام نمائی. مثل آن که به اجرای حدی از حدود شرعیه یا تعذیری [۶۰۰] از تعذیرات ضروریه مشغول باشی و تازیانه تو یا دست بر قدرت و اراده‌ی امت سبقت گرفته، بی‌گناهی را به قتل رساند. چه بسیار باشد که یک زدن و یک انداختن باعث کشته شدن گردد و به مجرد اندک مضرتی موت و هلاک صورت وقوع یابد.

پس زنهار که در این حال غرور پادشاهی و سلطنت و استنکاف ملک و دولت تو را از آن باز ندارد، که خون بهای مقتول را به اولیای او برسانی و هر چند ایشان را یارای مطالبه نباشد در تادیبه دیه تغافل جایز ندانی.

[صفحه ۲۱۰]

### نهی از اعجاب و خواهش بستایش خوش آمد گویان

دویم- اعجاب نفس است و اعتماد بر آنت چه باعث اعجاب و محبت مدح زیاد و خواهش مبالغه در ستایش و خوش آمد، یعنی از راه عجب و تکبر اطورا خود را پسندیده به خود نازد و بر آن چه پسندیده که باعث عجبش گردیده، موجب صلاح معاش و معاد خود داند و متوقع مدح و ثنای زیادی از مردم باشد و خواهش بستایش داشته از خوش آمد گوئی بسیار خوشش آید.

پس حذر باد تو را از این خصال ذمیمه که هر یک از آنها فرضی است از فرایض [۶۰۱] ایشان، که جهت بطلان حسنات در باب احسان غنیمت شمار و در تهیه‌ی اسباب خذلان و تمهید قواعد شقاوت و حرمان اعتماد بر آن پیش از جمیع مکاید خویش دارد.

### نهی از منت بر احسان و باز گفتن آن و منع از خلف وعده

سیم- منت گذاشتن بر احسان و بسیار گفتن آن و خلف وعده و برهم زدن آنست. پس حذر کن از ایم که به احسان خویش بر رعیت منت گذاری و از کردار پسندیده که نسبت به ایشان اقدام نموده باشی، بسیار باز گوئی یا آن که خاطر ایشان را به وعده (ای) شاد کرده، در ثانی آن حال به خلاف موعود عمل نمائی که هر یک از این افعال ناشایسته را مضرتی عظیم و عاقبتی ذمیم است. زیرا که منت گذاشتن سبب بطلان باشد چنان

[صفحه ۲۱۱]

که آیه‌ی کریمه‌ی: (لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی) [۶۰۲] به آن ناطق و به ادای عقول سلیمه و طبایع مستقیمه بر آن شاهدیست صادق و به کردار و باز گوئی آن سبب زوال نور حق و وقاحت سیمای صدق گردد، چه طول دادن کلام و تکرار نمودن در افاده‌ی مرام در اکثر موارد کار دروغ گویان و شیوه ارباب کذب و بهتان است. لا-جرم اگر مطلب حق را نیز به لباس تکرار و اطناب در آوری صورت باطل گیرد و سیمای حقیقت از و جنات [۶۰۳] مضامین صادق‌اش سمت زوال و بطلان پذیرد و خلف وعده از بواعث خشم خالق و موجب دشمنی خلایق است.

چنان که حق تعالی فرموده است که: (کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا-تفعلون) [۶۰۴] یعنی بزرگ است نزد خداوند عالمیان ا ز حیثیت خشم و دشمنی، این کردار ناشایسته که گویند به زبان آن چه را نمی‌کنند و به عمل نمی‌آورند.

## در تعجیل و تاخیر کارها و امر به عمل آوردن مهمات در اوقات آنها

چهارم- تعجیل و شتاب کردن در کارهاست یا تاخیر نمودن از اوقات مقرر آنها و لجاج و سماجت در حال اختفا و اشکال امور و تغافل از قیام به آن در هنگام وضوح و ظهورش. پس حذر کن از این که در کارها شتاب نمائی و قبل از رسیدن هنگام اشتغال به شغلی در تمشیت آن

[صفحه ۲۱۲]

خوض [۶۰۵] فرمائی، یا چون او آن تیسر و امکان مهمی در رسد تاخیر آن نموده، از قیام به لوازم سعی و اهتمام تکاهل کنی و دواعی همت را از انجام به مرام آن مغلول غل و زنجیر گیردن و دست بسته. گرفتار @. قید تغافل و تکاهل سازی و از این که در حالت اشتباه طریق تحصیل مطلبی از مطالب که چهره‌ی ظهور در نقاب صعوبت و احتجاب کشیده و از جامه‌ی خانه اعضال لباس المساس اشکال پوشیده باشد.

خواهی که به قوت ناخن لجاج عقده‌ی آن طلسم خدائی را بگشائی و به اعانت افسون جهد و سماجت ازعهده‌ی گردن و حشیان بیداء [۶۰۶] قضاء و قدر الهی بر آئی، یا هنگام وضوح منهاج ادراک مقصدی از مقاصد که بیاض صحیح مطلب روائی از افق اوضاعش دمیده و نسیم بهار کامیابی بر حدائق احوالش وزیده باشد، سربیدار بختی بر بالین تغافل گذاری و پای اهتمام به خواب کاهلی و سستی سپاری که هر آینه ارتکاب هر یک از آن خصال موجب اخلال احوال و باعث حصول زر و بال باشد و تشویش و پریشانی در اوضاع رعیت و برهم خوردگی زیادی در امور ملک و دولت بهم رسد.

پس سعی کن تا هر کاری از کارهای خود را در وقت لایق و محل موثق به تقدیم رسانی و هر عملی از اعمال جزئی و کلیه و هر مهمی از مهمات دنییه و دنیویه را در موضع خویش به جای آوری تا از همه جهت ابواب ملامت خالق و خلائق بر تو مسدود گردد و به حسن سعی و

[صفحه ۲۱۳]

اهتمام تو مجاری احوال عامه رعایا و برآیا بر نهج استقامت جریان یابد.

## نهی در استیثار و چیزی را مخصوص گردانیدن و از رد مظالم عباد تغافل ورزیدن

پنجم- استیثار و به خود مخصوص گردانیدن بعضی امور و چشم پوشیدن از رد مظالم [۶۰۷] و احقاق حقوق در وقت انکشاف و ظهور است، که خود را در امری که همه را در آن سمت اشتراک حاصل باشد، مستقل و منفرد دانی و از چیزی که نسبت همه کس به آن مساوی نماید دیگران را منع نموده، مختص به خویش گردانی و در احقاق حقوق با خود تحقیق تغافل نمائی و رد مظالم عباد خواه از خود و خواه از دیگران تجویز چشم پوشیدن و تجاهل فرمائی.

پس زنهار که خود را به اموری که همگی ناس را در آنها سمت شرکت حاصل است مخصوص نسازی و عجزه و مساکین رعیت را قرین یاس و حرمان گذاشته به تهیه‌ی اسباب رفاه خویش نپردازی و پرهیز از این که در اداء حقوق که اصناف رعیت را بعلت ظلمی که از تو عمدا یا خطاء بر ایشان واقع شده، بر ذمه تو سمت لزوم ثبوت یافته باشد و به سبب مضرتی [۶۰۸] که از افعال تو بدیشان رسیده‌ن، در نظر حق بین تو ثابت و محقق نماید تغافل ورزی، یا در کارهائی که تمشیت آنها به عنایت و اهتمام تو

[صفحه ۲۱۴]

مفوض [۶۰۹] و مرجوع گشته و ارقام قیام به لوازم انتظام آنها از دیوان شریعت مقدسه به اسم جد و جهد و کوشش تو گذشته، بعد از آن که نقاب احتجاب از چهره‌ی مقصود بسر خواسته و مشاطه [۶۱۰] براهین واضح و بینات لایحه رخسار شاهد مدعی را به زیور

حقیقت و راستی بر آراسته باشد، تکاهل و تسامح نمائی.

چه در این حاق حجت خدا بر تو تمام است و عذر تقصیر از تو مسموع و مقبول نباشد و در روز حق [۶۱۱] دیگران از تو باز خواست نمایند و تو را در آن باب به مقام عتاب و عذاب در آورند و زود باشد که سحابهای [۶۱۲] ظلمانی و اغشیه [۶۱۳] لواریم بدن حیوانی از میانه برخیزد. و به تحریک دست اجل حیات فانی از پیمانانه لبریز زندگانی بریزد و هنگام انتقام مظلومان و مکافات اعمال اخل جور و طغیان در رسد و لوای دادخواهی ستم رسیدگان به قوت بازوی عدالت در ساحت قیامت بلند گردد.

### نهی از عمل به مقتضای قوت غضبی

و چون خود را از این صفات [۶۱۴] ذمیمه تخلیه فرمودی و لوح خاطرت را از زنگ این خصال رذیله صیقل نمودی، باید که به تخلص خود از سایر

[صفحه ۲۱۵]

مقتضیات قوت عظمی بپردازی و به این وسیله خود را به اخلاق حمیده و اطوار [۶۱۵] پسندیده محلی [۶۱۶] سازی پس دواعی استنکاف و استکبار خود را به قید تملک در آر و عقاب بلند پرواز نخوت را به چنگال شاهین هوشمند بسپار و شدت باس و هیبت را به اطاعت فرمان حلم و بردباری درهم شکن و سمنند [۶۱۷] بی آرام غضب را لجام خشیت قهر الهی بر سر بزن، زمام سطوت و صولت قوت و اقتدار به دست انقیاد اوامر و نواهی در آورده. هژیر [۶۱۸] بی صبر جرات و جلادت را به قوت تقوی و پرهیزگاری مقید ساز. حدت لسان خود را از منطق و گویائی به خلاف مقتضای رضای الهی نگهدار. وافعی [۶۱۹] زبان را به افسون ذکر خدا و شکر گذاری نعمای بی منتهای از خشونت و مردم آزاری منزجر و ممنوع گردان، که جمیع را در سلک عبودیت و انقیاد عقل و خرد انتظام ده. و امیر با تدبیر عالم صغیر مدیران مبسوط الید و نافذ الحکم گردان، که تا پادشاهی مملکت صغری رونق بگیرد، فرمان روائی عالم اکبر بر وفق رضاجوئی جناب الهی، بودا لسان [۶۲۰] و تاخیر سطوت جوارح [۶۲۱] و ارکان از اقتحام مهالک [۶۲۲] خصال مزبوره ابتلاء بعواقب رذایل مذکوره ایمن شوی، یعنی اگر در حال قهر و غضب سورت [۶۲۳] دواعی خشم اراده خاطرت را بر آن

[صفحه ۲۱۶]

دارد که به سخن زشت و گفتار ناملازم مبادرت نمائی، یا به اعمال جارحه (ای) از جوارح در مقام انتقام و صدد ایداء و ایلام [۶۲۴] بی گناهی در آئی.

هر آینه با نفس خویش مجادله و مجاهده نمائی و دست و زبان خود را از عمل به مقتضای غیظ و کینه دور داری تا هنگامی که غضب فرونشست و چشم بصیرت مال کار را به نظر تامل و صلاح اندیشی ببیند و زمام اختیارات بکف اقتدار باز آید. که چون به این شیوه مدتی مواظبت نمائی و رعایت این قانون پسندیده را وجه همت سازی، بی شک حلم و مدارا ملکه و پیشه تو گردد و امور عدالت گستری و قوانین رعیت پروری تو بر وفق مرام به اتمام پیوندد و لیکن یقین بدان که احکام و اتقان قواعد این شیوه پسندیده و تشدید مبانی این شمش حمیده بدون سعی در تذکر امور آخرت و اهتمام به تحمیل اسباب رغبت و رهبت هرگز صورت وقوع نیابد و پرتو خورشید این سبجه گرامی بر روزن دل‌های فارغ بتابد.

### امر به تبلیغ اطوار عدول ملوک ماضی و پیروی سنت نبوی

و بدان ای مالک که آن چه در شریعت رعیت پروری و عدالت گستری بر مذمت همت سمت لزوم دارد و در قبض و بسط امور مملکت و رتق و فتق مهمات سپاه و رعیت بر تو واجب می‌نماید آن است، که همواره متذکر اطوار متقدمین ارباب ملک و

جهان‌داری بوده، حکومت آن

[صفحه ۲۱۷]

ملوکی را که اسم ایشان بر السنه و افواه به عدل و داد مشهور است به نظر تفتیش و اعتبار در آوری.

و از سنت فاضاله (ای) که ابنای سابقین وضع نموده، لوازم تفحص و تجسس به تقدیم رسانی و تتبع احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و تصفح [۶۲۵] فرایض کتاب مجید الهی را وجه همت سازی و بعد از استسلام دقایق این امور به آن چه در هر یک از این چند سطور مشاهده کنی و دانی که به تصدیق اهل بیت نبوت رسیده اقتداء نمائی.

و در پیروی قوانین کلیه که در این عهدنامه به مقام تفهیم و تعلیم در آوردیم، طریق سعی و اجتهاد مسلوک داری و ربقه عهود و موثیق که در طی مضامین این کلمات هدایت آئین به وسیله استیثاق و تاکید آنها حجت خویش را بر تو به اتمام رسانیدیم بر گردن اطاعت و انقیاد گذاری، تا هر آینه به برکات این نصایح ارجمند و مواعظ سودمند تو را مانعی از خیر نفس شهوانی در حال تسرع [۶۲۶] و شبها [۶۲۷] او به مشتبهات [۶۲۸] نباشد و توانی که در احوال شهوت و غضب عنان داری او به نوعی نمائی که بر جاده‌ی مستقیمه‌ی شریعت مقدسه ثبات ورزد و در پی منافع و دفع مضار از طریقه‌ی قویمه‌ی رضای ربانی تخلف نکند.

[صفحه ۲۱۸]

### اختتام کلام به دعا

این بود شمه [۶۲۹] (ای) از مراسم سلطنت و جهان‌داری و مراتب عدالت و دادگستری و کیفیت سلوک والی با طبقات رعایا و بیان قوانین معامله او با خلائق و برایا و استدعا از جناب مقدس الهی آن که به وسیله رحمت واسعه و قدرتی که او را بر اعطای مسئولات و انجام مامولات ثابت است، که توفیق دهد من و تو را بر آن چه به رضای او مقرون است از مقیم بودن و ثبات ورزیدن بر اموری که عذر تقصیرات را شایسته باشد و به وسیله آن ملامت خالق و خلائق از ما مرفوع و مدفوع گردد.

با آن که ستایش نیکوئی بر افواه و السنه عباد جاری و آثار جمیله ما در اقطار امصار بلاد ساری باشد و نعمت بی منتهای خود را بر ما تمام گرداند و کرامت والای خویش را از برای ما مضاعف سازد و این که عاقبت کار و مال اطوار [۶۳۰] ما را به سعادت و شهادت ختم فرماید، که رغبت ما به غیر او نیست و امید ما جز به فضل او نه (باشد) و سلام ما بر رسول خدا صلی الله علیه و بر اهل بیت طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین درودی فروان و بسیار...

### پاورقی

- [۱] متقی هندی - کنز العمال: ج ۱۱ ح ۳۲۹۷۲.
- [۲] رجوع کنید به: نهج البلاغه، خطبه ۱۹۴.
- [۳] صبحی الصالح - علوم الحدیث و مصطلحه ص ۳۰ به بعد.
- [۴] عیون الاخبار. ابن قتیبه ج ۱ ص ۱۲۰.
- [۵] سنن بیهقی - ج ۸ ص ۳۲.
- [۶] متقی هندی - کنز العمال ج ۱۵ ح ۴۶۱.
- [۷] نهج البلاغه - کام شماره ۲۲۴.
- [۸] نهج البلاغه - کام شماره ۱۳۱.
- [۹] محمد عبده، شرح نهج البلاغه. ج ۳ ص ۱۵۴ چ مصر.

- [۱۰] سخنان علی از نهج البلاغه، ترجمه جواد فاضل، موسسه علمی چ ۱۰، تهران ۱۳۴۵ ص ۳۶.
- [۱۱] نهج البلاغه - خطبه‌ی شششنبه شماره ۳.
- [۱۲] متقی هندی - کنز العمال ج ۱۲ ح ۱۲۵۴ و ۱۲۰۰.
- [۱۳] مشایخ فریدنی، محمد حسین - مقاله «سیاست از دیدگاه علی (ع) - یاد نامه دومین کنگره هزاره نهج البلاغه ص ۲۲۷.
- [۱۴] رجوع کنید به: نهج البلاغه، بخش نامه‌ها، شماره‌های: ۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۴-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۴۵-۴۶-۴۷-۵۰-۵۱-۵۲-۵۴-۵۶-۵۷-۵۹-۶۰-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۵-۲۶-۲۷-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۳-۴-۵-۸-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۶.
- [۱۵] نهج البلاغه: حکمت ۴۴۳.
- [۱۶] اعیان الشیعه: ج ۹ ص ۴۱.
- [۱۷] المناقب: ج ۲.
- [۱۸] امین - سید محسن، اعیان الشیعه: ج ۹ ص ۴۱.
- [۱۹] مسعودی، مروج الذهب ج ۱ ص ۶۹۳.
- [۲۰] اعیان الشیعه: ج ۹ ص ۴۰.
- [۲۱] ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه: ج ۶ ص ۷۷.
- [۲۲] الانساب: ج ۵ ص ۳۹-۴۳.
- [۲۳] الغدیر: ج ۹ ص ۱۶۸.
- [۲۴] تاریخ طبری: ج ۳ ص ۵۳۹.
- [۲۵] وقعه صفین: ص ۱۵۱-۱۵۴.
- [۲۶] زرین کوب، بامداد اسلام: ص ۱۱۶.
- [۲۷] همان.
- [۲۸] تاریخ عرب ج ۱ ص ۲۰۸.
- [۲۹] تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۳۲.
- [۳۰] تاریخ عرب ج ۱ ص ۲۰۶.
- [۳۱] بامداد اسلام ص ۱۱۷.
- [۳۲] تاریخ عرب ج ۲ ص ۱۲.
- [۳۳] تاریخ طبری ج ۳ ص ۴۶۲.
- [۳۴] نهج البلاغه. نامه ۳۸.
- [۳۵] نهج البلاغه. نامه ۶۲.
- [۳۶] شهری در ساحل دریای یمن از جانب مصر.
- [۳۷] تاریخ ابن کثیر ج ۷ ص ۳۱۲.
- [۳۸] الغارات ج ۱ ص ۲۶۴.
- [۳۹] امالی شیخ مفید. مجلس نهم ح ۴.
- [۴۰] شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۷۷.

- [۴۱] امالی شیخ مفید. مجلس نهم ح ۴.
- [۴۲] شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۷۲.
- [۴۳] الارشاد باب ذکر علامات قیام قائم (ع) ح ۱۰.
- [۴۴] تعدادی از ادیبان و شعراء شیفته‌ی مقام ولایت و امیرمومنان (ع) اقدام به نظم برخی از سخنان، خطبه‌ها حکمتها به شعر فارسی و یاعربی نموده‌اند و کاملترین این اقدام از شاعر اهل بیت و خوش قریحه معاصر مرحوم حجه الاسلام حاج شیخ محمد علی انصاری قمی است که همه‌ی نهج البلاغه را بحدود ۳۰ هزار بیت بنظم و شعر زیبای فارسی سروده و در سال ۱۳۶۸ هجری بچاپ رسیده است.
- [۴۵] رجوع کنید به: نجاشی، فهرست اسماء مصنفی الشیعه ج ۱ ص ۵۹، شیخ طوسی، الفهرست ص ۶۲ شماره ۱۱۹ و تاریخ دمشق، ابن عساکر ج ۳۸ ص ۱۳۹-۸۷ و خطی آن ج ۱۲ و سید بن طاووس، کشف المحجبه ص ۱۷۳.
- [۴۶] الذریعه ج ۱۴ ص ۱۴۴.
- [۴۷] طبقات اعلام الشیعه قرن ۱۲ (الکواکب المنتره) غیر چاپی.
- [۴۸] الکواکب المنتره (طبقات اعلام الشیعه قرن ۱۲ غیر چاپی).
- [۴۹] امل الامل. ج ۲ ص ۲۹۲.
- [۵۰] الذریعه ج ۱۳ ص ۲۲۶.
- [۵۱] فهرست نسخه‌های خطی دو کتابخانه در مشهد ص ۸۶۵.
- [۵۲] فیض قدسی. ۹۳.
- [۵۳] نجوم السماء: ۴۱۳ و زندگی نامه علامه مجلسی ج ۶۵: ۲ و اجازات الحدیث: ۲۳۵.
- [۵۴] الذریعه ج ۲۱ ص ۴۰۶.
- [۵۵] نامبرده نسخه‌ای از «تحریر اقلیدس» را در کتابخانه سید محمد یزدی در نجف دیده که ظهر آن نوشته شده بوده «ملکه الشیخ العالم المولی محمد کاظم بن شیخ العلماء و الفضلاء المولی محمد فاضل فی مشهد الرضا (ع) فی سنه ۱۱۰۷ هـ» الکواکب المنتره- غیر چاپی.
- [۵۶] تذکره الملوک ص ۲۹.
- [۵۷] معادن الحکمه فی مکاتب الائمہ ج ۱ ص ۸۵. مقدمه مرحوم آیه الله نجفی مرعشی.
- [۵۸] رجوع کنید به: فرمان مالک اشتر ترجمه: حسین علوی آوی، با مقدمه محمدتقی دانش پزوه، بنیاد نهج البلاغه.
- [۵۹] در این رابطه تاکنون سه رساله ارزشمند از متون سیاسی دوره صفوی تحقیق و منتشر گردیده است: «رساله سیاسی در تحلیل علل سقوط دولت صفویه» تالیف قطب الدین محمد تبریزی شیرازی م ۱۱۷۳ ق و «نظم الغرر و نضد الدرر- عنوان بقاء و زوال دولت در کلمات سیاسی امیرالمومنین» تالیف عبدالکریم قزوینی و «آئینه شاهی» فیض کاشانی.
- [۶۰] مقدمه. ص ۷۴.
- [۶۱] رجوع کنید به فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آستان رضوی ج ۵ ص ۴۶ ش ۱۹۴۶ و فهرست منزوی ج ۲ ص ۱۵۷۴.
- [۶۲] نسخه یاد شده اکنون در بخش نسخه‌های خطی کتابخانه موسسه حضرت ولی عصر (عج) خوانسار نگهداری می‌شود.
- [۶۳] عرصه آفرینش.
- [۶۴] و درود بر آن که او را ولایت بر بندگان قرار داد.
- [۶۵] و به او عهدها سپرد.



- [۶۶] والیان امر حکومت.
- [۶۷] و منبع جود و سخاوت.
- [۶۸] میزان-الگو.
- [۶۹] قلم.
- [۷۰] اشاره به روزی است که خدا پیمان توحید فطری (الست بربکم ... آیه ۱۷۱ سوره‌ی اعراف) را از بشر گرفت.
- [۷۱] نوآوری.
- [۷۲] قلم ایجاد.
- [۷۳] کذا در الف و ب.
- [۷۴] در اصل «مثنویان» می‌باشد.
- [۷۵] کذا در الف و ب.
- [۷۶] کذا در الف و ب.
- [۷۷] کذا در الف و ب.
- [۷۸] مزین.
- [۷۹] فرمان، منشور.
- [۸۰] کذا در الف و ب.
- [۸۱] دور.
- [۸۲] هزارستان که به آوازهای رنگارنگ بانک کند، هزار آوا.
- [۸۳] کذا در الف و ب.
- [۸۴] بهترین درودها.
- [۸۵] تحیت‌ها، درودها.
- [۸۶] بالاترین مکان بهشت.
- [۸۷] قله قرب بحق با اشاره به آیه ۱۸ از سوره‌ی نجم.
- [۸۸] اشاره به دو صفت از صفات پروردگار «قدرتمند بخشنده».
- [۸۹] اشاره به زلزله پیش از قیامت که بگفته قرآن جهان را نابود می‌سازد. در این باره به موارد قیامت در سوره‌های (عبس، نازعات، نبا، واقعه حاقه)، قرآن مراجعه کنید.
- [۹۰] دست آویز.
- [۹۱] مشرق و مغرب.
- [۹۲] از دلها و دهان (زبان) ها.
- [۹۳] قرین، نظیر، همتا.
- [۹۴] دعوت کنندگان احکام و مقررات دین.
- [۹۵] یک قطره.
- [۹۶] اشاره به آیه ۱۴۳ سوره‌ی بقره (و جعلناکم امه وسطا) امت و مردم عدالت جو.
- [۹۷] دست آویز استوار.

[۹۸] اشاره به آیات ۸ سوره نساء و ۱۱۳ سوره توبه و ۲۲ سوره نور.

[۹۹] مشارق انوار الیقین: ص ۱۶۰ و بحار الانوار: ج ۲۶ ص ۳ و ۴.

[۱۰۰] امالی صدوق: ص ۱۶۰ مجلس ۲۶ ح ۱ و الغدیر: ج ۱ ص ۲۷۵ از مناقب ابن مغزلی.

[۱۰۱] صحنه‌های جنگ.

[۱۰۲] عامه‌ی مردم.

[۱۰۳] پر از برکتها و خیر و خوبیها.

[۱۰۴] پناه.

[۱۰۵] مقصود زبان فارسی است.

[۱۰۶] جمع صدف که در آن مروارید خفی باشد.

[۱۰۷] جمع (مائد) و مونت آن (مائده).

[۱۰۸] منفعت و بهره.

[۱۰۹] سرمشق باریک بنیان، دقیق.

[۱۱۰] سید رضی نامش محمد در سال ۳۵۹ در بغداد بدنیا آمد. پدرش حسین بن احمد معروف به طاهر ذوالمنقب نامی‌ترین شخصیت علوی عصر خود که بارها به منصب نقابت و سرپرستی علویان رسید. مادرش فاطمه دختر با فضیلت حسین بن احمد علوی معروف به «داعی صغیر» است. سید رضی از جانب پدر با چهار واسطه با امام موسی بن جعفر و از طرف مادر با شش واسطه با امام سجاد (ع) نسبت می‌رساند. نزد دانشمندان مشهور عصر خود همچون «ابوسعید سیرافی و ابوعلی فارسی و ابو الفتح ابن جنی و ابو عبدالله مرزبانی و شیخ مفید و هارون بن موسی تلعبکری و ابن نباته و علی بن عیسی ربعی و ابواسحاق ابراهیم بن احمد طبری» علوم مختلف را به تحصیل پرداخت. برای نخستین بار «دارالعلم» در بغداد تاسیس کرد و شاگردان فراوانی تربیت کرد.

سید رضی از نوابغ زمان بود، در شعر و ادبیات عرب و تفسیر و حدیث و فقه و کلام دانشمندی برانزده بود. در جوانی منصب نقابت را علاوه بر منصب اماره‌ی الحاج و نظارت بر دیوان مظالم و تدریس و تالیف و انجام وظایف دینی عهده‌دار گردید. از وی کتابهای: خصائص الاثمه و مجازات آثار النبویه و مجازات القرآن و حقایق التاویل و الزیادات فی شعرابی تمام و تعلیقه بر ایضاح ابوعلی فارسی و تعلیق خلاف الفقهاء و رسائل و دیوان و ... و مجموعه از زشمند نهج البلاغه که شش سال پیش از وفات تالیف نموده یادگار باقی مانده است. سرانجام این دانشمند بلند قدر و نابغه شیعه در سال ۴۰۶ هجری به سن ۴۷ سالگی در بغداد وفات یافت و فخر الملک وزیر دانشمند آل بویه بروی نماز خواند و در خانه‌اش در کاظمین بخاک سپرده شد.

[۱۱۱] ابوالقاسم محمد بن ابی بکر (خلیفه اول)، (و مادرش اسماء بنت عمیس از زنان نامی صدر اسلام همراه جعفر بن ابی طالب همسرش به حبشه هجرت نمود و پس از شهادت جعفر ردر احد با ابوبکر ازدواج کرد و محمد از او بدنیا آمد و پس از مرگ ابوبکر به ازدواج علی (ع) در آمد و از او عون و یحیی بدنیا آمدند. از بانوان محدثه و با خاندان پیامبر اسلام (ص) ارتباط و بستگی خاص معنوی داشت و در مدتی که حضرت فاطمه (س) بستری بود مراقبت از او بعهده گرفت و پیامبر او را از زنان بهشتی خواند. آرامگاه او در باب الصغیر دمشق ثبت گردیده است در سال حجه الوداع بدنیا آمد. وی یکی از بزرگان شیعیان و یاران و دلباختگان امیرالمومنین سلام الله علیه بود، که در دامان مهر و عطوفت آن حضرت پرورش یافته و در اغلب موارد به تیغ و زبان تیغ از یاری آن حضرت دریغ ننموده است. جوانی بود زاهد، ناسک، شجاع که از خلافت پدر خود ابی بکر و دومی تبری می‌جست و روزی به علی (ع) عرض کرد «اشهد انک امام مفترض طاعتک و ان ابی فی النار» در زمان خلافت امیرالمومنین علی (ع) به سمت فرماندار مصر انتخاب گردید. اما پس از رسیدن به آن دیار معاویه با لشکری به سر کردگی عمروعاص برای تسخیر مصر حمله برد و سپاه مصر به

فرماندهی کنانه ابن بشر از شکست داد و سرانجام محمد بن ابی‌بکر در ماه صفر سال ۳۸ هجری در سن ۲۸ سالگی به دست به خدیج کندی با لب تشنه بشهادت رسید، جسدش را پس از قتل در شکم الاغی مرده نهاده آتش زدند. گفته‌اند با رسیدن این خبر به ام حبیبه دختر ابوسفیان، گوسفندی بریان کرده نزد عایشه فرستاد و گفت برادر تو را اینطور بریان کردیم. بقدری قتل محمد در اسماء مادرش و امیرالمومنین موثر افتاد که آثار حزن در چهره‌ی مبارکش نمایان گردید و می‌فرمود: «محمد پسر من بود از صلب ابی‌بکر» و همیشه از او به نیکویی یاد می‌کرد. در نهج‌البلاغه عهدنامه او به شماره «۲۷» و یادی از شهادت او و منزلتش نزد علی (ع) به شماره «۶۷ من کلام له علیه‌السلام» آمده است.

[۱۱۲] جمع حسن، خوبیها، نیکوئیها.

[۱۱۳] مالیات، باج، مالیات ارضی.

[۱۱۴] جانب، دیار.

[۱۱۵] انجام دادن.

[۱۱۶] جمع قلعه، محوطه‌ای که محصور با دیوارها و برج‌های محکم که جهت اقامت سربازان یا سکنه بنا کنند تا از حملات دشمن مصون ماند: دژ.

[۱۱۷] شهرها.

[۱۱۸] جمع فریضه: واجب، لازم. آن چه که خدا واجب نموده بر بنده از نماز و روزه و حج و خمس و زکات و غیره.

[۱۱۹] جمع سنت: طریق، راه و روش، شریعت.

[۱۲۰] در الف و ب: بیعت.

[۱۲۱] بلندی، رفعت. درب: علای.

[۱۲۲] دورنمودن نفس از خواسته‌های نامشروع.

[۱۲۳] در الف و ب: خار.

[۱۲۴] انجام خواسته.

[۱۲۵] شکیبائی.

[۱۲۶] بیزاری و تنفر.

[۱۲۷] که تابع هوی و هوس است و بر حسب دستورهای مهلک، انسان را وادار بکارهای زشت می‌کند. به تعبیر دیگر روح انسانی را به اعتبار غلبه حیوانیت نفس اماره گویند: (ان النفس الاماره بالسوء) قرآن، سوره‌ی یوسف آیه ۱۲.

[۱۲۸] هلاک، نابود.

[۱۲۹] در الف و ب: عدد.

[۱۳۰] این جمله ارزنده امام (ع) به خوبی می‌رساند که عامه مردم حکومتها را با یک چشم می‌بینند و آن گاه برای آنها تفاوتی قائل هستند که در روش و رفتار حکومتی آنها با دیگران تفاوتی به حسن ببینند و رنه حکومتها با تغییر و بدگوئی از یکدیگر نمی‌توانند تفاوتی با هم داشته باشند.

[۱۳۱] گروه، جماعت، دسته.

[۱۳۲] جمع لسان، زبان.

[۱۳۳] جمع عبد، بندگان، عامه مردم.

[۱۳۴] جمع شاهد، مقصود در نظر و چشم همگان می‌باشد.

- [۱۳۵] در الف و ب: خار.
- [۱۳۶] بالا رفتن و علو مقام.
- [۱۳۷] از نهادن، قرار دهی.
- [۱۳۸] رام شدن، فرمانبرداری.
- [۱۳۹] مورد محبت، خواستنی‌ها، دوست داشتنیها.
- [۱۴۰] ناپسندیده، ناستوده.
- [۱۴۱] شفقت، مهربانی.
- [۱۴۲] جانور درنده.
- [۱۴۳] جمع رعیت: عامه مرم، گروهی که دارای سرپرست و راعی باشند. تبعه‌ی کشور. اتباع.
- [۱۴۴] جمع بریه: خلق، مخلوق.
- [۱۴۵] زینت، زیور، پیرایه.
- [۱۴۶] اشاره امام (ع) به غیر مسلمانان شهروندی است که با مسلمین در دیار آنها زندگی می‌کنند، حکام به رسم اخوت و انسانیت رفتار کنند.
- [۱۴۷] عقوبت، تنبیه، سزا.
- [۱۴۸] کیفر و عقوبت.
- [۱۴۹] گذشت، روی گرداندن از کیفر.
- [۱۵۰] رفتار. کردار.
- [۱۵۱] حلقه.
- [۱۵۲] چیره شدن، غلبه نمودن.
- [۱۵۳] عذاب دادن، شکنجه کردن.
- [۱۵۴] ضرر رساندن، مجازات و تنبیه کردن.
- [۱۵۵] فراری.
- [۱۵۶] سرعت، شتاب.
- [۱۵۷] بی خود، بدون علت، بیهوده.
- [۱۵۸] جایز و صحیح.
- [۱۵۹] عقاب، عذاب، شکنجه، سخت.
- [۱۶۰] رحمت، نعمت.
- [۱۶۱] تکبر، خودپرستی.
- [۱۶۲] ضعف، سستی در کار.
- [۱۶۳] امری بی نفع یا مضر که نفس شخص یا شیطان در خمیر کسی ایجاد کند، نیروی درونی محرک انسان بیدی.
- [۱۶۴] برکندن، واستدن، گرفتن.
- [۱۶۵] بلندپروازی.
- [۱۶۶] درخشش، تابش.

- [۱۶۷] مقصود، پرتو عنایات الهی است.
- [۱۶۸] مصدر. بزرگی کردن، سرکشی، گردنکشی.
- [۱۶۹] مصدر. عدل کردن، حق دادن، راستی و صداقت.
- [۱۷۰] مصدر. دادگری، نهادن هر چیزی بجای خود.
- [۱۷۱] برابر کردن، مساوی ساختن، یکسان کردن.
- [۱۷۲] مصدر. فرو گذاشتن یاری، مدد نکردن، خواری.
- [۱۷۳] مصدر. خصومت کردن و مقصود در اینجا مورد سخط و غضب الهی قرار گرفتن است.
- [۱۷۴] مصدر. اعراض کردن، باطل گردانیدن، باطل کردن ثواب عمل. در الف و ب: احبات.
- [۱۷۵] جمع قبیحه، زشتی، بدی، رسوایی، فساد، فزاحت.
- [۱۷۶] پناه بخدای از خشم خدای.
- [۱۷۷] مقصود مملکت باشد.
- [۱۷۸] مصدر. رسانیدن حق به مستحق، بر حق بداشتن.
- [۱۷۹] شامل تر، فراگیرنده تر، رسنده تر.
- [۱۸۰] جمع صنع: حرفه، صنعت.
- [۱۸۱] جمع حرفه: هنرمندان صنعت، متخصص.
- [۱۸۲] ناتوانان: ضعفاء. عاجزان.
- [۱۸۳] جمع خاص: مقربان. خاصان. نزدیکان به حکومت.
- [۱۸۴] جمع اکبر و کبیر: بزرگان قوم و حکومت.
- [۱۸۵] مردم.
- [۱۸۶] کوتاه و مختصر و مجمل.
- [۱۸۷] طلب رضایت.
- [۱۸۸] جمع تنعم: بناز و نعمت زیستن، مال و نعمت داشتن، بنعمت رسیدن.
- [۱۸۹] گرفتاری. شدت. مشقت.
- [۱۹۰] سختی.
- [۱۹۱] فغان، ناله، فریاد.
- [۱۹۲] جمع الم: درد و سختی.
- [۱۹۳] آزمایش. امتحان، محنت.
- [۱۹۴] بستر.
- [۱۹۵] ستون. پایه. استوانه.
- [۱۹۶] معاشرت.
- [۱۹۷] جستجو. تحقیق.
- [۱۹۸] زشت.
- [۱۹۹] پدر مهربان. با شفقت.

- [۲۰۰] پوشاندن.
- [۲۰۱] جمع عیب. زشتی. بدی.
- [۲۰۲] پنهان نمودن.
- [۲۰۳] دلیل و برهان شرعی.
- [۲۰۴] محو کردن. بر طرف نمودن. از بین بردن.
- [۲۰۵] آلودگی. آلاینش. پلیدی. بدی.
- [۲۰۶] جمع سریره: نهاد، باطن، نیت، راز.
- [۲۰۷] مقصود خداوند آگاه به نمان هاست.
- [۲۰۸] زشتیها و بدیها.
- [۲۰۹] بر سر جمع، در حضور همگان، در ملا عام.
- [۲۱۰] در الف: فواضح. زشتیها.
- [۲۱۱] قدرت.
- [۲۱۲] محبت و الفت.
- [۲۱۳] جمع باعث و باعثه: انگیزه‌ها، برانگیزنده‌ها.
- [۲۱۴] قیچی، مقصود وسیله بریدن و کندن حقد و کینه از دلهاست که امام (ع) به علم و حلم توصیه می‌کند.
- [۲۱۵] مصدر. خود را بغفلت زدن، چشم پوشی کردن.
- [۲۱۶] مصدر. نادانی نمودن، خود را به نادانی زدن.
- [۲۱۷] شور، مشورت.
- [۲۱۸] ناپوشیده. برهنه.
- [۲۱۹] تنگ چشمی، امساک.
- [۲۲۰] ترسانیدن، بیم دادن.
- [۲۲۱] پرهیزانیدن، بیم دادن.
- [۲۲۲] جمع مهمه. کارهای سخت، امور عظیم و دشوار.
- [۲۲۳] اندوختن، گردآوری.
- [۲۲۴] یا ادخار، ذخیره کردن. پس انداز کردن.
- [۲۲۵] جمع دینه، رویهم انباشتن و مخفی نمودن.
- [۲۲۶] نکوهیده، ناستوده، زشت.
- [۲۲۷] جمع. روزی.
- [۲۲۸] جمع. اجل. مهلتها و مدت‌های معین، مرگ‌ها.
- [۲۲۹] نارسا، ناتوان.
- [۲۳۰] مصدر. استواری.
- [۲۳۱] تبهکار، گنهکار، ناراست کردار.
- [۲۳۲] گویا امام (ع) اشاره به این نکته دارد که بهره گرفتن از ستمکاران و یا گناه کاران که در دولتهای قبل دارای منصب بودند

همان نتایجی را بیار خواهد آورد که برای حکومت گذشتگان این کارمندان و وزراء ناشایست بیار آوردند، نکته دیگر قابل توجه آنکه امام (ع) متذکر می‌شود به وزارت رسیدن ناشایستگان سبب دوری صالحان و شایستگان از قبول مسئولیت در حکومت اسلامی می‌گردد.

[۲۳۳] نهان. خلوت.

[۲۳۴] جمع وسوسه. امری بی‌نفع یا مضر که نفس شخص یا شیطان در خمیر کسی ایجاد کند، نیروی درونی محرک انسانی ببدی.

[۲۳۵] حلقه، اطاعت، فرمانبرداری.

[۲۳۶] دوری جستن، پاک بودن.

[۲۳۷] جمع مهمه (مهم). امور مهم، کارهای خطیر.

[۲۳۸] عهده.

[۲۳۹] همنشین.

[۲۴۰] یاد شده.

[۲۴۱] ناخوش آمدن به سلیقه وی.

[۲۴۲] پرهیزگاران، پارسایان.

[۲۴۳] فروختن، یعنی چنان شود که دیگر باز نگردد.

[۲۴۴] سختی، بدی، عاقبت، تقصیر، گناه

[۲۴۵] جمع ندیم: همنشین، همدم، هم صحبت.

[۲۴۶] گویا اشاره امام (ع) به این نکته اساسی در اخلاق فرماندهی و مدیریت اجتماعی و رهبری مردمی است، که چاپلوسی و ستایش‌های زیاده از مقدار، علاوه بر آن که مردم را به دروغ‌گوئی و رشد صفت زشت چاپلوسی تشویق می‌کند، رهبر را نیز به شنیدن ستایش‌های نابجا عادت می‌دهد و تحمل او را از شنیدن نقد و پند می‌گیرد، حقایق و واقعیت‌های اجتماعی را از دید و تشخیص حاکم می‌پوشاند و او را غافل‌نگه می‌دارد و در نتیجه جامعه و مردم را از رشد و ترقی بازداشته، نظام و رهبری جامعه را به انحراف می‌کشاند.

[۲۴۷] مقصود، خود امیرالمومنین و یا رهبر مسلمانان می‌باشد.

[۲۴۸] ملامت شده، سرزنش شده.

[۲۴۹] مورد عتاب، ملامت.

[۲۵۰] همنشینان.

[۲۵۱] بازداشتن. راندن. بانگ زدن.

[۲۵۲] یک رتبه و جایگاه.

[۲۵۳] طریقه. راه. روش.

[۲۵۴] جمع. محسن: احسان کننده.

[۲۵۵] بدی، هتک حرمت کردن.

[۲۵۶] خشنودی.

[۲۵۷] گرفتاری، سختی.

[۲۵۸] چشم داشت، انتظار.

[۲۵۹] مقصود تغییر دادن سنتهای شایسته‌ای که مورد تایید شریعت نیز می‌باشد.

[۲۶۰] تازه پدید آمده، آفریده‌ها. بدعتها.

[۲۶۱] گرفته شدن، درهم کشیده شدن، گرفتگی خاطر.

[۲۶۲] سیرت، روشها، سنتها، طریقه‌ها.

[۲۶۳] در الف و ب: (انتقام).

[۲۶۴] در الف: (معادت).

[۲۶۵] رفتار. شیوه. عادت.

[۲۶۶] شادمان. مسرور.

[۲۶۷] بوجود آورنده، احداث کننده.

[۲۶۸] به امری گویند که قبلا رواج نبوده و یا خلاف شرع و سنت مردم باشد.

[۲۶۹] چنانکه شایسته و بدون نقص.

[۲۷۰] احتمالا- اشاره امام (ع) به عدم صلاحیت تصمیم گیریهای فردی در امور اجتماعی و اشکالات فروان آن می‌باشد، جز در

مواردی که به الهام غیبی و نفس قدسی موید باشد و بدیهی است مقام امام (ع) دارای دو ویژه گی بطور کامل می‌باشد و بدین

لحاظ پس از پیامبر (ص) شایسته برترین رهبری خوانده شد.

[۲۷۱] صاحبان نام، ناموران، نامداران.

[۲۷۲] حکیمان صاحب بردباری، درایت، عقل.

[۲۷۳] دوران، زمان.

[۲۷۴] مذاکره. مطالعه.

[۲۷۵] گفتگو.

[۲۷۶] مونت متعدد، نوعی تقسیم بندی لایه‌های اجتماعی اجتماعی همانند دیدگاههای مادی گرایان نیست. بلکه منظور اصناف

مختلف جامعه است که هر کدام برای خود وظیفه‌ای معین دارند و از حقوقی در نظام اسلامی باید برخوردار باشند.

[۲۷۷] مونت متکثر. بسیار.

[۲۷۸] مصدر. جنگیدن.

[۲۷۹] احتمالا- منظور از نویسندگان امور خواص و عوام تمشیت معاملات و محاسبات، اداره ثبت احوال و ثبت اسناد و املاک و

معاملات عمومی و اداره مالیات و نظائر آن می‌باشد.

[۲۸۰] کارگذاران. فرمانداران.

[۲۸۱] مالی «جنس یا نقد» که اهل کتاب و اقلیتهای مذهبی ملزم به پرداخت مالیات ویژه‌ای می‌باشند که آن را جزیه بمعنی جزاء

مسلمان نبودن این اقلیتها در برابر برخورداری از شهروندی در یک کشور اسلامی می‌نامند.

[۲۸۲] خراج از ماده خرج و مخارج حکومت اسلامی که از طریق مالیات مردم، مالیات اراضی به گونه‌های مختلف پرداخت

می‌شود.

[۲۸۳] جمع ذمی. غیر مسلمانان از اهل کتاب از زردشتیان، جهودان و ترسایان که در سرزمین مسلمانان زندگی کنند و جان و مال

او در پناه و زنهار اسلام است و جزیه قبول کند.

[۲۸۴] جمع محرم، کسانی که نکاحشان حرام باشد. خویشان، نزدیکان.



- [۲۸۵] در الف و ب: (ایام).
- [۲۸۶] سختی و مرور زمان.
- [۲۸۷] مردم.
- [۲۸۸] ناچیز دارترین، نادرترین.
- [۲۸۹] کار بزرگ.
- [۲۹۰] جمع بیرق، پرچم.
- [۲۹۱] سربلند.
- [۲۹۲] نشانه‌های عمران و آبادی.
- [۲۹۳] آشکار، نمایان.
- [۲۹۴] گرم دلان.
- [۲۹۵] نام. آوازه.
- [۲۹۶] مصدر. جلد بودن، چابک و نیرومند بودن.
- [۲۹۷] دلیری، دلاوری.
- [۲۹۸] زشت کردار.
- [۲۹۹] خوردنیها و آشامیدنیها و پوشیدنیها.
- [۳۰۰] نیازها.
- [۳۰۱] مشکل، سخت، دشوار.
- [۳۰۲] سستی.
- [۳۰۳] جمع. سفر، سفرها، مسافرتها.
- [۳۰۴] جمع صیغه، کلمه‌ای که به وقت معامله و عقد و نکاح بر زبان جاری کنند.
- [۳۰۵] مصدر. نکاح کردن، عقد زناشویی.
- [۳۰۶] مصدر. جمع آوری.
- [۳۰۷] در الف و ب: (برونق).
- [۳۰۸] مصدر. خیاطی، دوزندگی.
- [۳۰۹] مصدر. بافندگی.
- [۳۱۰] سزاوار، شایسته کمک.
- [۳۱۱] هلاکت و نیستی.
- [۳۱۲] مصدر. فرورفتن.
- [۳۱۳] توانگری، بی نیازی، دولتمندی.
- [۳۱۴] رسیدن، وصول.
- [۳۱۵] نیت، اندیشه.
- [۳۱۶] برتری جستن، بلندی خواستن.
- [۳۱۷] تواضع.

- [۳۱۸] درشتی، سخت دلی.
- [۳۱۹] جمع. همتها.
- [۳۲۰] بلندی، رفعت.
- [۳۲۱] ملحق، نزدیک.
- [۳۲۲] دلیری، مردانگی، قوت.
- [۳۲۳] جمع دوحه، درخت تناور.
- [۳۲۴] عالی، بلند مرتبه.
- [۳۲۵] در الف و ب: ناخوانا می‌باشد.
- [۳۲۶] روی برگردانیدن، رخ تافتن.
- [۳۲۷] خود را بغفلت زدن، چشم پوشی کردن.
- [۳۲۸] منظر.
- [۳۲۹] خدعه، گول، فریب.
- [۳۳۰] جمع خطب، کارهای بزرگ، کارهای سخت.
- [۳۳۱] پیروان، پسران، رعایا، چاکران.
- [۳۳۲] یاری کردن به مال و تن.
- [۳۳۳] نیازمندی، فقر، تنگدستی.
- [۳۳۴] کلیدها، راهها.
- [۳۳۵] راه.
- [۳۳۶] مصدر. پایان یافتن. گستن.
- [۳۳۷] انصاف، عدل، داد.
- [۳۳۸] یکایک، یکان.
- [۳۳۹] دوستان مخلص.
- [۳۴۰] وسعت امید و آرزوها.
- [۳۴۱] گشوده.
- [۳۴۲] جمع. وطر. حاجت. نیاز آرزو.
- [۳۴۳] چشم داشت، انتظار.
- [۳۴۴] میدانهای نمایش رزم. رزمگاهها.
- [۳۴۵] ترسو. بی جرات.
- [۳۴۶] روگردان از دشمن. خودداری از رزم.
- [۳۴۷] مصدر. بزرگی، عظمت.
- [۳۴۸] سختی و شدت.
- [۳۴۹] شجاعت، نیرومندی.
- [۳۵۰] دلیری، دلاوری.

- [۳۵۱] مونث جسیم. کارهای بزرگ و سخت.
- [۳۵۲] مقصود قرآن کریم می‌باشد.
- [۳۵۳] مقصود گفتار و کردار و تقریر معصوم از پیغمبر (ص) و امامان (ع) می‌باشد.
- [۳۵۴] سوره نساء آیه ۵۹.
- [۳۵۵] همان.
- [۳۵۶] نزاع، اختلاف.
- [۳۵۷] آیاتی که معنی آن صریح و نیازمند به تاویل نباشد.
- [۳۵۸] از ماده‌ی مشاجر، اختلاف.
- [۳۵۹] سرمشق. الگو. مقتدا.
- [۳۶۰] کارهای سخت، امور عظیمه و دشوار.
- [۳۶۱] برتری. افضل بودن.
- [۳۶۲] گنجایش، گشادگی، در الف و ب: فصحت.
- [۳۶۳] دشمنان.
- [۳۶۴] خاموش کردن.
- [۳۶۵] معارضه، ستیزه.
- [۳۶۶] لجاجت نورزیدن.
- [۳۶۷] لغزش، خطا.
- [۳۶۸] مصدر. خود رابسختی و مشقت انداختن.
- [۳۶۹] جمع حجت. دلیل و برهانی که مفید یقین باشد و مقصود از اقامه آن رسیدن به نتیجه قطعی باشد.
- [۳۷۰] جمع. بینه. دلیل. حجت. شهادت. گواهی.
- [۳۷۱] مصدر، سختگیری.
- [۳۷۲] شکستن، فروتنی.
- [۳۷۳] سختی، پایداری.
- [۳۷۴] به فراست دریافتن، ادراک.
- [۳۷۵] سخن گفتن، پرس و جو نمودن.
- [۳۷۶] محاکمات و مرافعات بین عامه مردم.
- [۳۷۷] راههای عذر و بهانه تراشی.
- [۳۷۸] راه، روش.
- [۳۷۹] کم شمردن.
- [۳۸۰] مانع.
- [۳۸۱] اشاره امیرالمومنین (ع) به حکومت‌های ناصالحی بوده که نه فقط با زور و قلدری حتی با ترتیب شورای فرمایشی حاکمیت را عهده‌دار گردیدند، اما بدون تشخیص مسئولیت، فرمانداران و امیرانی همچون خود را عهده‌دار اداره امور مسلمین نمودند که با پیروزی از هوی و هوس و فروختن دین به دنیا، بنیاد حکومت و مردم را از حقیقت اسلام و اسلام حقیقی دور کردند.

- [۳۸۲] کذا در الف و ب.
- [۳۸۳] فرمانداران، کارگزاران.
- [۳۸۴] آن چه بحکم شرع درویش و مستحق را دهند و این کار بر مسلمانان فرض است. مال زکات به حکم آیه ۶ از سوره‌ی ۹ قرآن مخصوص طبقات معینی از مردم است.
- [۳۸۵] مجبور.
- [۳۸۶] پناهنده، پناه بردن.
- [۳۸۷] آزموده، کارآزموده، حاذق.
- [۳۸۸] آزموده شده.
- [۳۸۹] در الف و ب: (تذویر).
- [۳۹۰] شرمساری، خجلت. انحصار نفس است در وقت استشعار از ارتکاب قبیح به جهت احتراز استحقات ندمت.
- [۳۹۱] آراسته، زیور یافته.
- [۳۹۲] جمع شغل، کارها.
- [۳۹۳] نیک شدن، اقدام بیشتر و کوشیدن بر اصلاح خود.
- [۳۹۴] خبر جستن، پژوهش، جست و جو. بازرسی.
- [۳۹۵] نگاهبان، پاس مراقبت.
- [۳۹۶] دروغ پردازی، مکر و فریب. در الف و ب: (تذویر).
- [۳۹۷] جمع. راوی، راویان، گزارشگران.
- [۳۹۸] امام (ع) در این ماده از فرمان خود به یکی از نکات اساسی مدیریت اجتماعی جهت زشت زدایی و اصلاح رفتاری دولتمردان اشاره دارد تا بدینوسیله زشت کرداری از میان عامه مردم نیز زدوده شود.
- [۳۹۹] مالیات دهندگان. توجه امام (ع) در این نکته از فرمان خود به خوبی می‌رساند که در نظام مالیاتی اسلام همگان از الزام به آن برخوردار نیستند (غیر از موارد و موقعیتهای ضرور). بلکه طبقات پردرآمد و ثروتمند و صاحبان اموال ملزم به رعایت قانون مالیاتی می‌باشد، تا بدینوسیله دیگر طبقات ضعیف جامعه با خراج دهی متمولین از رفاه نسبی برخوردار گردند. و چنین فرمانی طبقات نیازمند جامعه را رشد اقتصادی داده و همزمان عموم طبقات را از رفاه و فعالیت‌های مالی بهتری برخوردار نموده از فقر عمومی جلوگیری می‌نماید.
- [۴۰۰] عمران و آبادانی و گسترش رفاه امنیت مردم.
- [۴۰۱] مقصود، ولایت خراب و ویران است که هنوز آباد نگردیده.
- [۴۰۲] هلاک مردم که در اثر فشار مالیاتی بر آنها سبب می‌گردد.
- [۴۰۳] آسمانی.
- [۴۰۴] غرض بخشندگی است که به مومئانی تمثل جسته است.
- [۴۰۵] پیروزی، کامیابی.
- [۴۰۶] سرخوشی.
- [۴۰۷] بخشش.
- [۴۰۸] مقصود مالیاتهای ضروری است که احیانا دولت اسلامی اضافه بر دیگر مالیاتها بر خراج مردم می‌افزاید.

- [۴۰۹] مصدر. گران شدن. سنگینی (خراج اضافه).
- [۴۱۰] درماندگی، ناچاری.
- [۴۱۱] اشاره امام علیه‌السلام به اثرات متفاوت فقر و تهیدستی مردم است که در در یوزدگی و ضعف عمومی و تسلط دشمنان و درهم شکستگی حاکمیت نظام نقش اساسی دارد.
- [۴۱۲] سختی و شدت.
- [۴۱۳] منشیان، معاونان، دبیران که قراردادها، معاملات و سرمایه‌ها و ثروت مملکت توسط ایشان به ثبت می‌رسد. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «منظور از کاتبان در این جا همان وزیران هستند که در دولتهامشغول انجام وظیفه می‌باشند». شرح نهج‌البلاغه ج ۱۷ ص ۷۹.
- [۴۱۴] ج. مکیده، مکرها، خدعه‌ها.
- [۴۱۵] گزارش کارمندان.
- [۴۱۶] جمع جواب‌ها. پاسخ‌ها.
- [۴۱۷] درب «تحمیل» آمده که ظاهراً اشتباه است و صحیح آن تمهل به معنی کندی می‌باشد.
- [۴۱۸] کوتاهی.
- [۴۱۹] استوار کردن، کار محکم کردن.
- [۴۲۰] گفتگوها.
- [۴۲۱] در الف و ب: «تذویر».
- [۴۲۲] دشواری، سختی.
- [۴۲۳] محال، غیر ممکن.
- [۴۲۴] زیور.
- [۴۲۵] فریبکاری، عوام فریبی.
- [۴۲۶] نیرنگ سازی.
- [۴۲۷] درخشش، روشنی.
- [۴۲۸] در الف و ب: «تذویر».
- [۴۲۹] پیشینیان، نیاکان.
- [۴۳۰] بازماندگان.
- [۴۳۱] نیکی رفتار.
- [۴۳۲] شناخت، معرفت.
- [۴۳۳] عامه مردم.
- [۴۳۴] خالصی و ناخالصی.
- [۴۳۵] سردسته، رئیس.
- [۴۳۶] سنگین کارها.
- [۴۳۷] اندوهها، غمها.
- [۴۳۸] نکبت و گناه، سختی، عذاب.

- [۴۳۹] سرزنش، ناخشنودی.
- [۴۴۰] پند گرفتن و به کار بستن.
- [۴۴۱] متاع، جنس‌ها.
- [۴۴۲] وسائل.
- [۴۴۳] خلاق.
- [۴۴۴] فاصله دار. دور دست.
- [۴۴۵] جمع. بر، صحرا.
- [۴۴۶] جمع. بحر، دریا.
- [۴۴۷] بی بهره، بی روزی نومید.
- [۴۴۸] فرورفتن در مواضع هلاکت.
- [۴۴۹] کوششها، تلاشها، سعیها.
- [۴۵۰] دشمنان، مخالفان.
- [۴۵۱] ج. خاطر، اندیشه‌ها.
- [۴۵۲] ج. قطر، دیارها، بلاد.
- [۴۵۳] ج. مصر، شهرها.
- [۴۵۴] سرشت، فطرت، طبیعت.
- [۴۵۵] مردم.
- [۴۵۶] احتکار، انبار کردن.
- [۴۵۷] ج. باطن، درون و نهان جان.
- [۴۵۸] الاستبصار: ج ۳ ص ۱۱۴ ح ۲، التهذیب ج ۷ ص ۱۵۹ حدیث ۷.
- [۴۵۹] بهره‌مند.
- [۴۶۰] جمع. سعر، قیمتها.
- [۴۶۱] رانده از نیکی و رحمت، لعن شده، نفرین شده.
- [۴۶۲] خسارت صریح.
- [۴۶۳] تنبیه شرعی که کمتر از حد باشد و بستگی به نظر قاضی دارد.
- [۴۶۴] در اصل (اطراف): زیاده روی.
- [۴۶۵] بر جای مانده، نقص بعضی اعضاء.
- [۴۶۶] وجهه.
- [۴۶۷] تعلق خاطر.
- [۴۶۸] نیازمندی که برای دریافت بخشش پیش آید ولی درخواست نکند.
- [۴۶۹] سوره حج ۳۶: ۲۲، (فکلوا منها و اطعموا القانع و المعتر) «پس از آن (قربانی) بخورید و به قانع و نیازمند بخورانید».
- [۴۷۰] پاداش و ثواب آخرت.
- [۴۷۱] جمع. هاجس، آرزوهای نفسانی.

- [۴۷۲] فرومایه، پست، حقیر.
- [۴۷۳] در الف: «مستحفظین».
- [۴۷۴] جمع. مائده، سفره‌ها.
- [۴۷۵] مهربان، مهرورزی، دلسوزی.
- [۴۷۶] ج. اقصی، دورترها.
- [۴۷۷] ج. ادنی، نزدیکیان، پستان، عوام.
- [۴۷۸] بند، رشته، بندفرمانبرداری.
- [۴۷۹] پوشیدگی، نهفتگی.
- [۴۸۰] آینه.
- [۴۸۱] امتحان.
- [۴۸۲] به انجام رسیدن آرزوها.
- [۴۸۳] سنگین، کارهای بزرگ.
- [۴۸۴] خلاق.
- [۴۸۵] ناروا، بی رونق.
- [۴۸۶] موانع.
- [۴۸۷] نیفشاندن.
- [۴۸۸] مراقبت. دیده‌بانی نگاهبانی.
- [۴۸۹] سختیهای وارده، بلاهای نازله.
- [۴۹۰] در الف: بتقصیر.
- [۴۹۱] جمع، عذرها.
- [۴۹۲] وسیله. دست آویز.
- [۴۹۳] مورد ترحم و محبت.
- [۴۹۴] پستی. خفت خواهش و نیاز.
- [۴۹۵] جمع. بر: نیکی.
- [۴۹۶] شیوه دیرینه، همیشگی، قدیم.
- [۴۹۷] جرعه جرعه نوشیدن از کاسه‌های بزرگ.
- [۴۹۸] عالم آخرت.
- [۴۹۹] حفظ و نگهداری.
- [۵۰۰] جمع، غل، زنجیر و بندهای گران.
- [۵۰۱] ستم کشیده، داد خواستن، فریاد خواهی.
- [۵۰۲] جمع، حاجب: پرده داران. نگهبانان.
- [۵۰۳] مقصود سطوت و شکوه ظاهری است.
- [۵۰۴] شک، گمان.

- [۵۰۵] سرتاسر بیدار کننده.
- [۵۰۶] پند و موعظه.
- [۵۰۷] جلا و صفای.
- [۵۰۸] ریاکاری، تظاهر کاری.
- [۵۰۹] خشم، غضب، بی‌قراری، ناآرامی.
- [۵۱۰] توجه به این نکته دقیق اخلاق سیاسی ضمن آن که حکومت را از تمام زوایای مشکلات اجتماعی آگاهی می‌بخشد، ارتباط مسئولین نظام و مردم را حفظ نموده از گستن جلوگیری می‌نماید. و شهروندان مسلمان در خود فاصله‌ای از حکومت احساس نمی‌کنند. و به حق این بی‌حجابی با مردم می‌تواند بهترین شیوه رفاه و آزادی و حل معضلات در جامعه و رفع هر گونه ابهام و دوری حکومت از مردم نگهبان حکومت باشد.
- [۵۱۱] حالات.
- [۵۱۲] جمع، موهبت: بخشش، عطیه.
- [۵۱۳] جمع، عذر خواهی، پوزش طلبی.
- [۵۱۴] رواشدن.
- [۵۱۵] مردمان، آدمیان.
- [۵۱۶] مشکل دقیق پوشیده و مخفی.
- [۵۱۷] چنانچه بایسته و لازم باشد.
- [۵۱۸] نیت، اندیشه، درون.
- [۵۱۹] آمرزش خواستن، توبه کردن.
- [۵۲۰] عبادت و نیایش پرودگار عالم بر همه بندگان لازم و فریضه است و بر حاکم و زمامدار الزم، چه او بیشتر از دیگران بر لبه پرتگاه سقوط و نزدیک به تعدی و ظلم و ستم و بی‌عدالتی و خود خواهی می‌باشد. و فرمان امام (ع) بر صرف وقت بیشتری از فراغت حاکم به نماز و نیایش جهت تربیت نفس و تعالی روح و توجه به عواقب امور و عظمت خداوند و باز پرسى در دادگاه عدل الهی و سرکوبی نفس اماره و خواسته‌های شیطانی و دوری از تکبر و نخوت و غرور است. چنانچه در رفتار ارزشمند پیامبر خدا (ص) و علی (ع) چنین خصیصه‌ای بسیار نمودار است.
- [۵۲۱] نمازهای شب. واجب (مغرب و عشا). مستحب: نمازی است به هشت رکعت که وقت خواندن آن از آخر شب تا فجر است، نمازشب.
- [۵۲۲] نمازهای روزانه: صبح، ظهر، عصر و مستحبات از آنها.
- [۵۲۳] سهل انگاری.
- [۵۲۴] جمع، تقرب بخدا به وسیله عبادت.
- [۵۲۵] زیور، زینت.
- [۵۲۶] درد، سختی.
- [۵۲۷] تنفرزا. ملامت آور.
- [۵۲۸] تکرار. دوباره خوانی.
- [۵۲۹] در الف و ب: «تکسیر».



- [۵۳۰] عوارض جسمی همچون بیماری، پیری و غیره.
- [۵۳۱] در حجاب شدن، در پرده رفتن.
- [۵۳۲] صاحبان قدرت.
- [۵۳۳] غبار تکبر و خودخواهی.
- [۵۳۴] قدرت، عظمت.
- [۵۳۵] پدید. واقع.
- [۵۳۶] ظاهر و آشکار.
- [۵۳۷] وسعت. گسترده.
- [۵۳۸] پستی، ضعیف، دنی.
- [۵۳۹] بخشش، عطاء بهره.
- [۵۴۰] دوری دراز و طولانی.
- [۵۴۱] خسیس، فرومایه تنگ چشم.
- [۵۴۲] راهبر، پیشوا.
- [۵۴۳] به خود منحصر کردن و مخصوص گردانیدن.
- [۵۴۴] تفاخر، تکبر، گردنکشی.
- [۵۴۵] حوائج، منفعت، بهره.
- [۵۴۶] ستم کردن، بیداد کردن.
- [۵۴۷] گردنکشی.
- [۵۴۸] دست بسته، غل و زنجیر به گردن کسی بستن.
- [۵۴۹] بخشیدن ملک یا قطعه زمین، بخشیدن پاره‌ای از زمین خراج.
- [۵۵۰] عاجزان. تنگدستان.
- [۵۵۱] ج. ضیعه، (زمین و آب و درخت).
- [۵۵۲] آب و زمین، ملک.
- [۵۵۳] جمع. دهقان: کشاورزان.
- [۵۵۴] بستر.
- [۵۵۵] خداوندی که بی منت همگان را مورد موهبت‌های مختلف خود دائماً قرار می‌دهد.
- [۵۵۶] مملو. آکنده.
- [۵۵۷] آن چه در خاطر گذرد. آرزوهای نفس.
- [۵۵۸] خوش آیند.
- [۵۵۹] ملامت و نکوهش.
- [۵۶۰] دوستی، پیوستگی.
- [۵۶۱] جمع. خصم، دشمن.
- [۵۶۲] آشتی، صلح.

[۵۶۳] قول‌ها، قرارها.

[۵۶۴] ناز بالش‌ها، مقصود عدم ایمنی و اطمینان کامل به قرارهای دشمن و آمادگی دائمی است.

[۵۶۵] غنیمت شمردن. کار برد همه وسایل برای رسیدن به غایت و حقیقت مصلحت شخصی.

[۵۶۶] گلستانهای شادمانی و خرسندی.

[۵۶۷] صاغر، جام.

[۵۶۸] جمع. دشمنان.

[۵۶۹] زره.

[۵۷۰] مردم. در الف و ب: «باس».

[۵۷۱] دلایل مختلف و رنگارنگ.

[۵۷۲] عقوبت.

[۵۷۳] نادرست، ناراست، معیوب.

[۵۷۴] فرومایگی بی وفائی و نقص عهد و خیانت.

[۵۷۵] فریب، حيله کردن، ظاهر کردن خلاف آن چه را که در دل دارند.

[۵۷۶] ج. منهی. بازداشته شده‌ها. نهی شده‌ها.

[۵۷۷] پوشانیدن حقیقت، بر خلاف نشان دادن امری را.

[۵۷۸] شنونده.

[۵۷۹] در الف و ب: «تذویر».

[۵۸۰] در الف و ب: «تذویر».

[۵۸۱] مصدر، نقض. شکستن، گسیختن، پیمان شکنی.

[۵۸۲] شکیبائی.

[۵۸۳] ج. مضیق، سخت، شدید.

[۵۸۴] ای آن که اجابت کند بیچاره را گاهی که خواندنش و بگشاید رنج را. (سوره نمل آیه ۶۲).

[۵۸۵] و همانا پاداششان دهیم مزدشان را به بهتری چیزی که انجام می‌دادند. (سوره نحل ۹۷).

[۵۸۶] جانهای پاک.

[۵۸۷] امام (ع) استقرار را با سفاکی و خونریزی ممکن نمی‌داند و معتقد است خونریزی پایه‌های حکومت را متزلزل می‌کند و چنین

بینشی حاکی از اعتقاد راسخ اسلام به کرامت انسان است که کشتن یک فرد را در حکم قتل همه‌ی انسانها چنان که در «آیه ۳۲

سوره مائده» قرآن آمده می‌داند.

[۵۸۸] طلب ناخرسندی پروردگار.

[۵۸۹] فراپیش شدن در پذیرفتن، ورفتن.

[۵۹۰] گردآوری وسایل عقوبت در دنیا.

[۵۹۱] خونریزیها، کشتارها.

[۵۹۲] بازخواستی.

[۵۹۳] مهلت داده شده.

- [۵۹۴] در الف و ب: «می پیمای».
- [۵۹۵] قید. بند.
- [۵۹۶] مونث هاجس. آن چه در دل افتد، وسواس.
- [۵۹۷] درخت بزرگ پرشاخه و تناور.
- [۵۹۸] امیرمومنان (ع) خود را منظور داشته است.
- [۵۹۹] در اصل: بختای.
- [۶۰۰] تنبیه شرعی که مقدار آن کمتر از حد شرعی باشد.
- [۶۰۱] در «ب»: فرضهای.
- [۶۰۲] تباہ نکنید صدقات خود را به منت و آزار. بقره آیه ۲۶۴ قرآن مجید.
- [۶۰۳] ج. و جنه، رخسار.
- [۶۰۴] قرآن مجید. سوره صف آیه ۳.
- [۶۰۵] ژرف اندیشیدن.
- [۶۰۶] بیابان.
- [۶۰۷] ستم و خلافی که عمدا یا خطاء ارتکاب شود.
- [۶۰۸] زیان، ضرر.
- [۶۰۹] تفویض شده، واگذار گردیده.
- [۶۱۰] آرایش دهنده. زیور بخش.
- [۶۱۱] مقصود: قیامت است.
- [۶۱۲] ابرهای سیاه.
- [۶۱۳] ج. غشاء، پرده‌هایی که از داخل و خارج اعضای مختلف بدن را می پوشانند.
- [۶۱۴] در الف و ب: (طبقات).
- [۶۱۵] روشها، رفتار.
- [۶۱۶] آراسته.
- [۶۱۷] اسبی که رنگش مایل به زردی باشد و مقصود در اینجا اسب سرکش غضب است.
- [۶۱۸] شیر. مقصود قدرت است.
- [۶۱۹] مقصود سرکشی زبان است.
- [۶۲۰] ج. بادره، حدتهای زبان.
- [۶۲۱] در الف و ب: «جواریح».
- [۶۲۲] خود را بسختی و مشقت انداختن.
- [۶۲۳] حدت، تندی، شدت اثر.
- [۶۲۴] بدرد آوردن.
- [۶۲۵] ژریف نگرستن، رسیدگی و جستجو کردن.
- [۶۲۶] تندی. خشم.

[۶۲۷] مشکوک، امری مردد.

[۶۲۸] آن چه نفس اماره اشتها و تقاضا می‌کند.

[۶۲۹] گوشه‌ای از اخلاق و خلق و شیوه.

[۶۳۰] سرانجام حالات.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای





مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

